

شیخ و سنت

تألیف الأستاذ

إحسان الرئی خضرابیر

ادارة ترجمات السنة



شیعہ و سنت

تألیف

آستان احسان اللہی ظہیر

ادارہ ترجمان السنة

۴۷۵۔ شادمان، لاہور، پاکستان

اعتراف خلافت خلفای		باب سوم
۲۰۳	رائشده <small>نماز</small>	شیعه و دروغ
۲۰۷	تزویج ام کثوم با همر بن خطاب	تفیه دین و شریعت
۲۰۸	در زم شیعه و لعنت برآن	تفیه مغض دروغ است
۲۱۴	شیعه در نگاه ائمه غیر از علی	مثالهای آن روایة الشیعه
۲۱۸	در رد قولی تفیه مصادر الكتاب	چرا قائل بد تفیه می باشند ۱۹۱
۲۲۹		مثالهای آن ۱۹۶
		مدح صحابه ۲۰۱

ترجمه فارسی "شیعه و سنت"

پیش گفتار

دانشمند فاضل مصری مهدی محب الدین الخطیب کتابچه‌ای بعنوان 'خطوط عربیه در مذهب شیعه' تألیف نمود و در ضمن بیان معتقدات شیعه اظهار نمود که شیعه‌ها بیاطن از اهل تسنن نفرت دارند و اکابر اسلام ایشان را بد می‌گویند و چندی پیش در کشورهای متین رساله‌ها و کتابچه‌های برای گمراه کردن و فریب دادن مسلمانان انتشار دادند. این کتابچه محب الدین در مصر و شام و پاکستان و کشور عای مسلمانان چند مرتبه بچاپ رسید. مادامیکه خطیب زنده بود، شیعه‌ها جرأت نداشتند که در جواب آن مقاله‌ای بنویسند. بعد از وفات او کتابهای در جواب آن تأییف کردند و یکی از آنها کتابیست بعنوان 'مع الخطیب فی خطوطه العربیه' از لطف الله صافی، که بتعداد زیادی چاپ کرده در مالک عربی مخصوصاً در مکه و مدینه انتشار داده اند.

جناب علامه احسان الہی ظہیر، یکی از دانشمندان معروف هاکستان در جواب 'صافی' کتابی بعنوان 'شیعه و سنت' بعربی تأییف نمودند و مطالب و بیانات صافی را تعلیل و تجزیه نموده بر بنای براهبین و دلائل اعتراضات او را رد نموده و پرده 'استراء'

و بهتان و مغالطه او را چاک کردند. این کتاب دمتاویز مهمی است و جواب جامع و متنع در برابر عقائد ناسره و مفسده شیعه ها. مؤلف این کتاب به مأخذ معتمد دینی شیعه ها مراجعه نموده به تحقیق و تدقیق بذکر اسم کتاب و شاره ورق، مسائل را مورد بحث قرار داده و به نتیجه ای رسیده است که هر صاحب هوش و خرد و عدل دوست بر راستی استدلال او ایمان خواهد آورد.

نظر پاین که مسلمانان فارسی‌دان مخصوصاً در دو کشور همسایه پاکستان نیز از این کتاب مفید استفاده کنند، کتاب را به فارسی برگردانیده بخوانندگان گرامی تقدیم می‌داریم تا ایشان اصل و حقیقت معتقدات شیعه را بدانند و از مکر و تلبیس ایشان برحدتر بوده عقائد اساسی اسلام را محکم بگیرند. بر ما ابلاغ است و بس.

رئيس اداره ترجمان السنۃ

lahor

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

مُهَمَّةٌ

حمد و هماؤشی برای خدائیست که یکیست . درود و سلام
بر مهد مصطفیٰ علیه السلام که نبیست هادی و سلام و رحمت بر اولاد
و پاران او که پاک و نکوکارند .

درین زمان بعضی از گروه‌های مذهبی آوازه "اتحاد و یگانگ" را
بلند کرده‌اند . کاملاً اتحاد دام همنگ زمینی است که برای
گیر آوردن مسلمانان ساده گسترده شده است ، زیرا که این مردم پاک
نهاد نبی دانند که زیر این پرده زیبا و رنگین چه دسیسه و مکر
و فریب بکار بردۀ شده است .

اول این گروه‌ها فرقه قادیانیه است^(۱) که در شبے قاره پاک
و هند و سیله نفوذ استعمار انگلیس بوده و لکه ننگین برجبهه
مسلمانان شرق بوده . داعیان این گروه این کلمه را باین جهت
بکار می‌برند که آنان را موردی دست دهد تا زبری در جسد
مسلمان انتقال کنند .

۱- درباره معتقدات این فرقه جدید ملاحظه کنید کتاب "القادیانیة"
از همین مؤلف .

گروه دوم فرقه بهائیة است^(۱) که مولود انگلیس و روسیه است و پو از وسوسهای و طعن های اهل تشیع است. منظور این طایفه ازین کلمه اتحاد تهاجم بر شیعه های ایران و شیعه های عراق است. گروه سوم فرقه شیعه است که پروردۀ یهودیه است و مأمور شان در کشورهای اسلامی . مردم این گروه این کلمه را آن وقت بکار می بردند که نزدیک برسوا شدن باشند یا وقتیکه پرده ای از اسرار شان بر می افتد یا هنگامیکه می خواهند میاهی فروماییگی را از پیشانی خود شان بشوینند .

الحق کلمه اتحاد معنای حق دارد ولی به مفهوم ناحق بکار برده می شود ، هدین طور که وقتی خوارج آیت قرآنی "لا حکم إلا لله" خوانندند و حضرت علی فرمودند که آری - معناش "حق" است ولی بمعنای "ناحق" بکار برده شده است.^(۲) حضرت علی نیز فرمودند : "بعد از رحلت ما زمانی می آید که دران چیزی پنهان تر از "حق" و آشکار تر از "ناحق" نمی باشد"^(۳) حالا آن زمان رسیده است که حضرت علی بآن اشاره نموده اند و درین زمان چه دروغیست که فروع نیافته است و دروغی نیز باین وضع قبیح !

در زمان نزدیکی شیعه ها کتابهای دروغ آمیز نوشته در کشورهای اسلامی انتشار داده اند . ظاهراً منظور شان ترب باهل

۱- رجوع کنید به کتاب منصل مؤلف بعنوان "البهائیة - امام العقائد و الواقع" .

۲- نهج البلاغة ، ص ۸۲ . طبع دارالكتاب اللبناني ، ۱۹۸۷ ، بیروت .

۳- نهج البلاغة ، ص ۲۰۴ .

تسترن است ولی باطنان می خواهند که مسلمانان معتقدات خود شان را درباره خدا و رسول و ازواج و کتاب خدا ترک گویند و بآن خرافات ایمان آورند که صفات ایشان یعنی یهودیها از خود ساخته اند؛ یعنی درباره کتاب الله عقیده داشته باشیم که این کتاب تعریف شده و تغیر یافته است، وعلی و آل او از رسول خدا افضل ترند - و صحابه رسول که شاملشان مایوبکر پو عمر و شمان هستند، خانم و نسیم می باشند و ازواج النبي که بشهادت قرآن هاک و طیب می باشند، بعدها رسول خیانت ورزیده اند، وانمه مذاهب اعني مالک و شافعی و ابی حنیفه و احمد و بخاری همه کافر و ملعون می باشند . بناء بعدها ازین پاوهها . راضی باشد خدا باین بندگان هاک طینت و رحمت کناد برهمه ایشان .

بله، اینست که می خواهند و خلیلها از اعمال ایشان بیخبر نیست، هم هر کس که بداند پیشی آنها را بروز داد، در برابر او قیام می نمایند و گفته هایش را رد می نمایند . خلاف او داد و غریباد می کنند و آوازه اعقاد و یکانگی را بلند می کنند و قول خداوندی را در میان نمی آرند :

و لا تنازعوا فتفشو لا تقدح به ريم حكمت .

يعنى بهم نزاع تکید و تنبیل نشوید ورنه قوت شما ازین می روید .^(۱)

٤٦- سورة الانفال : آية

٦- یکی از علمای ایران با اسم سید نعمت الله صافی کتابی نوشته واهن آیت را عنوان ساخته . مثل اسلاف خود مکر و فربیب را بکار برده بر ←

دور باشید ازین اتحاد که بنام اسلام تبلیغ می‌کنند و لعنت بر آن اتحاد که ناموس مهد رسول الله ﷺ و صحابه و ازواج او را بخطرمی اندازد . خدای بزرگ و برتر درباره کلام خود گفت و ما عقیده داریم که هیچ کس نتواند که حرف ازان را تغیر بدید یا تبدیل کنند، یا کلمه ای بآن افزاید ، یا حرف ازان کم کند ، ازین کلام آگه شده ایم که کفار مکه نیز از رسول امین مطالبه کردند که او در دعوت خود بعبادت خدای واحد تفرقه نیندازد و اختلاف نکند و برای خدا دین را خالص نکند و خدایان ما و سوا نکند و عقاید ما را رد نکند . لیکن نبی مرسل بقول خداوند اینطور جواب داد :

يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، لَا أَعْبُدُ مَا تَبْعَدُونَ . وَلَا أَنْتُ عَابِدُونَ
مَا أَعْبُدُ . وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُكُمْ . وَلَا أَنْتُ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ .
لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِي دِينِ .

مقاصد پلید خود نقاب انداخته است . بعد از برگرداندن علاوه کتاب مقدمه پسمطی را بر می خورد که برای اتحاد و پکانی دعوت نموده ولی بعد از چند ورق ناگهان روپرتو می شوید بكتاب دیگر بعنوان "مع الخطیب فی خطوطه العریضة" که در الماجه پرسید محب الدین الخطیب ایراد کرته و گفته : "زیبا نیست که این چنین کتابها را بتویسم در هنگامیکه در فلسطین شعائر الهی را اهانت میکنند و مسجد القصی را می سوزانند " بعداً در متن کتاب بر نابهه اسلام یورش میکند و میگوید آن شخص که برای نبات دنیوی و اخروی بشارت میدهد فقط حضرت علی میباشد که نزد ایشان امام معصوم و اهل عرب و طبیعت که ذور او وحی می چرخد . در باب این کتاب بعنوان "الشیعه والکذب" ذکر مفصل می آید .

ای کافران ! من آن (بتان) را که شما می پرستید ، هرگز نمی
برستم . شما هم آن خدا و پرستش نمی کنید که من پرستش
میکنم . نه من خدایان باطل شما را عبادت میکنم و نه شما یک
خدای معبود را عبادت خواهید کرد . هس اینک دین شما
برای شما باشد و دین من هم برای من .^(۷)

و فرمود :

هذه سبيل ادعوا إلى الله على بصيرة أنا ومن أتبعني . وسبحان
الله وما أنا من المشركين .^(۸)

طريقه من همین است و من با پیروان خود دعوت میکنم خلق را
با بصیرت و بیانی . الله از شرک منزه است . و من هم از مشرکان
نیستم .

و باز گفت :

ولنا اعمالنا ولکم اعمالکم ونحن له مخلصون .^(۹)
ما مسئول کار خود و شما مسئول کردار خویش هستید . ما
تنها از روی خلوص پرستش میکنیم .

و فرمود :

وَمَا يَسْتُوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ . وَلَا الظَّلَادُ وَلَا النُّورُ .
وَلَا الْفَلْلُ وَلَا الْحَرُورُ . وَمَا يَسْتُوِي الْأَحْيَا وَلَا الْأَمْوَاتُ . إِنَّ اللَّهَ
يَسْمَعُ مِنْ يَشَاءُ . وَمَا أَنْتَ بِمَسْمَعٍ مِّنْ فِي الْقُبُورِ .
ابداً کور و بینا ، تاریک و نور ، آفتاب و مایه ، زنده و مرده
برا بر نیستند - خدا هر کرا می خواهد شنوا می مازد . اما تو آنکس
را که در گور است هرگز شنوا نتوائی کرد .^(۱۰)

۷- سورة الكافرون .

۸- سورة یوسف : آیت ۱۰۸ .

۹- سورة البقره : آیت ۱۲۹ .

۱۰- سورة الفاطر : آیت ۲۲-۱۹ .

بلى اتحاد و يگانگي ممکن است ليكن تنها درين صورت که
رجوع کنيد به کتاب و منت و فقط آن را دستاويز خود مازيد
برای ما قول خدا بسی است :

يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول و اولى الامر منكم .
فإن تنازعتم في شيء فردوه إلى الله والرسول إن كثتم تومنون
بإلهه واليوم الآخر .^(۱)

”ای اهل ايمان ، فرمان خدا و رسول و فرمانداران خود شان
را اطاعت کنيد . و چون در چيزی کارشان به نزاع کشد ،
بحکم خدا و رسول باز گردید ، اگر بخدا و روز قیامت ايمان
داريد .

آری اگر بخدا و رسول ايمان داريد ، بيايد سوي کلمه اتحاد
و يگانگي و سوي قول خدا و رسول ، البته نزاع و خصومت از بين
خواهد رفت .

ديگر طعن ونفرین صحابه رسول را ترك کنيد که ايشان
برگزيدة مخلوق خدا هستند و خدا در کلام خود ايشان را بشارت
جنت داده است ، چنانکه گفته :

والسابقون الأولون من المهاجرين والأنصار والذين اتبعوهם
باحسان رضي الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات تجمرى تحتها
الانهار خالدين فيها ابداً . ذلك الفوز العظيم .^(۲)

”آناتگه در هدوی الحالم سبقت بايمان گرفتند از مهاجر و انصار
و آناتکه بطاعت خدا پیروی آنان گردند ، خدا از آنها خشنود

۱۱- سورة النساء : آيت ۵۹ .

۱۲- سورة التوبه : آيت ۱۰۰ .

است و خدا برای ایشان بهشتی سهیا ساخته گه از زیر درختانش نهرها جاریست . تا ابد دران خواهند ماند و در حقیقت ابن سعادت بزرگ است ” .

و باز فرموده :

لقد رضی الله عن المؤمنین اذ يبا يعونك تحت الشجرة .^(۱۳)
”خدا از مومنانیکه زیر درخت با تو بیعت کردند ، بحقیقت خشنود گشت“ .

قال ﷺ : لاتمس النار مسلماً رآني او رأي من رآفي
نبی مرسی گفته : آتش دوزخ می خواهد کرد آن مسلمانی را
که مرا دیده یا آن کم را که آن مسلمانی را دیده که مرا دیده^(۱۴)
قال ﷺ : الله الله في أصحابي . لا تخذوهن غرضاً من بعدى .
فن احبهم فبحبى احبيهم ومن ابغضهم . فيبغضى
ابغضهم . ومن آذاهم فقد آذاني . ومن آذاني فقد
آذى الله ومن آذى الله فيوشك ان ياخذه .^(۱۵)
دیگر درباره یاران خود فرموده : ”بعد از رحلت من زنهر آنان
را نشانه ملامت نسازید . کسیکه ایشان را دوست داشت ، بهترین
دوستان من است و کسیکه با ایشان دشمنی داشت بدترین دشمنان
من است و کسیکه ایشان را آزار رساند ، گویا بمن آزار رساند
و کسیکه بمن آزار رساند گوی خدا را آزار رساند و کسیکه خدا را
آزار رساند ، او تعالیٰ حتا اوراگیر خواهد آورد“ .

۱۳- سورة الفتح : آیت ۱۸ .

۱۴- رواه الترمذی و حسنہ .

۱۵- رواه الترمذی .

اتحاد فقط در آن صورت ممکن است که اقرار کنید که
قرآن مجید وحی خدای دانا وستوده است . و هیچ باطل از پیش
و پس دران نفوذ نمی توانست کرد . کسیکه عقیده دارد که آن
کتاب حرف و تغییر یافته است ، او از دین اسلام منحرف و خارج
شده است . اگر کسی از شما عقیده درست را دارد باید - ما
برای اتحاد و اتفاق حاضر هستیم . برای اتحاد شرط دیگری هم است :
عهد کنید که قطعاً دروغ و تقهی را ترک خواهید گفت . و عقیده
داشته باشید که دروغ از موجباتیست که مردم را به دوزخ می
برد ، چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده :

قال ﷺ : ان الصدق بر . و ان البر يهدي الى الجنة . و ان
الكذب بغور . و ان الفجور يهدي الى النار .^(۱۶)
راستی نیکی است و نیکی بجهت می رساند . دروغ بدی است و
بدی بدو ZX می رساند .

آگاه شوید این اتحاد و یگانگی هرگز بدست نمی آید مگر اینکه
از عقاید یهودی و افکار موسی توبه کنید ، زیرا که پیشوایان
این مذاهب ادعای غیب دانی میکنند و ساعت مرگ را نشان میدهند ،
حالانکه بجز خدا هیچ کس نمی داند که کی خواهد مرد . اینان
خود را بشر نمی انکارند . هرچه می خواهند می گویند . ایشان نمی
توانند از اعمال دیگران سؤال کنند ولی خود ایشان از اعمال شان
سؤال کرده خواهند شد . البته اتحاد ممکن است اگر مکر و فربیب
را ترک کنید .

از وقایع تاریخی نشان میدهیم که ایشان چه خدمت های برجسته سر انجام داده اند ! اینک بغداد که برای جرم این العلقمی آلوده خون شد و اینک کعبه که از جرم یکی ازین طایفه جریحه دار شد و اینک پاکستان شرق که از خیانت یکی از پسران قزلباش شیعه یعنی یحیی خان پدست هندوها رفت و اینک تاریخ اسلامی برو از وقایع قبیحه که باعث تذلل و بازمانده‌گی مسلمانان شد و هر ... ای ونکتی و مصیبی که بر مسلمانان آمد بتوسط این طایفه یوده است .

بفرمانیش تا باهم دیگر تعاون کنیم و متحد و موافق باشیم تا آوازه خداوندی بلند تر باشد . این اتحاد ما از حسن عسکری ممکن نیست که درین دنیا از غیبت بظهور بیاید و غم واندوه ما را رفع کند . ما قدرت داریم که کتاب و منت نبوی را محکم بگیریم تا مصابی از سر ما رفع شود و مکر و فریب دشمنان ما خنثی گردد ، چنانکه خدای متعال و عده داده است :

انا لنتصر رملنا والذين آمنوا في الحياة الدنيا . ويوم يقوم الاشهاد .^(۱۷)
”ما البتة رسولان خود و اهل ایمان را در دنیا ظفر و نصرت می دهیم وهم در روز قیامت“ .

دیگر می گوید :

وكان حقاً علينا نصر المؤمنين .^(۱۸)

”بر خود نصرت و یاوری اهل ایمان را حتم گردانیدیم“ .

۱۷ - سوره الدومن : آیت ۵۱ .

۱۸ - سوره الروم : آیت ۴۴ .

واثم الاعلون ان کنتم مومنین .^(۱۹)

”شما بلند ترین مردم دنیا هستید ، اگر در ایمان استوار باشید“ .

ما این نصرت را مشاهده کردیم که از بالای آسمان پائین آمد در زمانهای صدیق اکبر ابوسکر و فاروق اعظم عمر و ذوالله رین عثمان رضوان الله عليهم . کفار در منازل خود هزیمت خوردنده و پرچمهای اسلامی بآن مرزها رسید که پیشینیان تصویر نکرده بودند ، ولی یهودیها در زمان امیر المؤمنین علی نهال دمیسه را غرس کردند و احوال بهم زد و علی باضرار گفت : ”ابتلتیت بقتل اهل القبلة“ ، یعنی در جنگ با اهل قبله آزموده شدم . باز فرمود : ”ای بندگان خدا بشما نصیحت میکنم که تقوی اختهار کنید که بهترین اعمال است که بشما سفارش میکنم و همین بهتر است نزد خداوند برای کارها که انجام آنها بغير باشد خصوصاً در حالیکه میان شما و اهل قبله در جنگ باز شده است .^(۲۰) و نیز فرمودند : ای مردم ، شما را روز و شب ، نهان و آشکار ، برای جنگ دعوت کردم و گفتم : نه با ایشان بینگید پیش از آنکه ایشان بشما بینگند و بسوگند خدا گفتم : هر قوم که در میان خانه خود جنگید مغلوب شد . شما وظیفه خود را بدیگران حواله نمودید و هدیگر را خواه ساختید تا آنکه اموال شما هغارت رفت و دیار شما از تصرفان پرون رفت پس دشمنان ازین کار زار با غنیمت بسیار باز گشتند . بک از ایشان زخمی نشد و خونی از اینها رفته نشد . اگر مسلمانی این

۱۹- سوره آل عمران : آیت ۳۹ .

۲۰- نهج البلاغه : ص ۲۸۸ ، خطبه علی رضى الله تعالى عنه .

را شنیده از تأسف بیمید، سزاوار ملامت نیست بلکه نزد من
بمردن سزاوار است. بخدا دل من می بیرد و نغم اندود می شود
وقتیکه مردم جمع می شوند بر باطل و شما باهم اختلاف می کنید
با اینکه بر حق هستید. شما آماج تیرشان شده اید و خاموش نشسته
اید. مال شما را بغارت می برند ولی شما خارت نمی کنید. با شما
جنگ می کنند ولی شما جنگ نمی کنید. ایشان از فرمان خداوند
مرکشی می کنند و شما راضی هستید. وقتیکه امر کردم که در
روز های گرما برای جنگ روید، گفتید، اکنون هوا گرم است،
ما را مهلت ده تا حدت گرما کمتر شود. چون گفت. در زمستان
برای جنگ پیرون روید، گفتید، هوا بسیار سرد است، مهلت
ده تا صرما بر طرف شود. چون شما از گرما و سرما فرار می کنید،
بخدا از شمشیر زود تر فرار می کنید. خدا شما را هلاک کند.
دلم را چرکین کردد و مینه ام را پر از خشم. در هو نفس
جرعه جرعه بمن غم واندو خوراندید و از نافرمانی و بی اعتنای
رای مرا تباہ ماختید تا اینکه اهل قریش گفتند. هسر ابی طالعه
مرد دلیری است ولی علم جنگ کردن ندارد. خدا پدر شان را
بیا مزد. آیا هیچ یک ازانها بهتر از من جدبیت داشته یا از من بیشتر
ایستادگی در جنگ داشته. من بسن یست سالگی نرسیده بودم که
برای جنگ رقم اکنون زیاده از هیعت سال از عمر میگذرد.
اگر کسی پیروی من نمی کند چه فائده از صایب رای بودن من!^(۲)
هم اینک علی بن ابی طالب، خلیفه چهارم نزد ما و امام

معصوم اول نزد شما که از شما شکوه میکند از وضعیت احوال که شما او را دران انگندید . ابن شرح احوال از کتابی گرفته ایم که نزد شما راست ترین کتابهاست . ویکی از فضلای شما ابوالحسن عهد الرضی جمع آورده است .

ما ابن کتاب را تالیف نموده ایم و شواهد را آورده ایم فقط برای اینکه تا اهل سنت ر آگاه کنیم که ایشان از جهالت خود پان مقام رسیده اند که ابن طایفه مولود بود و پروردۀ مجوس بعقاید و ذهن و قلب ایشان بازی میکند . ما درین کتاب مختصری بیشوت رسانده ایم که گروه شیعه ها بازیچه یهودیه است که انتقام می کشند از اسلام و مسلمانان و بالا تراز همه از صحابه^{رسول و عاملان} و تابعین آنها . ما درین کتاب عقاید آنها را درباره قرآن که اساس اسلام است و وسالت مجدیه که برای جمهور مردم است و درباره تفیی که شعار زندگی ایشان است ، بوضوح کامل شرح داده ایم که قبل این طور نداده شده است . علاوه بر این سه موضوع ، مقوله های دیگر مانند عقیده آنها درباره صحابه رسول الله ﷺ و ازواج او و ائمه دین و اصول مذهب آنها را مورد بحث قرار داده ایم و سبب مخالفت اهل تشیع و اهل سنت را تجزیه نموده ایم .

درین کتاب مختصری بیان ما کفایت کننده است برای شخصی که خواهد حقیقت عقاید آنها را بداند و آن شیعه های ساده ذل که از حب اهل بیت غره شده اند ، نیز اصل عقاید را بدانند بشرط آنکه حق شناس و بصیرت دوست باشند . اکثر آنها حقیقت را نمی دانند زیرا که بزرگان آنها برای مخفی داشتن آن تاکید نموده اند ،

چنانکه روایت دروغی بسته اند به جعفر صادق که یکی از شیعه ها گفته : "ای سلیمان . شما بر دین هستید که هر که آن را مخفی دارد ، خدا او را گرامی می دارد و هر که آن را آشکار می کند ، خدا او را خوار می دارد ."^(۳)

درین کتاب هر جا که شواهدی آورده ایم خود از کتابهای مستند و معروف اهل تشیع است و دقیقاً مبدل و صفحه و مطبع کتاب را نشان داده ایم .^(۴) مختصری دیگر را می نویسیم که شامل همه موضوعات مهمه باشد . اینرا جزو اول می شاریم و بعدی را جزو دوم . از خدای متعال توفیق یشتری را می خواهیم و بر او توکل می کنیم .

احسان اللهی ظهیر

۲۳- الکاف فی الاصول از کافی . در باب شیعه و دروغ ، بیان منفصل ازین موضوع می آریم .

۲۴- ای صافی : ای مؤلف کتابچه 'السہیم المقصوب فی الرد علی الخطیب' مغورو مشوید بر این که خطیب بر حمّت حق پیوست - شاتوانستید که بر او طعن و شتم کنید . این سنتی است که هر کس از حق دفاع میکند ، باین چیز دویرو می شود . ما این چنین کتابها را فقط در سال گذشته دیدیم و تبیکه برای زیارت مکه معظمه و مدینة منوره رفته بودیم و این دین را بزودی هر داخته ایم و تاخیر نورزیده ایم .

باب اول

شیعه و اهل سنت

از روزیکه آفتاب رسالت پدی ^{علیهم السلام} درخشید و از روز اول که تاریخ اسلامی جدید تابان ورق بزد ، دلهای کفار و مشرکان بسوخت خصوصاً یهودیهای چزیره عرب و کشورهای همسایه آنها و زرتشتی های ایران و هندوهاشی شبه قاره پاک و هند . آنها بر ضد اسلام و مسلمانان دام مکروه فریب گستردنده . می خواستند که در مقابل میل آن نور سدی به بندند و این نور را خاموش کنند ولی خدا در کتاب مجید گفته :

یریدون لیطفتو نور الله بافوا هم و الله مم نوره ولو کره
الكافرون .^(۱)

”اینها می خواهند که با پنهانی خود این نور را خاموش کنند و الله ا تمام کننده نور خودش هست گرچه کافران خوش نسلوند“ . ولیکن با اهمه هزینه ها و شکستگی ها بغض و کینه آنها کمتر نشده است و مدام دمیسیه و پشت هم اندازی را ادامه می دهند .

۱- این پسران یهودیهای مبغوض و مردود که بعد از طلوع اسلام در شرع اسلامی دمیسیه ای کردند ، اسم اسلام را بکار

۱- سوره الصاف : آیت ۸ .

بر دند تا مسلمانان یسوا در از عقاید درست و پاک ایشان برگردانند.
سرخیل این منافقان و کافران و باغیان ، عبدالله بن سبای یهودی
تبه کار بود که در مقابل اسلام آمد و مخالفت ورزید و حیله ها
کرد. بعد آنکه جزیره اسلام کاملاً در حوزه اسلام داخل شد و بعد که
اسلام باطراف عالم انتشار یافت و از یک طرف مملکت روم و از
طرف دیگر سلطنت فارس را در بر گرفت . فتوحاتش بعد اقصای
افریقہ و آسیا رسید و پرچم اسلام تا سواحل اروپا در اهتزاز آمد
و قول خدای بزرگ و برتر باثبات رسید :

وَعْدَ اللَّهِ الَّذِينَ أَمْنَا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيُسْتَخْلِفُنَّهُمْ فِي
الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ . وَلَمْ يَكُنْ لَّهُمْ دِينُهُمُ الَّذِي
أَرْبَضَنِي لَهُمْ . وَلَيَدْلِلُنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خُوفُهُمْ أَمْنًا .^(۱)

”خدا وعده فرمود بکسانیکه از شما ایمان آوردند و اهال نیکو
کر دند که ذر زمین خلافت دهد ، چنانکه اسلاف را خلافت داد و دین
پسندیده آنان را بر همه ادیان تسلط کند و پس از خوف ایمنی دهد.
علی^۲ شروع کرد بگفت : ‘این امر بست که فتح و شکست در
آن مبنی بر کثرت و قلت بست و این دین خدا وند بست که غالب
شد و لشکر بست که آماده شده رسید آجبا که رسید . خدا با ما وعده
کرده بست که او اینکی وعده خواهد کرد و لشکر ما را فیروزی
و فتحمندی خواهد داد .^(۳) آن اعلام کننده حق (علی) نیز گفت :

۴- سوره النور : آیت ۵۰ .

۳- نیچ البلاغت ، ص ۲۰۲ ، دارالکتب اللبناني ، بیروت ، ۱۹۸۷ -
و تیکه عمر بن خطاب ازو مشورت کرد در باره شرکت جنگ
بر ضد فارس به شخص خود .

چون خدا راست کاری ما را دید ، دشمنان ما را سرانگشتی داد و ما را نصرت داد حتی اسلام استوار شد . مابا روپروردیدم و بر شهرهای شان مسلط شدم .^(۴)

این سبا ، باتفاق و تظاهر باسلام ، در مقابل اسلام آمد . او می دانست که روپروردیدم و در مقابل آمدن باسپاه و فتح یافتن ممکن نیست ، زیرا که اسلام او یعنی بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قیفیت این جنگ را آزمودند و ناکلام و نامراد باز گشتند . هس او و یهود صنعا تدبیری اندیشیدند . با چندی از رفقای خود بدبار الخلافت مدینه رسول رفتند یعنی جائیکه داماد رسول ذوالنورین عثمان بن عفان حکومت را بعهده داشت . ایشان دام توطئه خود چیزند و منتظر فرصت شدند . علی ازانها بیمناک بود . ایشان ادعای دوستی باعلی کردند و شامل حزب او شدند . (و علی ازانها بری الذمه بود) . ایشان زهر فته و فساد را میان مسلمانان پراگشند و مردم را خلاف آن خلیفة رسول بر انگیختند که اسلام و مسلمانان را آن وقت با مال و منال مساعدت نمود که هیچکس بارای معاونت نداشت . هنگامیکه جیش عسرت را بجهز میکردند رسول اکرم ﷺ باو گفت :

”ما پسر عثمان“^(۵) ما عمل بعد الیوم“^(۶)

پس ازین روز عثمان هر چه خواهد کرد بضرر او نخواهد بود .“ و پیش ازین بارها بشارت جنت باو داده و به خلافت و شهادت پیشگوئی کرده بود .

۴- نهج البلاغت ص ۹۲ .

۵- رواه احمد والترمذی .

اين گروه برو خد اسلام عقاید را انتشار داد و خود فرقه اي در مسلمانان برای ضرر رساندن اسلام بوجود آورد و دینیتیه را بکار برد . عیبه‌چید و انتقام گرفت و خود را شیعه^(۱) علی نام گذاشت . حالاتکه علی بآن هیچ علاقه اي نداشت و خود را از اهال آن گروه برى قرار می داد . در زندگ خود آنها را بسیار عقوبت کرد . اولاد او نیز بعد از مرگ او بآن قهر کردند و لعنت کردند اما از استبداد زمان این حقیقت مخفی شد ، چون مجوسیها و هندوها با یهودیها سازش کردند و در مقاصد بدی خود موفق شدند و امت یهودی را از عقاید اسلامی دور کردند ، عقاید یهودی و افکار مجوسی باهم عقاید اسلامی میان مسلمانان برآگندند .^(۲)

بزرگان و مؤرخان شیعه باین امر معرف بوده اند و پی موان ایشان کشی^(۳) بود که در باره او عقیده دارند که او «معتبر» رامخ العقیده ، دانا و بینا و علامه بوده . کتاب او «معرفته الناقلين من الانمۃ الصادقین» المعروف به «رجال کشی»^(۴) را کتاب مهمی درباره تراجم احوال قرار داده اند و این شخص «کشی» در کتاب خود گفته :

بعضی از علماء گفته اند که عبدالله بن مبا یهودی بود . پس مسلمان شد . باعلی تولا جست و او در یهودیت یوشم بن نون را وصی موسی بی کفت و غلو می کرد . همین طور در اسلام بعد

۷- نتیجه اینکه شیعه برو قرآن موجود اعتقاد ندارند و آنرا یعرف و تغییر شده تصور میکنند . بحث آن مفصل می آید .

۷- او ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز الکشی ، از علمای شیعه قرن چهارم است . میگویند که منزل او بپورشگاه شیعیان بود .

۸- رجوع کنید به مقدمه رجال .

از وفات رسول خدا علیه السلام حضرت علی را وصی رسول می گفت . او نخست کسی است که عقیده فرضیت امامت علی را اعلام کرد و از دشمنان او خود را آزاد کرد و مخالفین او را کشف نمود . ایشان را کافر گفت . و ازینجاست هر که با شیعه مخالفت ورزید ، گفت که تشیع و رفض از یهودیت مأخوذه است^(۹) .

امام جرج و تتعديل مامقانی در کتاب خود "تنقیح المقال" مثل این از کشی نقل کرده است .^(۱۰)

نویختی^(۱۱) در کتاب بعنوان ، فرق الشیعه ، درباره عبدالله بن سبا بیانی دارد و درباره صدق مقال و ثقاوت نویختی ، نجاشی شیعه شهریور گفته : او حسن بن موسی ابو مهد نویختی است متکلم . پیش از قرن سوم و بعد در زمان خود بر جسته تربیت نظریات داشت.^(۱۲) و طویل گفته : "ابو مهد متکلم و فلسفی و شیعه معتبر و حسن الاعتقاد و از معارف علماء بود"^(۱۳) و نور الله شوستری گفته : "حسن بن موسی از اکابر علماء بود و متکلم و فلسفی و امامی مذهب بود ."^(۱۴)

این است آنچه این نویختی درباره عبدالله بن سبا گفته : "او بر ابی بکر و عمر و عثمان و صحابة دیگر طعن را آغاز کرد و ازانها

۹- رجال الکشی ، ص ۱۰۱ ، طبع موسسه الاعلمی ، کربلا .

۱۰- تنقیح المقال از مقانی ، ص ۱۸۴ ، ج ۲ ، طبع تهران .

۱۱- او ابو مهد الحسن بن موسی النویختی از اعیان قرن سوم هجریست (نژد شان) و شرح احوال او در تمام کتب جرج و تتعديل شیعه مذکور است - همه آنها ته اند و تنایش را کرده اند .

۱۲- الفهرست النجاشی ، ص ۷۴ ، طبع هند ، ۵۱۳۱۷ .

۱۳- فهرست انطوسی ، ص ۹۸ ، طبع هند ، ۱۸۳۵ م .

۱۴- مجالس المؤمنین ، شوستری ، ص ۱۷۷ ، مطبوعه تهران ، منقول از مقدمه کتاب .

اظهار بیزاری نمود و گفت که این عقیده ایست که برای اظهار آن
علی بمن گفته است . حضرت علی او را گرفت و از قول او ہرسید .
او از گفته خود اقرار نمود . علی برای قتلش حکم داد ^(۱۰) .
مردم ازین حکم داد و فریاد زدند و گفتند . ای امیر المؤمنین .
شما آن شخص را بقتل می رسانید که به حب شما و حب اهل بیت
و ریاست ایشان دعوت میکنند و از دشمنان شما اظهار بیزاری میکنند .
علی او را بمدائن ہایتحت ایران فرستاد . گروهی از علماء و دوستان
علی نقل میکنند که عبدالله بن مبا یهودی بود . پس مسلمان شد
و علی را دوست داشت . در احوال که یهودی بود ، پس از موسی
برنیابت یوشع بن نون عقیده داشت . همچنین در حالیکه اسلام را
قبول کرد ، بعد از وفات نبی ﷺ نیابت علی را قائل بود . او
اول کسی بود که فرضیت امامت علی را اعلام کرد و از دشمنان
او اظهار بیزاری نمود . مخالفین را آشکار کرد . ازینجاست که
هر کسی که مخالف شیعه بود ، گفت : البته رفض مأخوذه از یهودیت

۱۰- ای صافی - حب علی ^۳ برای اصحاب رسول یعنی صدیق و فاروق و
ذی النورین را ملاحظه کردید ! تاحدیکه او برای قتل مرد طاعن
حکم داد - آیا بعد ازین کسی را بارای گفتن است ، "در اهل
تشیع بعضی ها بر بعضی از صحابه حمله می آورند و از روی
اجتهاد هیچ باکی ندارند" . آیا این امر در اتفاق و احمد مانع می
شود ؟ بله . ای صافی . این امر مانع تقارب و توافق است . آیا
شما می توانید تقرب جوئید با آن کس که علی و اولاد او را کافر
گوید و بر ایشان طعن کند (پنهان بخدا) . ای صافی . راستگو باش .
کسیکه در مقابل آمد در مقابل او می آیند . اقتضای عدل همین
است . با این تکفیر و تفسیق چه طور تقرب ممکن است . آیا خدا
شنوا نیست .

است . چون عبدالله بن سبا در مدارن رسید ، خبر مرگ علی شائع شد . او بشخصی که خبر مرگ آورده بود گفت : اگر تو مغزش را در هفتاد کیسه بیاری یا بر قتلش هفتاد گواه آری ، دروغ گفته باشی . زیرا که او نخواهد مرد و هلاک نخواهد شد تا آنکه بادشاه روی زمین شود .^(۱۶)

مؤرخ شیعی در روضة الصفا چیزی همچنین ذکر کرده است :

”چون عبدالله میدانست که مخالفان عثمان در مصر بسیارند روی توجه پدان دیار نهاد و بمصریان ملحق گشت - با ظهار تقوی و علم خویش بسیاری از اهالی مصر را بفریفت . بعد از رسوخ ، عقیده آن طایفه با ایشان در میان نهاد هر پیغمبری را خلیفه و وصی می بوده است و خلیفة رسول علی است که به زیور زده و تقوی و علم و فتوی آراسته است . و بتشمیمه کرم و شجاعت و شیوه امانت و دیانت و تقوی پیراسته و امت مخالف نص پیر^{علیه السلام} بر علی نلزم جایز داشتند و خلافت که حقی وی بود ، باو نگذاشتند . اکنون نصرت و معاونت آنحضرت بر جهانیان واجب و لازم است بسیاری از مردم مصر کلمات ابن السوداء (عبدالله بن سبا) را در خاطر جای دادند و های از دائرة متابعت و مطاوعت عثمان بیرون نهادند . و خلاف خلیفه عثمان بورشی کردند“^(۱۷) .

این است همه شواهد که خود شیعه آورده اند و خود بروضد شیعه نوشته اند . خلاصه آن را اینجا می آنم .

۶- فرق الشیعه للتو بحقی ، ص ۴۳ ، ۴۴ ، طبع مطبعة العهد بيه ،

بغداد ، ۱۹۵۹/۱۳۷۹ م

۷- روضة الصفا ، ص ۲۹۲ ، ج ۲ ، طبع ایران .

اول : یهودیها گروهی ماختند با اسم اسلام زیر قیادت عبدالله بن سبأ . اینان بظاهر مسلمان بودند و بیاطن کافر و میان مسلمانان عقاپد یهود و کفار را انتشار می دادند .

دوم : میان مسلمانان فتنه ای انگیختند و برخلاف خلیفه سوم عثمان بن عفان مشوره های نهان کردند و مردم را از اطاعت او بر گرداندند . نظم حکومت بهم زد . فتوحات منقطع شد و جنبش پرچم درخشنان بر کشورهای کفار و مجومن و یهود توقف کرد . شمشیرهای مسلمانان کند شد و تیزی آن ازین رفت و درخشندگی آن پرس کافران و یهودیان نابود شد . اینک نتیجه مشاورتهای مخفیانه ایشان . افسوسمن که میان مسلمانان جنگ و جدالی واقع شد . ایشان بر ضد یک دیگر شمشیرها کشیدند و امام عثمان بن عفان و هزارها مردم نکوکار قربان شدند و میان دو گروه بزرگ مسلمانان اختلافی بوجود آمد که ازان اثری باقیست تا بحال که ازان واقعه میزده قرن گذشته است و در نتیجه آن اشعه نور که بهمه جهات گئی رسیده بود به نقاط محدود فشرده شد .

سوم : بر ضد ابی بکر و عمر و دیگر صحابه " کوچک و بزرگ ، وارثان نبی ، ناشران دین ، مبلغان رسالت و مجاهدان و راغبان پرچم اسلامی و محبوبان خدای متعال ، بنض و کینه در دل مردم کاشته شد و تاریخی نماند که آن را تمجید کنیم و بزرگان نماندند که بر آنان افتخار کنیم و از ایشان اقتداء کنیم . مردم درباره اختیار امت و رسول خدا هر زه مراجی کردند . و درباره قرآن مجید شک آوردند که در آن این رجال بزرگ تمجید کرده شده و مرجع رضای خدا و باعث افتخار قرار داده شده اند .

چهارم : غیر از چندی تمام صحابه را تکفیر کردند و برآن صحابه اعتقادی نهاند که از رسول خدا علیه السلام قرآن را شنیدند و بدیگران رساندند و آنان که رسول علیه السلام را دیدند که بقول و فعل خود کلام خداوندی را شرح میداد و تفسیر می کرد . حالا هر کس که از روی منت قرآن را تفسیر میکند و بیان می کند کافر و مرتد قرار داده می شود .

بیاد آرید ثمر زحمات رسول را که حاصل شد و دعوت و رسالت را که بمردم و مساند و بشمار آرید افواج مردم را که در دین خداوندی داخل شدند چنانکه خدای بزرگ در قرآن مجید گفته :

”اذا جاء نصر الله والفتح . ورایت الناس يدخلون في دين الله
افواجا . فسبع بحمد ربک واستغفره انه كان تو ابا“ .^(۱۸)

”چون فتح و نصرت خداوندی بباید مردم را بنگری که فوج فوج بدین خدا داخل می شوند . خدای خود را حمد و ستایش کن و آمرزش طلب کن که او بسیار توبه پذیراست“ .

حالا به بینید که این موکب نور و رحمت و سلامت و امنیت توقف ورزید و همین مقصود این مردم بوده تا اعتقاد برآن قرآن نهاند که نزد مردم است و ایشان عقیده داشته باشند که آن قرآن که بر نبی علیه السلام نازل شد ، پیش مهدی منتظر است که بطريق وحی باو رسیده و صحابه رسول بآن خیانت کردند و تغییر کردند و کمی و بیشی کردند (هناء بخدا) .

چون بعقیده ایشان رسالت وجود ندارد ، این دعوت برای
جهه ؟ و عمل کردن بر چه ؟ میگویند که "قائم بررسالت" بظهور
خواهد آمد ، صبر کنید . گوئیم . هرگز هرگز تا ابد نخواهد آمد .

پنجم : عقیده یهود را میان مسلمانان رواج دادند و این عقیده
وصیت و ولایت است که از قرآن و منت بائبات نرسیده . بلکه
یهودیها این عقیده از وصیت موسی به یوشع بن نون گرفتند و به
دروغ وصیت رسول خدا را به علی بستند و بمقدم انتشار دادند تاخم
قیاد یافشانند و میان همدمگر آتش جنگ را بیفروزنده تا مسلمانان
از مساحتی جهاد خود خلاف کافران یهود و مجوس باز مانند
و بهمدمگر جنگ و جمال کنند . قون کشی را ملاحظه کنید که
گفت : عبدالله بن سباء اول کسی بود که فرضیت امامت علی را
اعلام کرد و از دشمنان او اظهار بیزاری نمود " .

ششم : نشر و اشاعت افکار مثل رجعت ، عدم مرگ ، مالکیت
جهان ، تسلط بر چیزها که کسی برآن قادر نیست ، و تسلط
بر علم که بمقدار آن باهیچکس نیست ، اثبات جهل و فراموشی
مخدای بزرگ و برتر و دیگر همچنین خرافات .

ابن همه آورده یهودیها و کاشته آنهاست . حضرت علی وصالحان
از اهل بیت از این چنین افکار خود را بری قرار میدهند . علی " ازین عقیده‌ها انکه نمود و از اهل این عقیده نفرت کرد ، چنانکه
تو بختی ذکر نموده است . یحیی بن حمزه الزبیدی در کتاب خود
"طوق الحمامۃ فی مباحث الامامة" بتائید این امر از موید بن غفلة
روایت میکند . او گفت : گذرم افتاد به گروه مردم که ابوبکر

و عمر را عیب جوئی میکردند. من علی را از قولشان آگاه کردم و گفتم : «اگر ایشان می دانستند که شما آن عیوب را می بوشید که آنان اعلان می کنند ، هرگز بگفتن این حکایتها چراً نمیکردند. از میان ایشان عبدالله بن میا بود . حضرت علی فرمود : نعوذ بالله. رحمت کناد خدا بر ما . بعد روانه شد و دستم را گرفت و داخل مسجد شد. بزمیر رفت . و ریش سفید خود را گرفت . اشک‌ها بر آن روان بود . او سوی صحن نگاه می کرد که مردم گرد آمدند و ایشان را مخاطب نموده گفت : بر مردم چه افتاده است که برادران وزیران و دوستان رسول و سرداران قریش و پدران مستانان را عیب جوئی می کنند . من از قولشان خود را بر قرار می دهم . آنان هر دو رسول خدا ﷺ را دوست می داشتند و فادری کردند . برای یجا آوردن احکام خداوندی معنی نمودند ، برای 'معروف' امر کردند و از 'منکر' نهی کردند . بر خطاکاران خشم می گرفتند و عقویت می کردند . رسول خدا ﷺ رای ایشان را بهتر از دیگران می پندشت و با ایشان بیشتر از دیگران محبت می کرد ، چون ایشان را دریجا آه ری فرمان خداوندی محکم و استوار می دید . چون بدرود جهان گفت ، با ایشان راضی بود . همه مسلمانان ها ایشان نیز راضی بودند . در زندگی و بعد از مرگ او هرگز در قول و فعل خود از حکم بیغمیر تجاوز نکردند . خدا بر هر دو رحمت کناد . موگندی بخدائیکه دانه را شکافت و روح را خلق کرد ، فقط مومن بافضلیات آنان را دوست دارد و خارجی نکون بجهت آنان بغض دارد . دوستی آنها سبب تقرب و بغض با ایشان باعث دوری است . در جای روایت است . لعنت بر آنکه که بجز

نکوئی ازانها مخفی دارد^(۱۹) همچنین روایت کرده شده است در صحاح
سنّة ما و نهج البلاغة ایشان .

حتماً مذهب امامیه و اثنا عشریه مبنی بر اصولیست که آنکه
يهود بتوسط عبدالله بن سبأ صنعتی مشهور باین السوداء (سوداء اسم
مادرش است) وضع کرده اند . اگرچه ایشان منکر علاقه و نسبت
باوهستند ولی فقط انکارشان کافی نیست که ایشان را ازین نسبت
بری قرار دهد و ازین گروه پاغی و طاغی خارج کند مگر اینکه
بیشوت وساند که ایشان مخالف آن انکار و عقاید می باشند که میان
مسلمانان انتشار داده شده است . و لیکن شما بهمین نزد یکی مجشم
بعیرت خواهید دید که اینان ازین گروه می باشند که لقمه را
می خایند که منافقان 'مسلم بظاهر' و کافر بیاطن ، پیش آنان انداخته
اند . ما یکی یکی را شرح خواهیم داد .

عبدالله بن سبأ

قبل ازین گفتیم که عبدالله بن سبأ یهودی بود ، بظاهر مسام
و بیاطن کافر و از کشی و نوبختی و دیگران شواهدی آوردم
و حالاً بائبات آن احتیاجی نداریم ولی برای اکمام فائدہ اینجا بیانی
می آریم که نوبختی از زین العابدین علی بن حسین اسم معصوم
چهارم شیعه نقل کرده است ، گفته است : «لعنت بر آنکس که
هر ما دروغ بست . بتحقیق همین که اسم عبدالله بن سبأ برده شد
موی بر بدنم راست شد . او برای کار بزرگ ادعا نمود ، بر او لعنت
خدا هست . علی^{۲۰} بنده صالح و برادر رسول الله ﷺ بود . او

۱۹- طوق العجمة فی مباحث الامامة ، منقول از مختصر التحقیق از
شیخ محمود الالوی ، ص ۱۶ ، طبع مصر ، ۱۹۸۷ .

بزرگ را باطاعت خدا و رسول حاصل کرد و رسول و آل رسول
بزرگ را باطاعت خدا تخصیص نمودند .^(۲۰)

کشی روایت دیگر از عبدالله بن منان نقل کرده . میگوید
که عبدالله (جعفر) علیه السلام گفت : بے شک ما اهل بیت راست
باز هستیم . درمیان ما دروغ تراشی هست که پیش مردم صدق
ما را کم می کند . رسول خدا علیه السلام راست گو ترین خلاائق بود
ولی مسیلمه دروغ را باو بست . علی^۱ بعد از رسول علیه السلام راست گو
ترین مردم بوده ولی کسیکه بر او دروغ بست و برای تکذیب
صدق او سعی کرد و بر خدا اقترازد ، عبدالله بن سبا بود .^(۲۱)

طبری در تاریخ خود آورده : «چون عبدالله بن سبا در شام
وارد شد با ابا ذر ملاقات کرد و او را پر ضد معاوبه تحریض نمود
و گفت که معاوبه چنین می گوید : «مال مال خدمات و هر چیز
مال خدمات و او می خواهد مال را جمع کند و ذخیره کند برای
خودش و دیگرانرا ازان بهره ندهد .» درین اثنا ابا لدرداء نزد عبدالله
آمد و پرسید . تو کیستی ؟ کسان می کنم . بخدا تو یهودی هستی .^(۲۲)

سعی او برای فتنه انگیزی

دوم : مؤرخین شیعه یا اهل سنت برین - اتفاق دارند که او
آتش فتنه را بر انگیخت و میان شهرها و قریه ها رفت و آمد داشت
هر خلاف امیر المؤمنین عثمان بن عفان تحریض می نمود و اشتعال می کرد .
این ملعون یهودی و گروهش بود که آتش سرکشی و نافرمانی

۲۰ - رجال الکشی ، ص ۱۰۰ .

۲۱ - رجال الکشی ، ص ۱۰۱ .

۲۲ - تاریخ الملوك و الامم از طبری ، ص ۹۰ ، ج ۰ ، طبع معمر .

را افروخت . طبری و دیگر مؤرخین بیان کرده اند که او از مدینه به مصر و بصره رفت نزد حکیم بن جبله . بعد از اخراج ازانجا در کوفه وارد شد . بعد به فسطاط رفت و میان مردم زهرها اشاند و دامهای قته را کشید .^(۲)

این است بزرگ پسر یهود که برای فساد و افتراق حرکت می کند و اتحاد مسلمانان را پاره پاره می کند و جمعیت ایشان را هر آگنه می کند در پرده طرف داری به علی ، یک جهتی آنان را می شکند طبق نقشه ای که او و یهودیها کشیده اند .

طعن بر اصحاب رسول

سوم : نوبختی نقل کرده که عبدالله بن سبا اول کسی بوده که بر ابی بکر و عمر و عثمان و اولاد ایشان زبان طعن دراز کرد . ازان روز تا زمانه ما شیعه این عقیده را گرفته اند و حکم گرفته اند و محیط را نیز متأثر کرده اند و اکنون هیچ شیعی نیست که به خلفای ثلاثة بعض نداشته باشد و بر ایشان طعن نکند .

ای بکر صدیق اکبر

کشی که یکی از پیشوایان جرح و تعدیل می باشد ، عقیده شیعه را درباره ابی بکر که رسول خدا ^{علیهم السلام} او را صدیق گفته ، بیان می کند . او از حمزه بن محمد الطیار روایت می کند : "ما پیش ابی عبدالله ، محمد بن ابی بکر را نام یردیم . ابو عبدالله برای او دعا کرد که خدا بر او رحمت کند . محمد بن ابی بکر روزی بالامیرالعومنین علی گفت : دست را دراز کنید تا من بیعت کنم . گفت : آیا

پیشتر بیعت نکرده اید؟ گفت : آری . او دست خود را دراز کرد . محمد بن ابی بکر گفت : من گواهی می دهم که شما امام می باشید که اطاعت شما فرض است و بی شک پدرم بجهنم رفت (معاذ الله) . ابو عبدالله گفت : او از طرف مادرش اسماه بنت عمیس (عجائبی) دارد نه از طرف پدرش .^(۲۴)

کشی از زراره بن اعین و او از ابی جعفر روایت کرده .^(۲۵) محمد ابن ابی بکر بر دست علی بیعت کرد و از پدر خود اظهار ییزاری نمود .^(۲۶)

شعیب از ابی عبدالله روایت می کند که گفت : شنیدم . هر کس که از اهل بیت است بنفس خود نحیب است و از نحیب ترین اهل بیت که بدانست ، محمد بن ابی بکر است .^(۲۷)

ملحظه کنید که بغض و کینه یهودی چه طور می تراود از عبارات دروغ آمیز که به اولاد علی و محمد بن ابی بکر بسته اند و اکن نظر شان مخفی نیست که در سینه های شر انعیز و کفر آمیز پنهان داشته اند .

فاروق اعظم

به بینید که شیعه ها درباره مرد اسلام و نابغه ای چهرا گفته اند و رسول خدا درباره او گفته :

”لم ارعبریا یفری فریه حتی روی الناس و ضربوا بعطن .“

۲۴- رجال الکشی ، ص ۶۰ ، ۶۱ .

۲۵- رجال الکشی ، ص ۶۱ .

۲۶- ابضاً ص ۶۱ ، تحت ترجمه محمد بن ابی بکر .

هیچ نفعه ندیدم که کار شگفت سر لقبنام داد تا اینکه
مردم ازو سیوا ب شدند و جای بر آب گرفتند .^(۱۷)
می گویند : سلمان فاووسی پیش عمر برای ازدواج دخواست
نمود . عمر امتداعی او را رد نمود . بعد خجل شد و پیش او
رفت . سلمان گفت : "می خواستم که به ین آیا حمیت جاهلی
از قلب شما رفته است پاهمین جامت که بود ؟"

کشی از هشام بن ابی عبدالله روایت می کند که صهیب
غلام بدی بود که بر عمر گریه می کرد .^(۱۸) کشی نیز از پدر باقر
روایت می کند که گفت . "محمد بن ابی بکر خود را از خلیفه دوم
بری الذمه قرار داده بیعت نموده".^(۱۹)

ابن بابویه شیعه قمی بر فاروق دروغ می باشد و می گوید
که عمر در حال نزع گفت : من از سه چیز بیش خدا توبه میکنم .
من و ابی بکر این حق را از مردم غصوب کردیم . بر ایشان خلیفه
ساختیم ، و مسلمانان را بر همدیگر فضیلت دادیم".^(۲۰)
علی بن ابراهیم قمی که نزد ایشان درست عقیده و معتمد
و شده است،^(۲۱) در تفسیر خود عمر را دشنام می دهد و تحت تفسیر

-۴۷- متفق عليه .

-۴۸- رجال الکشی ، ص ۲۰ ، ترجمه مسلمان فارسی .

-۴۹- ایضاً ص ۴ ، ترجمه بلال و صهیب .

-۵۰- ایضاً ص ۶۱ .

-۵۱- کتاب الخصال از ابن بابویه القمی ، ص ۸۹ ، طبع تهران .
-۵۲- درباره این تفسیر گفته اند . این اولین تفسیر است که هرده ای
از آن آیات ورداشت که درباره لهل یست نازل شده بود و این اصل
اصول تفسیر است و درحقیقت تفسیر صادقان (جعفر و باقر) است
مؤلف آن در زمان امام عسکری بوده . (مقدمه تفسیر ، ص ۱۹) .

قول خداوندی "يَوْمَ يَعْصِي الظَّالِمُونَ . . . سَبِيلًا" (ظالم دست خواهد گزید و خواهد گفت : کاش ما با رسول موافقت می کردیم) . از ابی حمزه الثلثی و او از ابی جعفر روایت می کند که خدا ، و هنوز قیامت ، قومی را بر می انگیزد که میان دست ایشان نور می باشد مثل قباطی . بعدها باو خواهد گفت . "مثل غبار برآگنده باشید" . ابی جعفر گفت : ای ابا حمزه . بخدا . این مردم عالم و عارف بودند و لیکن چون پیش ایشان چیز حرام عرضه شد ، او را گرفتند و چون پیش ایشان از فضیلت امیر المؤمنین گفته شد ، ناپسندیدند و قول خداوندی "يَعْصِي الظَّالِمُونَ عَلَى يَدِيهِ" برای شان درست در آمد . ابی جعفر گفت : اول (یعنی ابیابکر) می گفت . "کاش من با موافقت رسول علی را ولی می گرفتم و فلان را یعنی ثانی (عمر) را دوست نمی گرفتم" .^(۲۲)

و تحقیق قول خداوندی "كَذَلِكَ جَعَلْنَا لَكُلَّ نَبِيٍّ عَذَابَنِينَ . . . غَرُورًا" (هر پیغمبر را از شیطانهای انس و جن دشمن بر انگیختم . بعضی از آنها به بعض شخصیتی ظاهر فریب می گویند) روایت می کند از ابی عبدالله که او گفت : هر نبی که در امتی مبعوث شد ، دو شیطان داشت که او را آزار می رساندند و بعد ازو مردم را گمراه می کردند ولی دو شیطان بانوچ موافقت کردند و دو شیطان یعنی جیتر و زربق با یهد رفاقت کردند .^(۲۴) ملا مقبول هندی ملعون این دو کلمه را تفسیر کرده و گفته . زربق

۲۳- تفسیر القمی ، ص ۱۱۲ ، ج ۲ ، طبع نجف ، ۱۳۸۶ هـ

۲۴- ایضاً ص ۲۱۴ ، ج ۱

مصحخر ازرق است و معنای جبتر روباء است . مراد از اول ، اول است (ابو بکر) که گربه چشم بود و مراد از دوم ، دوم (عمر) است که کنایه از تیزی هوش و مکر اوست .^(۲۵)

قمی نیز از جعفر روایت می کند که او گفت : رسول الله با احتیاجی روپرورد و نزد یکی از انصار رفت و گفت . «آبا چیز خوردنی دارید؟» گفت . آری یا رسول الله ﷺ . او بره ای را ذبح کرد و کباب کرد . چون پیش آورد ، رسول خدا ﷺ تمنا کرد : کاش علی و فاطمه و حسن و حسین این وقت نیز حضور می داشتند . هس دو منافق آمدند . بعد از آنان علی آمد . درحال وحی نازل شد . «وما ارسلنک من قبلك من رسول ... ف امنیة» (پیش از تو هیچ رسول را نفرستادیم جز آنکه چون برای حصول آرزو تمنا کرد ، شیطان در طلب او القای دمیمه کرد ، ولی خدا هر چه شیطان القا کرده محو و نابود می سازد».

مراد از شیطان ، منافق . و . «الله آن چیز را تسمیخ می نماید شیطان القا می کند» . یعنی چون علی بعد ازان دو آمد .^(۲۶)

قمی نیز تحت تفسیر قول خداوندی «فبما نقضهم میثاقهم لعنهم (چون بهان را شکستند آنان را العنت کردیم) . یعنی عهد امیر المؤمنین را شکستند و ما دلها یاشان را سخت کردیم . ایشان کلمات را از جایشان تحریف می کنند» . گفت . کیست که امیر المؤمنین را از حایش دور کند باین دلیل که مراد کامه امیر المؤمنین است

۲۵- مقبول ، قرآن الشیعه (اردو) ، ص ۴۸۱ ، طبع هندوستان .

۲۶- تفسیر القمی ، ص ۸۶ ، ج ۲

و این کلمه باق خواهد ماند یعنی امامت علی دوام خواهد داشت.^(۳۷)
در ضمن تفسیر قول خداوندی "لیحملوا او زارهم کاملة...
پغیر علم" (روز قیامت بار سنگین گناه خود را و بار گناهان کسان را
که از جهل گمراهشان کردند، بدوش خواهند برداشت) شرح
میدهد که ایشان گناهان خود و گناهان پیروان خود را بر می دارند
یعنی گناه شان این که حق امیر المؤمنین را غصب کردند. اینکه
قول صادق (جعفر) - بخدا - خونی نریخته شد و عصایعضا تصادم
نخورد و فرج حرام غصب نشد و چیزی بدون علم گرفته نشد
مساوی این که بارها در گردن این دو آویخته شد و چیزی از بارهای
کارمندان کمتر نشد. و علی گفت. سوگند میخورم. بعد از من
بنو امية این بارها خواهند برداشت و چندی از آنها به خانه اختیار
معرف خواهند نمود. این همه بار بر اول (ابوبکر) است که آغاز
کننده این عمل است. او راه های خطای را بر ایشان سهل کرد
و ایشان تا روز قیامت این بارها حمل خواهند کرد.^(۳۸)

کشی از ورد بن زید روایت می کند که او گفت. "من به
ابی جعفر گفتم. قربانت شوم. کمیت آمده است. گفت، بیارید
توی. کمیت درباره شیخین پرمید. ابو جعفر جواب داد. هر
خونی که ریخته شد و هر حکمی که بر ضد فرمان خدا و رسول ﷺ
و اولاد و علی صدور یافت، بار آن بر گردن این دو آویخته شده
است. کمیت گفت: الله اکبر. بس بس برای ما همین قدر کانیست".^(۳۹)

۳۷- ایضاً ص ۱۶۴، ج ۱.

۳۸- ایضاً ص ۲۸۲، ج ۱.

۳۹- وجال الاکشی، ص ۱۷۹ و ۲۸۰.

از داؤد بن نعیان بطور دیگر روایت شده است . باقی گفت :
ای کمیت بن زید ، هر خوف که ریخته شد و هر مال که بدون
حلال بدست آورده شد و هر زن حرام که بازدواج آورده شد ،
باز این همه گذاههای بر گردن این دو است که تا روز قیامت
آویخته خواهد ماند . ما دوستان بني هاشم می باشیم و خردان
و بزرگان را امر می کنیم که آنان را دشنام بهدهند و اظهار
بیزاری کنند .^(۴۰)

عثیان بن عفان

عثیان داماد و شوهر دو دختر رسول و صاحب سخا و حیا
بود . شیعه درباره او همان عقیده دارند که یهودیان پست و دون بانها
دستور داده اند . کشی از ابی عبدالله روایت می کند . "رسول
خدا و علی و عمار مسجدی را تعمیر می کردند . عثیان ازان راه
گذشت دران حال که لباس خوب زیب تن کرده بود و او را
خوب می گرفت . امیر المؤمنین به عمار گفت . برای او شعری
بنویان . او گفت . (بیت) شخصی که مساجد را تعمیر می کند که
دران رکوع و مسجد کنند برابر نیست با شخصی که گرد و غبار
را در مقابل می بیند و ازان دور می ماند . درین اثنا نبی کریم
آمد و عثیان با او گفت . ماسلام قبول کردیم نه برای بوییدن
آبروی و بزرگ خود مان . رسول فرمود آبا دوست دارید که شما
را مسلم یکویند . آن وقت آیت نازل شد . 'یمنون عليك ان اسلموا'
(بر شما منت گذاشتم که مسلمان شدید) . بعد نبی کریم علیه السلام اضافه

۴۰- رجال الکشی ، ص ۱۸۰ ، تحت ترجمه کمیت بن زید الامدی .

نمود و به علی گفت . "ابن را درباره صاحب خود پنویس" .^(۴۱)
 از صاحب العذاء نیز ابن چنین روایت شده . چون نبی کریم علیه السلام
 برای بنای مسجد حکم دادند ، جایگاه میان مردم قسمت
 نمودند و یک را بادیگری پیوستند . عمار را باعلی شریک کار نمودند .
 ایشان برای ساختهان توضیح می دادند . درین اثناء عثمان از منزل
 خود بیرون آمد . غبار پلند شد و او از جامه خود آن را دور کرد
 و روی خود را بر گردانید . علی به عمار گفت : چون من چیزی
 بگویم . مرا جواب ده . علی گفت . (ایات)

"کسیکه مساجد را بنا می نهاد که در سایه آن رکوع و سجود
 کنند ، برابر نیست بآنکس که از راه دور نگاه می کند" . از روی
 قرار عمار جواب داد . عثمان ابن راشنیده خشنداش شد و چون نمی
 توانست علی را چیزی بگوید به عمار گفت : ای غلام فرومایه ،
 علی به عمار گفت . شما بر گفته او راضی هستید ؟ چون نبی اکرم علیه السلام
 خواهند آمد ، باطلاع ایشان خواهم رساند . چون رسول خدا علیه السلام
 آمدند ، عمار بایشان اطلاع داد . ای نبی خدا . عثمان مرا غلام
 فرومایه گفت . رسول خدا علیه السلام پرسیدند . کیست که ابن راشنید ؟
 عمار گفت . علی . رسول خدا علیه السلام علی را صدای کرد و پرسید . او
 همان طور که گفته بود تکرار نمود . پس رسول خدا علیه السلام به علی
 گفت . برو و عثمان را بگو چنانکه تو عمار را غلام فرومایه گفتی ،
 تو نیز همان طور می باشی" . علی رفت و عثمان را همان طور گفت
 و باز گشت .^(۴۲)

۴۱- رجال الکشی ، ص ۳۳ ، ۲۴ .

۴۲- رجال الکشی ، ص ۲۴ .

قمی تحت تفسیر کلام خداوندی "یوم تبیض وجوه و تسود وجوه" (روزیکه چهره ها مفید می شود یا تیره) روایت دروغی منسوب به نبی کریم ﷺ دوستدار یاران خود مخصوصاً سه رفیق خود نقل میکند که گفت : در روز قیامت با امت خود زیر پنج هر چم روپر خواهم شد . هر چم اول دارای گوساله می باشد . من ازیشان خواهم پرسید : بعد از من بآن؟ دو اساس دین، چه کردید؟ خواهند گفت : "درباره اسامن بزرگ این که آن را تعریف کردیم و پس پشت انداختیم اما در باب اهام کوچک اینکه با او مخالفت کردیم . ناراضی کردیم و ظلم کردیم" ، خواهم گفت . "ایشان را بآتش تشنه ببرید درحال که روپیاه هستند و تشنه". بعد ازان رجوع خواهم کرد به امت دیگر که هر چم فرعون داشته باشند . ازو خواهم پرسید : "بعد از من با دو اساس دین چه کار کردید؟" . خواهند گفت : "در باب بزرگ این که آن را تعریف کردیم، عیب جستیم و مخالفت کردیم ، اما در باب کوچک این که با آن دشمنی کردیم و جنگ کردیم". خواهم گفت : "ببرید به آتش تشنه درحالیکه روپیاه و تشنه هستند". بعد روکنم به امتی که هر چم سامری دارد . ازیشان خواهم پرسید : "بعد از من با این دو اساس دین چه کردید؟" خواهند گفت : "در باب بزرگ این که آن را نافرمانی کردیم . اما در باب کوچک این که زموا کردیم و ضایع کردیم". خواهم گفت : "ببرید بآتش تشنه درحالیکه روپیاه هستند و تشنه". بعد می آیم بر سر امتی که اول و آخر او خوارج می باشند و دارای هر چم و خنہ دار . خواهم پرسید : بعد از من بآن دو اساس دین چه کردید؟ خواهند گفت : "در باب

بزرگ این که او را باره باره کردیم و ازان بی علاقه شدیم . اما در باب کوچک این که با او جنگ کردیم ». خواهم گفت . « برید بآتش تشهیه در اغاییکه رو سیاه هستند و تشهیه ». آخر بامتی خواهم رسید که دارای برقم امام متین امیر المؤمنین ، صرخیل مجاهدین ، وصی رسول رب العالمین می باشد ، خواهم برسید . بعد از من با دو امام دین چه کردید ؟ خواهند گفت : در باب بزرگ این که اتابع کردیم و اطاعت نمودیم ، اما در باب کوچک این که با آن محبت کردیم ، دوست داشتم و پار ذمت کشیدیم و کمک نمودیم تا این که خون ما ریخته شد . خواهم گفت : برید ایشان را به چنت با منظمه دلکشا و چهره های سفید . بعد ازان رسول خدا علیه السلام این آیت را تلاوت فرمود : یوم تبیض وجوه و تسود وجوه ... الخ . (روزی می باشد که بعض رو سپید می باشند و بعض رو سیاه . آنان که رو سیاه می باشند ، مردم هستند که انکار کردند بعد از ایمان آوردن . حالا عذاب را چشید در عقوبت این کفر . آنان که رو سپید می باشند ، در رحمت خداوندی جاودان خواهند ماند .^(۴۲)) آیا شما بدی و بد طبیتی این مردم را دیدید که چگونه صحابه رسول را دشنام می دهند و طعن می کنند . اسای آنان را تغییر می دهند و با اسم نبی کریم علیه السلام دروغ می باشند . کشی بیان می کند که جعفر اشعار زیر را انشاد نمود .

(ترجمه)

”روز قیامت مردم را پنج برقم می باشد . چهار از آنها که قیادت شان به گوساله و فرعون و سامری و کروه زشت و رسول

است ، هلاک خواهند شد و پنجم که قیادتش به حیدر است ، مثل آفتاب طلوع خواهد نمود‘. او ہر سید . این اشعار از کیست ؟ گفت (راوی) . از سید محمد الحمیری . گفت . خدا بر او رحمت کند . گفت . من او را دیدم که مشروب روستائی را میخورد . گفت . مرادت خمر است ؟ گفت . بلى . گفت . خدا بر او رحمت کند . و خدامرا مساواز امت که دوستدار علی را هیچ مؤاخذه نکند‘ .^(۴۴)

کلینی ، محدث بزرگ و پیشوای ایشان بیان می کند . کتابش الکاف نزد ایشان یکی از چهار اصل بشار می رود . او از علی روایت می کند که گفت . ”پیش از من حکمرانان بوده اند که از اعماق خویش خلاف پیغمبر راه گزیدند . پیمان را شکستند و سنت او را تغییر دادند“ .^(۴۵)

کلینی نیز از ابی عبد الله روایت می کند که او درباره آیات ”إن الذين آمنوا ثم كفروا...الخ . (آنانکه ایمان آوردنند . بعد انکار کردند . باز ایمان آوردنند و بعد انکار کردند . کفرشان یشتر شد . هر گز توبه شان پذیرفته نخواهد شد) گفت . این آیت راجع به فلان و فلان نازل شد . ایشان بار اول بر نبی مرسل ﷺ ایمان آوردندو چون نبی گفت : من کنت مولاه فعلی مولاه . یعنی کسی را که من مولا هستم پس علی مولای او هست . و ولایت علی را پیشنهاد کرد ، قبول نکردند . بعد ازین با علی بیعت کردند . چون نبی اکرم ﷺ در گذشت

۴۴- رجال الکشی ، ص ۱۴۲ ، ۱۴۳ .

۴۵- کتاب الروضه للكلینی ، ص ۵۹ ، طبع ایران .

۴۶- الکاف فی الاصول ، کتاب الحجۃ ، ص ۱۲۰ ، ج ۱ طبع ایران .

باز از بیعت برگشتند. باز گفتشان در تزايد شد، چون کسی از ایشان بیعت گرفت، پس در ایشان چیزی از ایمان نمایند^(۴۶). شارح کافی توضیح می‌کند که مراد از فلان و فلان ابوبکر و عمر و عثمان می‌باشند.^(۴۷)

باقی اصحاب رسول و ازواج او یعنی مادران موسین

طعن و تعریض شیعه فقط به خلقی رسول محدود نماینده بلکه تا اولاد و رنقاوی او تجاوز کرده. مخصوصاً طعن شان با آنان که در راه خدا هجرت کردند و جهاد کردند و دین پسندیده را اشاعه نمودند، از روی حسد و انتقام است تا ایشان یهود را منون کنند.

عموی لبی عربی و اولاد او

ایشان عموی رسول را دشنام می‌دهند که برادر حقیقی پدر او هست. کشی از مهد باقر نقل می‌کنند که او گفت: مردی نزد پدرم (زین العابدین) آمد و گفت: فلان یعنی عبدالله بن عباس گن می‌کند که او تمام آیات قرآن را عالم است یعنی می‌داند که فلان آیت کدام روز نازل شد و در پرازه چه نازل شد. گفت. ازو پرسید که این آیت درباره کدام کس نازل شده: "من مکان فم، اعمی وهو في الآخرة اعمي واصل سبيلا". و درباره چه موضوع است این آیت "ولا ينفعكم نصحي إن اردت أن انصبح لكم" و این آیت برای چه نازل شد. "يا ايها الذين آمنوا اصبروا و رابطوا". آن مرد رفت و گفت. من از ازو پرسیدم لیکن او گفت. ازو پرس: "عرش چیست! چه وقت خلق شد و چه صورت دارد؟" آن مرد...

باز گشت و بپدرم گفت آنچه گفته بود . او (زین العابدین) پرسید . آیا درباره آیات جواب داد ؟ گفت . خیر . گفت . من بنور علم جواب می دهم بدون ادعاه و بدون سرقة از دیگر . اول دو آیت درباره پدر او نازل شده (عباس عم نبی) و سوم درباره پدرم وما .^(۴۸) کشی نیز از زین العابدین روایت می کند که او از ابن عباس پرسید : اے ابن عباس - این آیت درباره کدام کس نازل شد و درباره پدرم است یا پدر تو ؟ 'فَلَبِسَ الْحَوْلَى وَلَبِسَ الْعَشِيرَ' . باز گفت . بخدا . اگر من می دانستم ، از انجام بدی شما اطلاع می دادم و شما زود می دانستید . اگر بگفتن آن اجازت می بود ، جمهور مردم می شنیدند و حتماً از شما نفرت می کردند .^(۴۹)

ملا باقر از کلینی و او از محمد باقر روایت می کند که او گفت . علی می گفت : از بنی هاشم ، جعفر و حمزه باق ماندند . چون ایشان در گذشتند با او دو کس ناتوان و ذلیل جدید اسلام یعنی عباس و عقیل باز ماندند .^(۵۰)

این است که ایشان درباره عم رسول گفته اند و این است درباره عبدالله بن عباس 'عالیم ملت' ترجمه قرآن و پار رسول ﷺ که او را با خیانت متهم کردند و گفتند . علی عبدالله بن عباس را عامل بصره منصوب کرد . او تمام بیت المال بصره را برده با اهل مکه ملحق شد و علی را ترک کرد . هیش او دو میلیون درهم بود . چون علی ازین آگاه شد گرید کرد و بالای منبر رفت و گفت :

۴۸- رجال الكشي ، ص ۳۰ ، تحت ترجمه عبدالله بن عباس .

۴۹- رجال الكشي ، ص ۴۰ .

۵۰- حیات القلوب ، ملا باقر مجتبی ، ص ۷۵۶ ، ج ۲ ، طبع هند .

به بینید . این است پندر عویم . با این علم و فضیلت این چنین کار می کند . غیر او دیگر چگونه درستکار خواهد بود . ای خدا . من ازینان ملول شده ام . مرا ازیشان راحت کن . دستم را بگیر تا عاجز و ملول نباشم .^(۱)

کشی باب مستقلی آورده بعنوان بد دعای علی برای عبدالله و عبید الله هسران هبام و روایت دروغی آورده از ابی جعفر که گفت : امیر المؤمنین (علی) گفت : ای خدا . لعنت بفرست بر هسران فلان . . . یعنی عبدالله و عبید الله هسران هبام . چشمهای آنان را کور کن چنانکه دلهاشان برای اطاعت من کور شدند . کور چشمی آنان را بر کور دلی شان دلیلی ساز .^(۲)

این چنین روایات دروغی و قبیحی در کاف و در شروع آن قمی و عیاشی و صافی بسیار است

خالد بن ولید

ایشان بر خالد بن ولید سيف الله 'سالار افواج فتح مند و مبارک طعن می کنند . قمی و دیگر بیان می کنند که خالد به مالک بن نویزه حمله کرد فقط باین غرض که زن او را بنکاح خود بپارد . این چنین قصه های باطل می آرند . مثلاً قمی چنین ذکر می کند . میان ابی بکر و علی اختلاف پیدا شد و باهم دعوای کردند . ابو بکر بمنزل خود باز گشت . نزد عمر رفت و او را صدا کرد و گفت ، امروز به مجلس علی بودم . بعدها اگر او مثل آن چندی قیام می نمود

۵۱- رجال الکشی ، ص ۵۷ ، ۵۸ .

۵۲- ایضاً ص ۴۰۲ .

فساد برها می شد . رای شا چیست ؟ عمر گفت . برای قتل او حکم می دهیم . گفت . کدام کس او را قتل خواهد کرد . گفت : خالد بن ولید . هر دو به خالد رفته و گفتند . می خواهیم که ترا کار سهی بسپاریم . گفت : هرچه خواهید بین بسپارید ، اگرچه قتل علی بن ابی طالب هم باشد . گفتند . لکن همین است . خالد پرسید . چه وقت او را قتل کنم ؟ ابوبکر گفت : چون در مسجد بیاید ، در نماز پهلوی او قائم شو . چون من سلام بگویم ، سر او باست و گردنش بزن . گفت : بله . اسماه بنت عمیس این را شنید که بخانه ابوبکر بود . او به کنیز خود گفت . برو بمنزل علی و فاطمه و از من سلام بگو . بعلی خبر کن که امراء برای قتل شما مشورت کرده اند . من شما را نصیحت می کنم ازینجا بیرون برو . کنیز پیش ایشان رفت و بعلی گفت . اسماه بنت عمیس بشما سلام می رساند و می گوید که امیران برای قتل شما مشورت کرده اند . بشما توصیه می کنم که ازینجا بیرون بروید . علی گفت : او را بگو که خدا میان ایشان و اراده ایشان حائل است ” . پس علی برخاست و برای نماز آماده شد . بمسجد رفت و پیش ابی بکر ایستاده تنها نماز را گذارد . خالد بن ولید باشمیر در پهلوی او قائم شد . چون ابوبکر بتشهد نشست ، برگفته خود نادم شد و از قوت و رعب علی ترسید . او متغیر بود و نتوانست بسلام . گفتن جسارت کند و مردم بگمان افتادند که سهوی کرده است . بعد به خالد متوجه شد و گفت . ای خالد . بکاریکه حکم دادم ، مکن . بعد السلام عليکم و رحمته و برکاته گفت . امیر المؤمنین گفت : ای خالد - چیست که برای کردن آن حکم داده بودند ؟ گفت . برای

گردن زدن شما. گفت. شما می خواهید این کار را بکنید. گفت. آری. بخدا. اگر او بمن می گفت که مکن ، باز هم بعد از اختتام تماس شهارا قتل می کردم . علی او را گرفت و بر زمین زد . مردم گرد او جمع شدند . عمر گفت . سوگند برب کعبه علی او را قتل می کند . مردم گفتند . ای ابی الحسن . بصدقه این صاحب قبر او را ول کنید . بعد علی به عمر متوجه شد و یخه پیراهن گرفت و گفت . ای فلان . اگر من با رسول خدا و کتاب الله پیمان نمی داشتم ، بشما می رسانند که من ضعیف تر نیستم و حامیان من در تعداد کمتر نیستند - این گفت و بمنزل خود رفت .^(۴۳)

عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه
درباره عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه گفته اند که ایشان
مردند در اخایلیکه نقض عهد کرده بودند .^(۴۴)

طلحه و زبیر

طلحه رفیق رسول خدا بود و یکی از صحابه ایکه با ایشان
پشارت جنت داده شده است . نبی کریم روز جنگ احد گفت :

”أوجب طلحة الجنة“ .^(۴۵)

[جنت برای طلحه واجب شد] .

زبیر از عشره مبشره است . نبی اکرم گفت که او راست باز
است و مردیست که طبق وحی سخن می کند :

۴۳- تفسیر القمی ، ص ۱۰۸ ، ۱۰۹ .

۴۴- رجال التّشی ، ص ۴۱ .

۴۵- رواه الترمذی و احمد در مسند .

”ان لکل نبی حواریا - و حواری الزیر“.^(۶)

”هر نبی را حواری می باشد و زیر حواری من است“.

قمی درباره این دو مرد بزرگ روایت میکند که ابی جعفر (باقر) گفت : این آیت درباره طلمعه و زیر نازل شده :

”ان الناسَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا . . . الْخَيَاط“^(۷)

”آنانکه تکذیب کردند آیات ما را و مركشی کردند ، درهای آسمان بر ایشان گشوده خواهد شد و در جنت داخل نمی شوند تا وقتیکه شتر نر در سوراخ سوزن در آید“.

النس بن مالک و براء بن عازب

درباره انس بن مالک و براء بن عازب گفته اند که علی به ایشان گفت : شما همان شنیده دکه مردم دیگر شنیدند . چه چیز مانع شد که شما از من حایث نکردید و بر صدق مقال من گواهی ندا دید ؟ باز گفت : ای خدا ، اگر ایشان بر ضد من عناء را مخفی داشته اند ، آنانرا ببلای گرفتار کن . بنا برین هواه بن عازب کور شد . و های انس بن مالک در برص مبتلا شد .^(۸)

ازواج نبی

این بد نهادی و دشنام طرازی و ملامت را نهایتی نبود حتی اهل بیت را نشانه آن ساختند و روایت دروغی و پلید درباره ام المؤمنین عائشه صدیقه نقل کردند . کشی گفت : چون علی بن

. ۵۶- متفق عليه .

. ۵۷- التفسیر القمي ، ص ۲۲۰ ، ج ۱ و قرآن ۷ : ۳۹ .

. ۵۸- رجال الكشي ، ص ۴۶ .

ابی طالب اصحاب جمل را شکست داد ، عبدالله بن عباس را نزد عائشه فرستاد تا بزودی حرکت کند و کمتر توقف کند . این عباس گفت : من پیش او رقم و او کنار بصره در قصر بنی خلف بود . من اجازه خواستم ولی او اجازه نداد . من بی اجازه او وارد شدم . چون شبی شد و هوا سرد ، من در انجا نشستگاه نیافتم . عائشه عقب دو پرده بود . من لگاه کردم ، دیدم که پهلوی خانه فرشی بود و بر آن بوریا بود . آنرا پهن کردم ویر آن نشتم . عائشه از ورای حجاب گفت : ای ابن عباس . خلاف منت رفتید . بی اجازه در میان ما آمدید و بدون اجازه بر متاع ما نشستید . ابن عباس گفت : «ما در منت از شما اقرب می بودیم و منت را خوبتر یاد گرفتیم . شما در خانه ای بودید که رسول خدا پریش شما را آنجا گذاشت . شما بر نفس خود ظلم کردید . با ما کینه داشتید . خدا را ملامت کردید . از فرمان رسول ؟ سرکشی کردید و از خانه او بیرون آمدید . حالا چون شما بخانه خود بر می گردید ، بی اجازه شما دران داخل نخواهم شد و بدون اجازه شما بر متاع شما نخواهم نشست ... شما یکی از نه زنان هستید که از او عقب ماندید و شما از ایشان مفید رنگتر و خوشگلتر و تیز خاطر تر و تازه رو تر و پاک جوهر تر نیستید . گفت : پس از انجا روانه شدم و پیش امیر المؤمنین رقم و از گفتگوی او و جواب خود مطلع کردم . علی گفت : «من از شما بهتر می دانستم جائیکه شما را فرستادم » .^(۹)

آیا ابن نجاست قبیح را ملاحظه کردید و لیکن جائیکه

این مردم رسیده اند ، دیگران آنجا نرسیده اند ، یکی از مهران آنها با اسم طبرسی در کتاب خود از باقر تقدیل میکند که او گفت . روز جنگ جمل بر هوج عایشه تیر می انداختند . امیر المؤمنین گفت : بخدا ، من او را طلاق خواهم داد . مردی سوگند بخدا خورد که او از رسول خدا علیه السلام شنید که می گفت : ای علی ، بعد از خود ازدواج را بدمست تو مپردم (پناه بخدا) . چون این مرد هاشد و گواهی داد ، سیزده کم ایستادند (درمیان آنها بدربیان بودند) و گواهی دادند که از رسول شنیدیم که می گفت به علی بن ابی طالب : "ای علی . بعد از من اختیار ازدواج من بدمست تست". گفت : عایشه این را شنیده گریده کرد و ما هم صدای گریه را شنیدیم " .^(۲۰)

تکفیر عمومی صحابه

از اول تا آخر این مردم این عتیقه را دارند ، چنانکه یهودیها برایشان تسویه نمودند تا اینکه مذهب و مشرب ایشان شد و بر ایشان انتخار دارند یعنی بر دین دشتمام و بدگویی و لیکن بر صحب و شتم صحابه بزرگ اکتفا نکردند . عاویه باشان بانگ زد و تمام صحابه را (غیر از چندی) تکفیر کردند . همان کشی ، یکی از هزارگان آنها از ابی جعفر روایت میکند که او گفت ؟ بعد از مرگ ابی مردم مردود شدند بجز مه نفر .

پرسیدم : آن سه نفر کیانند ؟ گفت : مقداد بن اسود ، ابو ذر غفاری و سلامان فارمی . و این است قول خدای متعال :

”وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ . . . أَعْتَابُكُمْ“.^(۶۱)

(نیست بهد مکر رسول . پیش از و مولان گذشته اند. هم اگر او میرد یا کشته شود آیا بر گشته خواهید شد بر هاشنهاي تان) . او نیز از ابی جعفر روایت میکند که گفت : ”تمام مهاجرین و انصار وقتند سوای سه نفر که او بدست اشارت نمود“.^(۶۲)

از موسی بن جعفر (امام معصوم هفتم نزد ایشان) روایت میکند که گفت . هنگامیکه روز قیامت منادی ندا خواهد کرد که حواری محمد بن عبدالله کجا هستند که با او نقض عهد نکردند ؟ فقط مسلمان ، مقداد و ابو ذر خواهند ایستاد“.^(۶۳)

جای تعجب و حیرت است که علی و حسن و حسین و بقیه اهل بیت و عمار و حذیفه و عمرو بن الحق وغیره بادشان نیامدند.

حالا به بینید یهودیها غیر از این چه می خواستند ؟ ابن هم حقیقت است که علی کسی را تکفیر نکرد حتی که اهل شام و دیگر با او جنگ کردند . او با صراحت گفت در نامه ایکه به اهالی شهرها نوشته و دران شرح داد هرچه میان او و اهل صفين واقع شده بود . هم رضی پیشوای شیعه ها در نهنج البلاغت ابن را نقل کرده است . علی گفت : ”این کار آغاز شد از انوقت که روپروردیم با اهل شام حالانکه بظاهر پروردگار ما بکی بود . نبی ما بکی بود . دعوت اسلام بکی بود . ما از ایشان در ایمان بخدا و ایمان پرسول فزوئی نمی خواستیم نه ایشان از ما فزوئی می طلبیدند .

۶۱- رجال الکشی ، ص ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴

۶۲- ایضاً ، ص ۱۳

۶۳- ایضاً ، ص ۱۰

فقط میان ما و ایشان در امر قصاص خون عثان اختلاف واقع شد و ما ازین بری الذمه هستیم”.^(۱۴)

هر که معاویه و لشکر او را دشنام داد، علی او را نپسندید. رضی نیز روایت میکند که او گفت: نمی پسندم که شما دشنام بدهید لیکن چون من از احوال و اعمالش مطلع کنم بدانید که درست گفته ام و حجت خود را به نهایت رسانده ام و میگویم که ایشان هدف دشنام میباشند. ای خدا. خون ما و خون ایشان را از ریختن نگاهدار. میان ما و ایشان فسار را دفع کن.^(۱۵)

آن علی کجا است که بروزه آن یهودیهاست که صحابه کبار رسول را دشنام می دهد و لعنت میکند و تکفیر میکند. حق این است که ایشان بد نهاد هستند. خدا این تمثیل زنان را هلاک کند.

صحابه از روی سنت

این بود عقیده شیعه در باره صحابه کبار. رسول خدا، که پیغام خداوندی را با کناف عالم رساندند. هرچه شنیدند بدیگران رساندند. خدا کشورهای روم و شام و یمن و فارس و شهرهای این ملعونان ناپاک را بر ایشان تسخیر کرد. اگر ایشان نمی بودند، این دولت و سلطنت برای اسلام نمی بود و ایشان مصدق این قول خداوندی نمی شدند:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيُسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَمْ يُكُنْ لَّهُمْ دِيْنُهُمُ الَّذِي

٦٤- نهج البلاغت، ص ٤٤٨، طبع بيروت.

٦٥- أيضًا، ص ٣٢٣.

ارتضى لهم وليدلهم منه بعد خوفهم امنا .^(۶۶)

”وعده کرده خدا آنانرا که ایمان آوردن و کارهای شایسته کردند ، هر آئینه ایشانرا خلیفه خواهد کرد در زمین چنانکه خلیفه کرد پیش ازیشان را . هر آئینه ممکن خواهد کرد برای ایشان دینشان را که پسندید برای ایشان و هر آئینه تبدیل خواهد کرد برای ایشان خوف را با اینمی“ .

رسول خدا علیه السلام درباره ایشان گفت :

”لاتسبوا اصحابی . فلو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ

مد احدهم ولا نصيفه .^(۶۷)

”به دوستان من بد مگوئید . اگر کسی از شما مقدار احد طلا را

صرف نماید در برابر ایشان بل تا نصفی از اینها نمی رسد .

و نیز گفت :

النجوم امنة للسماء . فإذا ذهبت النجوم أني السماء ما يوعد

وانا امنة لا صحابي فإذا ذهبت انا أني اصحابي ما يوعدون واصحابي

امنة لا متي فإذا ذهب اصحابي أني ما يوعدون .^(۶۸)

”ستاره ها این آسمان میباشند . چون ستاره ها وفت ، آسمان می آرد

آنرا که وعده داده شده بود . من امانت دار باران خود میباشم ،

چون من رقم ، باران من می آرند آنچه وعده داده شده بود . باران

من امانت دار امت میباشند ، چون ایشان رفتند ، امت می آرد آنچه

وعده داده شده بود“ .

٦٦- سورة النور ، آیت ۵۵ .

٦٧- متفق عليه .

٦٨- رواه مسلم .

ما من احد من اصحابي يوم بارض الابعث قائدًا و نوراً لهم
يوم القيمة .^(۶۹)

”رسول خدا علیه السلام شرف و بزرگی ایشان را شرح داد چون
گفت : هر آنکه از یاران من در این دنیا وفات یافت ، در روز
قیامت برای هر یک از آنها پیشو نور فرستاده خواهد شد“ .
نبی کریم^ص فرمود :

اذا رأيتم الدين يسبون اصحابي فقولو لعنة الله على شركهم .^(۷۰)
”اگر کسی را دیدید که یارانم را دشتم می دهد“ بگوید :
لعنت خدا برتر شها !

رسول خدا علیه السلام درباره ابی بکر گفت :

ان من امن الناس على في صحبته وماله ابو بکر .^(۷۱)
”آن شخص که با رفاقت و مال خود ، از تمام مردم بermen
بیشتر منت نهاد ، ابو بکر است“ .
او درباره عمر^{رض} فرمود :

ان الله جعل الحق على لسان عمر و قلبه .^(۷۲)

”خدا بر زبان و دل عمر حق را قرار داد“

و نسبت بهر دو گفت :

ابو بکر و عمر سیداً کهول اهل الجنة من الاولين والآخرين

۶۹- رواه الترمذی .

۷۰- رواه الترمذی .

۷۱- متفق عليه .

۷۲- رواه الترمذی .

الآنلين والآخرين .^(۳۳)

”بامتنانی انبیاء و رسول ابو بکر و عمر از متقدمین و متاخرین ، پیشوای کهنسال اهل جنت میباشند“ .

و درباره عثمان گفت :

لکل نبی رفیق و رفیق یعنی فی الجنة عثمان .^(۴)

”هر نبی را رفیق باشد و در جنت رفیق من عثمان است“ .
از عبدالمطلب بن ویعه روایت است که عباس رضه در حالت خشنناک پیش رسول خدا رفت . او پرسید : چه چیز ترا خشنناک کرده است ؟ گفت : ”ای رسول خدا . میان ما و قریش چه تفاوتی ایجاد شده است ؟ چون با یکدیگر ملاقات می کنند ، با کشاده جیعن ملاقات می کنند . چون با ما ملاقات می کنند باین حال نیستند . رسول خدا خشنناک شد تا اینکه رویش قرمز شد و باز گفت : ایها الناس من آذی عمی فقد آذانی . فاما عم الرجل صنو ابیه .^(۵)

”ای مردم . هر که عموم را آزار رساند ، او مرآ آزار رساند . بتحقیق عموم جانشین پدر میباشد“ .

بعد برای او و پسر او دعا کرد :

اللهم اغفر للعباس و ولده مغفرة ظاهرة وباطنة لا تغادر ذبنا

اللهم احفظه في ولده .^(۶)

۷۳- رواه الترمذی - رواه ابن ماجه از علی .

۷۴- رواه الترمذی .

۷۵- رواه الترمذی .

۷۶- رواه الترمذی .

”ای خدا، خطاهای آشکار و نهان عباس و پرسش را بیامز .
تا هیچ خطای نماند ای خدا - اسمعش را بتوسط پرسش پاینده دار“^(۷۶)
ابن روایت هم ازوست. ”از رسول خدا ﷺ ہرسیدم:
من احباب الناس الیک؟“ قال . عائشه . قلت . من الرجال .
قال . ابوها .^(۷۷)

”کرا بیشتر دوست دارید؟“ گفت : ”عائشه را ، گفتم : ”از
مردان؟“ گفت : ”پدرش را“ .
رسول خدا ﷺ درباره خالد بن ولید^(۷۸) گفت :
خالد سيف من سيف الله عز و جل و نعم قى العشيره .
”خالد شمشير خدای عز وجل است و از خانواده خود
بهترین جوانان است“ .

درباره محمد بن مسلمه گفت :
ما احد من الناس تدركه الفتنة الا أنا اخافها عليه الا محمد بن
مسلمه - وقال : لا تضرك الفتنة .^(۷۹)
”من بیناک می باشم درباره هر کس از مردم که فتنه باو
برمد سوای محمد بن مسلمه - و فرمود : فتنه بشما ضرری نرساند“ .

درباره معاویه^(۸۰) فرمود :
اللهم اجعله هادیا مهدیا و اهدیه .^(۸۱)

-
- ۷۷- متفق عليه .
 - ۷۸- رواه احمد و ترمذی .
 - ۷۹- رواه ابو داؤد .
 - ۸۰- رواه الترمذی .

”ای خدا، او را هدایت کننده و هدایت یافته بساز و
پتوسط او بدیگران هدایت کن“.

درباره براء بن عازب گفت:

کم من اشعت اغبردی طمرین لو اقسم علی الله لابرہ متهم
البراء بن عازب.^(۸۱)

”بنخدا چندی از ژولیده مسو غبار آلود و ژنده ہوش نکوکار
میباشدند. اگر خدا را بسوگند پاد میکنند خدا آرزوی آنانرا بهمکام
میرسانند - از میان آنها براء بن عازب میباشد“.

درباره عبدالله بن عمر^{رض} گفت:

ان عبدالله رجل صالح.^(۸۲)

”تحقيق عبدالله بن عمر مرد صالح است“.

این میباشدند صحابه رسول که خداوند در کتاب خود
مدح و ستایش آنها کرده و رسول^{صلی الله علیه و آله و سلم} خدا که بدون وحی سخن
نمیگفت، برای آسرارش آنان دعا کرده فردآ فردآ و دسته جمعی.
و هر شخص را که در راه او می رود و در راه صحابه اش
می رود، مدح و ستایش کرده برای کارهای خوب و نکو که در
راه خدا و در راه نشر دین مبارک سراجعام داده، غیر از متفاقان و
ہسران یهود و مجوس که بغض و کفنه و حسد دلهاشان را خورده
و همین سبب حقیقی بود که کافران از مجاهدان و عاملان کتاب
و سنت مخصوصاً ابی بکر^{رض} و عمر^{رض} و عثمان^{رض} قهر کردند ملاانکه

۸۱- رواه الترمذی.

۸۲- متفق علیه.

اینها بودند که لشکرهای نصرت را مجهز نمودند و قیادت کردند و همین سبب بود که یهودیان به صحابه نبی[ؐ] حسد می بودند زیرا که ایشان بناهای آنان را منهدم کردند و ریشه‌های شان را قطع کردند و از بیخ و بن بر کنندگ تحت پرچم نبی اکرم[ؐ] که اسلامشان نبی قینقاع، نبی نصیر و نبی قریظه در مدینه اقامت داشتند و بعد از نبی کریم در عهد فاروق[ؔ] از روی وصیت رسول^{علیه السلام} :

آخر جوا اليهود من جزيرة العرب .^(۸۳)

”یهودیان را از جزیره عرب اخراج کنید“.

و جزیره عرب از تجاست و دستیسه ایشان پاک شد و هیچ کس از یهودیان نماند که دران اقامت گزیند طبق فرمان رسول مقبول صلعم .

سبب التشار تشیع در ایران و بغوضشان برای صحابه

چون ایران بدست فاروق اعظم[ؐ] مفتوح شد و جمعیت ایرانیان پراگنده شد ، شکوه آنان شکست و ملوکیت بیاد رفت ، ایشان از فاروق و رفیقان او و لشکریان او کینه داشتند . چون ملوکیت در طبع شان راسخ بود ، یهودیان فارمن را از ایشان زمین حاصل خیز پدست آمد که دران تخم فتنه کاشتند .

این امر اتفاقیست که شهر بانو دختر یزد جرد شاه ایران ، یک از اسیران جنگی ، بنکاح حسین[ؔ] بن علی[ؔ] در آمد . چون یهودیها از امیر المؤمنین عثمان[ؔ] بن عفان برگشتند و بدون اجازت و معرفت

به علی^{رض} پناه جستند و برای علی^{رض} و اولاد او ولايت و خلافت مطابقه نمودند، ايرانيان بالايشان تعاون کرددند تا از فاروق^{رض} و رفقاء رسول خدا^{علیهم السلام}، فاتحین ايران انتقام گیرند مخصوصاً از عثمان^{رض} که حدود فتوحات اسلامی را توسعه داد - کجی هايشانرا رامت کرد و سرکشی را نابود ساخت. ايرانيها برای معاونت اين گروه پاغی یهودی سامان چنگ آماده کرددند مخصوصاً آن وقت که ملاحظه کرددند که خونیکه در عروق علی^{رض} بن حسین^{رض} الملقب بزين العابدین و اولاد جاریست از خون ايرانيست که از مادرش شهر بانو دختر يزد جرد شاه ايران از خانواده مقدس سامانيان میباشد. بهمن جم^ه اکثری از ايرانيان تشیع را قبول کرددند زیرا که سبب راحشان پیدا شد که می توانستند صحابه و عمر^{رض} و عثمان^{رض} و فاتحین ايران و خاموش گشتن آتش مجموع را دشنام دهند و همین سبب است که آنان با یهودیهای مکار اتفاق و اتحاد میکنند و بر طریق و روش آنان رفتار میکنند. اینک مستشرق انگلیسی که برای مدت دراز در ايران اقامت کرد و تاریخشان را بدقت مطالعه کرد، با نهجه صریح نظر خود را بیان میکند که سبب عداوت ايرانيان برای خلیفه راشد دوم عمر^{رض} همین است که او ايران را فتح کرد و شکوه آنرا شکست. ايرانيان اين عداوت خود را رنگ مذهبی و دینی دادند و گزنه حقیقت این نیست.^(۸۴)

این مستشرق، چای دیگر مزید توضیح کرده میگوید:

عداوت ايرانيان برای عمر بن خطاب ازین جم^ه نیست که او

۸۴- تاریخ ادبیات ایران، برآون، ص ۲۱۷، ج ۱، طبع هند (ترجمه اردو).

٦٦

حقوق علی و فاطمه را غصب کرد بلکه ازین سبب است که او ایران را نفتح کرد و خانواده سلطنتی ساسانی را اقطع نمود. بعد او آیات زیر را از شاعر ایرانی نقل میکند :

پشکست عمر پشت هزیران اجم را
بر باد فنا داد رگ و ریشه اجم را
ابن عربده بر غصب خلافت زعلی نیست
با آل عمر کینه قدیم است عجم را^(۸۰)

او پیان خود را ادامه می دهد و میگوید. ایرانیان با اولاد علی بن حسین راحت و سکون یافتند چون میگفتند که مادر علی بن حسین دختر شاه ایران بیزد جرد بود و با اولاد او حقوق شاه با حقوق دین مجتمع شد و بهمین علت میان ایشان علاقه سیاسی بوجود آمد و بهمین جهت ایرانیان شاهان خود را تقدیس میکنند که اعتقاد دارند که سلطنت از آسمان و از خدا بدستشان رسید.
پیشتر علاقه ایشان با اینان از همین جهت است.^(۸۱)

مسئله وصیت و ولایت

هنچه - همچنانکه سابقًا تذکر نمودیم، یهودیان عقاید جدید را یوساطت پروردۀ خود عبدالله بن سیا در آسلام داخل کردند و فرقۀ جدیدی را با اسم اسلام بنا نهادند، حالانکه باسلام هیچ علاقه ای ندارد.

۸۰- تاریخ ادبیات ایران، برآون، ص ۴۹، ج ۴،

۸۱- ایضاً، ص ۲۱۰، ج ۱.

یک از عقاید شان که آنرا اصل اصول می دانند، عقیده ولایت و وصایت است و از علمای شیعه شواهدی را آورده ایم که اول کسی که باین عقیده دعوت نمود، ابن سوداء یهودی مکار بود. اگرچه شیعه ها از علاقه ای با او و با یهودیت انکار می کنند لیکن با وصف ابن انکار بر اقوال و آرای او رفتار می کنند و این عقیده ولایت اساس دین ایشانست که یهودیها آنانرا آموخته و برای شان مقرر کرده اند. ما اینجا بیان می آریم از محمد بن یعقوب الکلبی، محمد ثہرگ ایشان که کتاب را پیش امام مهدی، تقدیم کرد و او بیاناتش را تصدیق نمود. ابن کلبی نقل می کند از فضیل و او از ابو جعفر که گفت. اساس اسلام بر پنج است نماز، روزه، زکوایة، حج و ولایت روز خدیر.^(۸۷)

ملحوظه کنید این مردم از مسلمانان چه قدر اختلاف دارند. چون بمسلمانان می گویند بنای اسلام بر پنج است؛ اول شهادت یعنی هیچ عبود نیست مگر خدا و محمد ﷺ بندۀ او و رسول اوست و لیکن ایشان توحید و رسالت را بجزی نمی شمرند و ولایت و وصایت را از نماز، زکوایة، روزه و حج افضل می دانند تا مردم را به دین جدید از روی نقشه مرسومه خود جلب کنند.

شیعه اغلب این عقاید را با صراحت گفته اند مثلاً زراره از ابی جعفر نقل می کند؛ بنای اسلام بر پنج است؛ نماز، زکوایة، حج، روزه و ولایت. زراره پرسید. کدام چیز از آنها افضل است؟ ابی جعفر گفت؛ ولایت افضل است^(۸۸) :

۸۷- الکافی الاصول، باب دعائم الاسلام، ص ۲۰، ج ۲، طبع ایران.

۸۸- الکافی مذکوره، ص ۱۸، ج ۲.

بعد آ روزه و حج را حذف نمودند چنانکه از جعفر صادق نقل میکنند که گفت : بنای اسلام بر سه است . نماز ، زکوّة و ولایت و هیچ یک ازین عقاید درست نمی شود مگر با عقیده درستی با صاحب آن عقیده .^(۸۹)

بعد یک قدم فرا تر نهادند . این سه را نیز حذف نمودند و نقط ولایت باق ماند ، چنانکه از ابی عبدالله نقل کنند که گفت : ولایت ، ولایت خدمت . او هیچ نبی را فرمیستاد الا با ولایت .^(۹۰)

ابن شايد کاف نبود که دیگر از حبة العوف نقل کردند که امیر المؤمنین علی رض گفت : « خدا ولایت را پیش اهل آسہان و اهل زمین تقدیم کرد . برقم که قبول کرد قریب تر آمد و برقم که انکار کرد دور تر ماند . یونس که انکار کرد بشکم ماهی هیس کردند تا آنوقت که قبول کرد .^(۹۱)

ابو الحسن گفت : ولایت علی در سکام صحف انبیاء مذکور است . خدا هرگز نبی را نمی فرمیستاد الا بنبوت مهد و وصیت علی .^(۹۲)
محمد بن مسلم گفت : من ابو جعفر را شنیدم که میگفت : بتحقیق الله از انبیاء بر ولایت علی میثاق گرفت و انبیاء بر ولایت علی پیمان بستند .^(۹۳)

۸۹- ایضاً ، ص ۱۸۰ ج ۰۲

۹۰- بصائر الدرجات ، باب ۹ ، ج ۲ ، طبع ایران ، ۱۳۸۵ و کتاب الحجۃ من الکافی از کلینی ، ص ۴۳۸ ، ج ۱ ، طبع اهران .

۹۱- بصائر الدرجات ، ص ۱۰ ، ج ۲ ، طبع ایران .

۹۲- کتاب الحجۃ من الکافی ، ص ۴۳۸ ، ج ۱

۹۳- ایضاً باب ۹ ، ج ۲

قى تخت قول خداوندى : **إِذَا أَخْذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّنَ**
 خدا از انبیاء میثاق گرفت) ، از ابی عبدالله روایت می کند
 خدا از اولاد آدم نبی را بر می انگیزد و این سلسله امتدادا
 تا اینکه او بدنیا باز می گردد و امیر المؤمنین (علی) را
 کند و خدا گفته که مردم بر رسول الله ﷺ ایمان خواهند
 و بامیر المؤمنین یاری خواهند کرد“^(۹۴) .

يهوديت را ملاحظه کنيد چه طور میان مسلمانان :
 وسیل بر آنها ریختند و عقاید شان را فامد کردند . در آن
 کنم باقوال نوبختی و کشی . نوبختی می گوید : عبدالله
 شخصی است که عقیده فرضیت امامت را اشتهر داد
 قى گوید : این میبا اول شخصی است که فرضیت
 اشتهر داد .^(۹۵)

تعطیل شریعت

بعد ازین بیانات هیچ شکی نمی ماند که یهودی
 برای اغراض فاسده تخلیق نمود . وحالانکه بر
 ایشان اقرار کنند ولی انتساب آن را به یهودیت ا
 آن را دوست دارند و بنای دین خود را برآن می
 ایشان فقط ایست که مسلمانان را از تعلیمات مهدو
 حقیقی و روح آن دور کنند و شریعت اسلامی را ته

۹۴- تفسیر القمی ، ص ۱۰۶ ، ج ۱ ، طبع عراق .

۹۵- فرق الشیعه ، ص ۴۴ .

۹۶- رجال الکشی ، ص ۱۰۱ .

اینست که فعلاً شریعت را تعطیل کرده اند. می گویند: مدار
نجات بر بجا آوری احکام کتاب و سنت نیست بلکه تمسک با قول
این پیدینان است؛ اگرچه صریحاً مخالفت کتاب و سنت می باشند.

درین باب قبل بیان کردیم که مشروب خوری را نزد جعفر
ابن باقر (امام معصوم نزد شان) یاد آور شدند. او گفت: بر خدا
آسان است که گناه محب علی را بپخشد.^(۹۷)

قی از ابی عبدالله روایت می کند که گفت: روز قیامت اول
مهد علی^{علیهم السلام} را صدا خواهند کرد که جامه قرمزی در برداشته باشد.
بعد علی امیر المؤمنین را و بعد ائمه را و بعد شیعه را که در جلو
امامان خود خواهند ایستاد و بعد فاطمه و زنان از اولاد او را
صدا خواهند کرد. ایشان تمام بدون محاسبه در جنت داخل
خواهند شد.^(۹۸) کشی از ابی عبدالله روایت می کند که
جعفر بن عفان نزد او آمد. ابو عبدالله با او گفت: یعنی اطلاع رسیده
که شما در مدح حسین شعر خوب می گویید. گفت: بله، قربانی
شوم. گفت: بخوان. او بخواند. ابو عبدالله گریه کرد و اشکها بر
روی و ریش او جاری شد. بعد گفت: ای جعفر بن عفان، بخدا
فرشتگان مقرب اینجا حضور داشتند و شعر شما شنیدند. ایشان نیز
مثل ما گریه کردند بلکه فزوونتر از منا. خدا برای شما و خانواده
شما جنت را واجب کرده است و گذاهای ترا خواهد آمر زید.
ابو عبدالله گفت: ای جعفر، آیا چیزی را برای شما اضافه کنم.

۹۷- رجال الکشی ص ۱۴۲

۹۸- تفسیر القمی، ص ۱۲۸، ج ۱

گفت : بلى ، اى امير . گفت : هر کس که درباره حسین شعر گفت ،
خود گریه کرد و دیگران را بگریه برانگیخت ، خدا جنت را بر او
واجب کرد و گناهای او را آمرزید .^(۱۱)

به یینید چه طور شریعت محمدی را تعطیل کردند و احکام
و فرامین را لغو کردند . همین مقصود ایشان بود و بهمین جهت
این گروه را تشکیل دادند . کتابهای شان نیز مملو ازین دسیسه
هاست . برهمین اعتقاد دارند و اعتقاد گتند ، در شریعت محمدی مدار
نجات بر عمل صالح می پاشد چنانکه خدای بزرگ و برتر در کتاب
خود گفته :

”أَنَّ الَّذِينَ أَمْنَوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهُدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ نَجْرِي
مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ“.^(۱۰۰)

”بی شک آنانکه ایمان آوردهند و کارهای شایسته کردند ،
هرور دگار ایشان را بسبب ایمان شان راه می نماید به بهشت های
پر نعمت که زیر شان نهرها جاریست“ .

خدای متعال فرموده :

”إِنَّ الَّذِينَ أَمْنَوْا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَولَئِكَ
يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ ، وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ“.^(۱۰۱)

”بی شک آنانکه ایمان آوردهند و هجرت کردند و در راه خدا

۹۹- رجال الاکشی ص ، ۲۴۶ .

۱۰۰- سوره یونس ، آیت ۹ .

۱۰۱- سوره البقر ، آیت ۲۱۶ .

جهاد کردنده، رحمت خدا را امیدوار هستند و خدا آمر زننده و مهربان است».

مسئله البداء

شمسم - این یکی از افکاریست که یهودیان و عبادت‌های بن سبا رواج داد یعنی خدا من تکب بداء می‌باشد یعنی فراموشی و ناعلمی را. «تعالی الله عما يقولون عاتوا کبیرا». خدا بالا تر از انسان است که این می‌گویند.

کلیینی محدث شیعه در کافی باب مستقلی بعنوان «البداء» آورده و وقت این باب روایاتی را از ائمه (معصومین) (بعقیده شان) آورده. بعضی از آنها ازین قرار است :

از ریان بن الصلت روایت می‌کند که گفت : «شنیدم که رضا (علی بن موسی، امام هشتم) می‌گفت : «هرنی که خدا فرستاد خبر را تحریر کرد و 'بداء' را برای خدا اقرار کرد».^(۱۰۲)

این بداء چیست. در روایت دیگر این را تفسیر می‌کند. از ابی هاشم الجعفری نقل کرده. وقتیکه پسرش ابو جعفر رحلت کرد من نزد ابی الحسن بودم. بدلم آمد که می‌خواهم بگویم که درین زمان «ابو جعفر و ابو محمد» مانند «ابو الحسن موسی و اماعیل بن جعفر بن محمد» می‌باشند. داستان ایشان مثل اینهاست، زیرا که ابو محمد بعد از ابو جعفر امیدوار خلافت بود. ابو الحسن پیشتر آمد و پیش از آنکه بسخن آیم، گفت : آری، ای ابو هاشم. بعد

^(۱۰۲) - الکل فی الاصول کتاب التوحید، باب البداء، ص ۱۴۸، ج ۱، طبع ایران.

ابی جعفر، خدا درباره ابی مهد اظهار بیعلمی نمود زیرا که نمی توانست او را معرفی نماید . همین طور بعد از گذشت آنها عیل ، درباره موسی اظهار بیعلمی نمود ، زیرا که حالت بر او کشف نشد . او خود اینرا بیان نموده است ، اگرچه باطل گشته گان نمی پسندند - ابو مهد هشتم بعد من جانشین من می باشد . نزد او علمی است که باو احتیاج ندارد و با او آلت امامت است .^(۱۰۳)

نویختی بیان می کند که جعفر بن مهد الباقر ، پرسش آنها عیل را بر امامت نصب کرد و در زندگی او اشارت نمود ولی آنها عیل وفات یافت و جعفر زنده بود . پس گفت . خداهم در چیزی بغلط می افتد چنانکه در معامله هشتم آنها عیل بغلط افتاد .^(۱۰۴)

این روایات باثبات می رسانند که معنای «البداء» ابن است که خدا قبل ازین واقعه باخبر نبود و این عقیده شیعه هاست درباره خدا در احوال که خدا از قول موسی درباره علم خود چنان توضیح داده است :

”لا يضل ربی ولا ینسی“.^(۱۰۵)

”هرور دگار من نه خطای نماید و نه فراموش می کند“ .
جای دیگر درباره علم خود چنین گفته :

”هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالَمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ“.^(۱۰۶)

۱۰۳- ایضاً کتاب العجۃ ، ص ۳۲ ، ج ۱ .

۱۰۴- فرق الشیعہ از نویختی ، ص ۱۰۰ ، طبع النجف .

۱۰۵- سورۃ طہ : آیت ۶۲ .

۱۰۶- سورۃ الحشر ، آیت ۲۲ .

”قد احاط بکل شیء علماً“.^(۱۰۷)

”او خدائیست که سوای او هیچ معبود نیست و هالم ظاهر و باطن است - و علم او هر چیز را محیط است .

لیکن شیعه این چنین اعتقاد ندارند و بر عکس کسی که عقیده باطل شان دارد ، او را تمجید می کنند . چنانکه کابینی از جنفر روایت می کند که : ”عبداللطیب بیدار می شود روز قیامت مثل امت واحد ، او حسن پادشاهان و نشانه انبیاء خواهد داشت و او اول کسی بود که از ”بداء“ صحبت کرد“.^(۱۰۸)

عقیده رجعت

یکی از عقیده معموله ایشان عقیده رجعت است که همه شیعه بآن آویخته اند . هر شخص که کتابها ایشانرا مطالعه کرده و مشرب شان را شناخته ، می داند که ایشان امامت را از علی تا ابن الحسن عسکری مهدی موهوم ، قائل اند و عقیده دارند که مؤخر الذکر بعد از مرگ مراجعت خواهد کرد .

اعتقاد پائمه

ائمه را بالاتر از آدم و رسول و نبی وهم خدا می دانند ائمه سین مرمدم و ساعتها می دانند . چیزی از ایشان مخفی نیست . ایشان مالک کل جهان می باشند . بر تمام مخلوق تسلیم و غلبه دارند . همه عالم از هیبت و رعب شان می لرزد . فرشتگان

. ۱۰۷- سوره انتحریم ، آیت ۲۱۲ .

. ۱۰۸- انکاف فی الاصول ، کتاب الحجه ، ص ۲۸۲ ، ج ۱ ، طبع هند .

پیش آنان می آیند چنانکه پیش انبیاء و رسول می آمدند. هیچ کس با ایشان مشابه نیست. ما اینجا بعضی شواهد را از کتابایشان نقل می کنیم تا عقاید شان روشن شود.

اُنمه غیب می دانند

شیعه بزرگ و محدث کلینی در کتاب صحیح کافی تحت باب «آن الائمه إذا شاؤ أن يعلموا علموا»، از ابو جعفر نقل می کند که گفت: «امام هر وقت که می خواهد چیزی را بداند، می داند»^(۱۰۹). او تحت باب دیگر نیز می نویسد که اُنمه ساعت مرگ را می دانند و مرگ در اختیار شان هست. ابو بصیر از جعفر بن باقر روایت می کند که گفت: امامی که از غیب و آئنده نمی داند^(۱۱۰) او بر خلق حجت الله ندارد.^(۱۱۱)

خلو در اُنمه

ایشان اُنمه را بالای انبیاء و رسول رسانده اند تا حدیکه مثل سید الانبیاء و کاهی افضل تر ازو قرار داده اند. این چنین روایت

۱۰۹- ایضاً ص ۲۵۸، ج ۱، طبع ایران.

۱۱۰- ای صانی. آیا بعد ازین می توانید بگویید که خطیب بر شیعه افزایزد که ایشان معتقد غیب دان اُنمه می باشند. حالا بگویید مفتری کیست؟ شما با خطیب؟ اکنون منصف باشید. خطیب بقول خود راست بود. شیعه دوازده امام را غیب دان و فوق البشر می دانند. حالانکه ایشان خود شان درباره خود این عقیده ندارند. خطیب نیز نوشت: کابینی برای دوازده امام او صاف بیان کرده و ایشان را از مرتبه بشر تا معبودان یونانی در عصر صنیات رسانده (الخطوط العربیة، ص ۱۰، ج ۶).

۱۱۱- الکافی، کتاب الحجه، ص ۲۸۰، ج ۱، ایران.

مفضل بن عمر نقل کرده که امیر المؤمنین اکثر از من از طرف خدا تقسیم کننده جنت و جهنم می باشم نشگان و ارواح و رسولان بر من ایمان آوردند چنانکه آوردند . من مثل او بارها بر دوش گرفته ام و این ، هروردگار است . روز قیامت رسول خدا علیه السلام را دعوت و لباس می پوشانند ، مرا نیز دعوت می کنند و لباس می دهند . بمن خویهای نیکو اعطای شده است که قبل ازین بکسی هم . من مرگها و بلاها و نسبها را می دانم و کلام من لمل را فصل می کنم . من از لغزشها خود در ابتلا شده ام . چیزیکه خائب است از من پوشیده نیست .
ا. بشارت می دهم و پیام او می رسانم .^(۱۱۲)

، شخصیات مخصوص به علی نیست بلکه بگاه ایشان همه سام صاحب این اوصاف می باشند . کلینی از عبدالله بن جنبد کند که علی بن موسی (امام هشتم) باو نوشت : اما بر روی زمین امنی خدا می باشیم . ما وارث علم مرگها عرب و مولد اسلام هستیم . فقط از دیدن می توانیم نشان آدم در حقیقت مومن است یا منافق . اینها شیعه ما با اینها نوشه می شود . خدا برای ما و برای ایشان عهد و پیمان مت .^(۱۱۳)

شتر ازین بر محمد الیاقر افtraه زدند که بروایت او علی گفت :

ایضاً ص ۱۹۶، ۱۹۷، ج ۱، طبع ایران .
ایضاً کتاب الحجۃ، ص ۲۲۷، ج ۱ طبع ایران .

بمن شش چیو اعطاشد است . علم الموت و علم البلايا و علم الوصايا و فصل الخطاب و من صاحب الکرات^(۱۱۴) و غلبه کشورها و مالک عصا و مسم و حیوان می باشم که با مردم حرف می زنند .^(۱۱۵)

بر عکس این همه خدای متعال در کتاب محکم خود رسول خدا ملکه فرموده :

”قل لا يعلم من في السموات والارض الغيب إلا الله“^(۱۱۶) .
بکو . آنکه در آسمانها و زمین پوشیده است بجز خدا هیچکس نمی داند .
نیز فرموده :

”وعنه مفاتيح الغيب لا يعلمها إلا هو“^(۱۱۷) .
نzd اوست کلید های غیب ، نمی داند آن را مگر او .
رسول کریم ملکه اقرار کرد و اعترافه نمود و اعلام کرد که من غیب نمی دانم . چنانکه خدا بمن فرموده :
”قل لا أقول لكم عندي خزان الله ولا اعلم الغيب ولا اقول لكم اني ملك“^(۱۱۸) .

۱۱۴- یعنی رجعت إلى الدنيا چنانکه علی اکبر خفاری حلشیه نکار کان ، تفسیر کرده .

۱۱۵- الکاف فی الاصول ص ۱۹۸ ، ج ۱ ، طبع ایران .

۱۱۶- سورة النمل ، آیت ۶۵ .

۱۱۷- سورة الانعام ، آیت ۵۹ .

۱۱۸- سورة الانعام ، آیت ۵۰ .

پکو . ”بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَه خزانهای خدا بیش من نیست ، من
نمی دانم غیب را و نمی گویم من فرشته ام“ .

جای دیگر گفته :

قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كَنْتُ أَعْلَمُ
الغَيْبِ لَا سُكْنَى لَهُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَنَى السُّوءُ ، إِنَّمَا إِلَّا نَذِيرٌ وَشَيرٌ
لِّقَوْمٍ يَوْمَنُونَ .^(۱۱۹)

پکو . مالک نیست من برای خود سود و زیان را مگر
آنچه خدا خواسته باشد . اگر من غیب را می دانستم خیر
را بیشتر جمع می کردم و بدی را می نمی کردم . نیستم
من مگر بیم کننده و مژده دهنده برای تومی که ایمان
آورده .

خدای بزرگ و برتر فرموده :

إِنَّ اللَّهَ عَنْهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيَنْزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِ
وَمَا نَدْرَى نَفْسٌ مَا ذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِمَا فِي أَرْضِ تَمُوتُ
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ .^(۱۲۰)

”بِي شک نزد خدامست علم قیامت و می فرستد باران را و میداند
آنچه در وحدهاست و هیچ کس نمی داند که فردا چه کسب
می کند و نمی داند هیچ کس که بکدام زمین می میرد . بتحقیق
خدا دانست و آگاه .

۱۱۹ - سوره الاعراف ، آیت ۱۸۸ .

۱۲۰ - سوره لقمان ، آیت ۳۴ .

پروردگار نبی را مخاطب نموده در باره منافقین می گوید :

”وَمِنْ جُولَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مُرْدَوَا
عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ، نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ، سَنَغْذِيهِمْ مَرْتَيْنِ - ثُمَّ يَرْدُونَ إِلَى
عَذَابٍ عَظِيمٍ“.^(۱۱)

”کسیکه بیرامون آنها باشد از منافقین اعراب و اهل مدینه
که بر نفاق باز گردیدند ، شما نمی دانید . ما ایشان را می
دانیم . ما آنانرا دوبار عذاب خواهیم کرد . پس بر گردانیده
می شوند سوی عذاب بزرگ .

خدا نبی ﷺ را در باره منافقان که اجازت می خواستند که از
غزوه تبوك عقب بمانند ، گفت :

عَفَا اللَّهُ عَنْكُمْ لَمْ اذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لِكُلِّ الَّذِينَ صَدَقُوا
وَنَعْلَمُ الْكاذِبِينَ.^(۱۲)

”غفو کرد خدا از تو . چرا اجازت دادی آنانرا تا آنکه ظاهر
می شد من ترا آنانکه رامت گفتند و آنانکه دروغ گفتند .

این است که خدای بزرگ و برتر گفته و آنست که یهودیان
تحلیق کردند و رواج دادند با اینکه خدا در کتاب مجید تصریح
می کند که هیچ کمن از مخلوق حتی رسولان و سید المرسلین علم
غیب نمی دانستند و این مردم می گویند که بر آنکه هیچ چیز
پنهان نیست .

۱۲۱ - سوره التوبه ، آیت ۱۰۱ .

۱۲۲ - سوره التوبه ، آیت ۴۲ .

خدا در باره پیشوای انبیاء می گوید که او مالک نیست
سود و زیان را برای نفس خود مگر اینکه مرچه خدا اراده کند
لیکن ایشان علی را قسم جنت و دوزخ قرار می دهند و او را
مرتبه ای می دانند که او از انبیاء و مرسیین برایش میثاق
می کیرد .

پروردگار متعال هلم الساعت ، نزول باران ، ساعت مرگ را
با خود تخصیص کرده است . و لیکن شیعه ها این خصایص را به ائمه
خود شان اعطای می کنند . خدا در باره سید آدم نقی می کند که
او منافق را از مؤمن نمی شناسد و نمی دالد و لیکن شیعه گویند
که ائمه حقیقت ایمان و نفاق صدم را می دانند .

نکاه کنید به دین خداوندی که بر محمد مصطفی ﷺ نازل شد
و دین این صدم که یهودیها و مجموعی ها باشان القا کردند .
ملاحظه کنید تفاوت و دوری هر دو . شیعه ها فقط باین اکتفا نمی
کنند بلکه اهانت انبیاء و تمجید ائمه خوششان می آید و یکی را از
دیگری ارفع قرار می دهند .

کلینی از یوسف التبار روایت می کند که گفت : ما در معیت
ابو عبدالله در حطیم کعبه با چندی از صدم شیعه بودیم . ابو عبدالله
گفت : بر ما نکاه چاسوی هست . ما پهپور است نکاه کردیم ولی
کسی را ندیدیم و گفتیم : بر ما هیچ چاسوی نیست . سوکند برب
کعبه و بنادکننده آن سه مرتبه گفت : اگر موسی و خضر می
بودند ، بشما آکه می کردم که من از آنها اعلمتر می باشم . من
باشان اطلاع می دادم در باره چیز ها که بیش چشمها نیست ، زیرا

که ایشان از گذشته آکاهی داشتند و از حل و آئنده تا روز قیامت
آکاهی نداشتند .^(۱۲۳)

و او نیز روایت می کند که گفت : من هو چه در آینه‌ها
و زمین و در جنت و جهنم هست ، می دانم و از گذشته و آینده
باخبر هست .^(۱۲۴)

این است دروغ و اهانت بزرگ صریح و بزرگتر ازان هم
است که ایشان روایات دروغی برای فضیلت آنها و اهانت انبیاء
جعل کرده اند ، چنانکه از جعفر نقل شده که او خود را از خضر
و موسی افضل تر می شمرد و از دیگران زوایت شده که شیعه‌ها
آنها خود را از خاتم النبیین اولی می گویند .

مصنف البصائر از ابی حمزه روایت کرده که او گفت : من
ابو عبدالله را می شنیدم که می گفت : بتحقيق او از ماست که
نکته ای بگوشهای او می اندازد و از ماست که در خواب او الهم
می آید و صدا را می شنود و مثل صدای زنجیر که در طشت می
افتد ، و او از ماست که می آید در صورت بزرگتر از جبرئیل
ومیکائیل .^(۱۲۵)

از ابی رافع روایت می کند و او درباره فتح خیر شرح می دهد
و بیان می کند که چون علی حرکت کرد ، من با او بودم . چون
صیبح فتح شد ، او درمیان مردم ایستاد و دیر تر توقف نمود . مردم

۱۲۳- الکاف فی الاصول ، ص ۲۶۱ ، ج ۱ ، طبع ایران .

۱۲۴- الکاف فی الاصول ، باب آن الانہ یعلمون علم ما کان و آنہ لا یعنی

علیہم الشیء ، ص ۲۶۱ ، ج ۱ ، طبع ایران .

۱۲۵- بصالو الدراجات ، باب ، ج ۵ ، طبع ایران .

نفتند: به تحقیق با خدا راز و نیاز می کنند. چون یک ساعت گذشت، شهری را که فتح نموده بود، حکم بتاراج آن کرد. ابو رافع گفت: نبی کریم ﷺ آمد. گفتم، علی در میان مردم توقف نمود چنانکه شما فرموده بودید. گفت: بعضی می گویند که خدا با او راز و نیاز کرد. گفت: آری، ای ابی رافع، بے شک خدا روز طائف و روز تبوک و روز حنین با او راز و نیاز کرد.^(۱۲۶)

این هم از ابی عبدالله روایت شده که رسول خدا ﷺ با هم طائف گفت: من بشما مردی را می فرستم مثل خود که خیر از دست او تسخیر خواهد شد. شمشیر او شدت دارد و مردم او را گرامی دارند. چون صبح شد، علی را صدا کرد و گفت: به طائف حرکت کن. خدا نبی را فرمود: شما بعد از علی حرکت کنید. پسون رسول خدا ﷺ نزد او رسید، علی سرکوه رسیده بود. رسول خدا ﷺ با او گفت. استقامت کن و ما مثل صدای نیزه را شنیدیم. از رسول خدا ﷺ پرسیدیم که این صدا از کیست. گفت: خدا با علی راز و نیاز می کند.^(۱۲۷)

جای تعجب است برای مردم چه طور در گمراهی افتادند و تابع دیگه از ختم نبوت انکار کردند زیرا که اقرار می کنند که فرشتگان بزرگ مثل جبرئیل و میکائیل بر ائمه ایشان نازل می شدند و بهمین علت قرار می دهند که ائمه بر انبیاء فضیلت دارند. اینک مید نعمت الله العزائمی در کتاب خود ذکر می کند:

۱۲۶- بصائر الدرجات، باب ۱۶، ج ۸.

۱۲۷- ایضاً باب ۰۱۶، ج ۸.

بدانید که هیچ خلاف نیست میان اصحاب ما که نبی کریم ﷺ
بر دیگر تمام انبیاء شرف دارد از روی اخبار متواتر ولی میان ما
اختلافی هست بر افضلیت علی وائمه بر انبیاء سوای جد ایشان .
بعضی برآنند که انبیای اولوالعزم بر ائمه فضیلت دارند و بعضی
با ایشان برایر می باشند و اکثری از متاخرین ائمه را افضل تر از
انبیای اولوالعزم قرار می دهند و همین درست است .^(۱۲۸)

اما قول "ما سوای جدشان" محض تعارفًا گفته شده و گرنه
ایشان ائمه را افضل تر ازو می شمارند ، چنانکه ما از کتابهایشان
نقل کردیم و چنانکه ملا محمد باقر مجلسی در کتاب خود "بحار الانوار"
روایت دروغی منسوب به نبی ﷺ آورده . رسول خدا ﷺ به علی
گفت : ای علی ، شما آن چیز را مالک هستید که من مالک
آن نیست . فاطمه همسر شاهست و من مثل او همسر ندارم . شما ازو
دو پسر دارید ، من مثل آنها ندارم . خدیجه مادر زن شاهست و من
مثل او مهربانی ندارم . جعفر برادر شاهست و من مثل او برادر
ندارم . فاطمه هاشمیه و مهاجره مادر شاهست و من مثل او مادر
ندارم .^(۱۲۹)

شیخ ایشان مفید^(۱۳۰) از حدیفه روایت کرده که او گفت :
نبی این طور فرمود . آن شخص را دیدید که روپروری من آمد ؟
گفت : آری . رسول خدا ﷺ گفت : آن ملکی است که هرگز پیش

. ۱۲۸- الانوار النعمانیه از مید نعمت الله الجزائری .

. ۱۲۹- بحار الانوار ، کتاب الشهادة ، ص ۵۱۱ ، ج ۵ ، طبع ایران .

. ۱۳۰- او محمد بن محمد بن نعیان بن عبدالسلام البغدادی ملقب به مفید است . در قرن هنجم از مهتران شیعه بود .

از قیامت سوی زمین خواهد آمد . از خدای بزرگ و برئه اجازه خواهد طلبید تا بر علی سلام گوید - هس او را اجازت خواهد داد و بر او سلام خواهد کرد .^(۱۳۱)

دروغباقی های این مردم و غلو در تمجید ائمه را ملاحظه کنید تاحدیکه برای کسر شان نبی ﷺ باکی ندارند و ائمه خود شان را از نبی ﷺ ارفع می شارلح .

اینک روایت مجموع دیگر که مفید از ابی اسحاق و او از پدر خود روایت کرده ... "ما در معیت چندی از اصحاب با نبی کرم ﷺ نشسته بودیم که علی بن ابی طالب از طرف پیششان آمد . رسول خدا ﷺ فرمود : اگر کسی خواهد که آدم در خلفت ، نوح در حکمت و ابراهیم در حلم به بیند ، او باید علی بن ابی طالب را به بیند .^(۱۳۲) وقتیکه علی و اولاد او باین مقام بودند چنانکه شیطان با یشان القا کرده ، پس ایشان خواستند که آنانرا نیز مالک این جهان و آن جهان بگردانند ، لورآ آنانرا همان طور گردانیدند . چنانکه کلینی در "صحیح" خود تحت باب "إن الأرض كلها للإمام" از ابی عبدالله روایت کرده که او گفت : تحقیق این جهان و آن جهان برای امام است . هر طور که می خواهد این را می دارد و بهر که می خواهد می دهد .^(۱۳۳)

۱۳۱- الامالی از مفید ، مجلسی الثالث ، ص ۲۱ ، طبع الثالث ، مطبع حیدریه ، نجف .

۱۳۲- الامالی ، مجلسی ثانی ، ص ۱۵ ، ۱۶ ، طبع نجف .

۱۳۳- الكاف فی الاصول ، ص ۴۰۹ ، ج ۱ ، طبع ایران .

او از عبدالرحمن بن کثیر و او از جعفر بن باقر روایت می کند که او گفت: ما والی امور الہی، خزانه دار علم الہی و راز دار و حی خداوندی می باشیم .^(۱۲۴)

از باقر روایت کرده که او گفت: مخزانه دار علم خداوندی، ترجان و حی خداوندی می باشیم و برای هرچه بزر روی زمین است و ورای آسمان است، دلیل رما می باشیم .^(۱۲۵)

درباره فوق البشر ساختن ائمه روایات دروغی و قصه های نا درستی و دامستانهای خنده آوری گوناگون هست که آنانرا بآن مرتبه می وساند که میان خدا و ایشان هیچ لرق باق نمی ماند و این است که جزائری از بررسی روایت کرده . ہرچی در کتاب خود واقعه خیر را این طور توصیف کرد: چون فتح خیر ہر دمت علی واقع شد 'بعد قتل صاحب' جبرئیل نزد نبی کریم ﷺ آمد شادمان و فرحان . رسول خدا ﷺ ازین شادمانی از وسّوال کرد . او گفت: ای رسول خدا ﷺ، چون علی برای قتل صاحب شمشیر را بلند کرد ، خدای پاک اسرافیل و میکائیل را حکم کرد که دمت او را در هوا بگیرید تا بهام قوت نزارد . باوجود این جلوگیری ، شمشیر او را دو قسمت کرد و همچنین امپ او را دو لخت کرده تا طبقات زمین رسید . خدا بنی گفت: ای جبرئیل ، زود برو زیر زمین و شمشیر علی را قدغن کن تا به کاو زمین فرسد و زمین را نبرگرداند . من وقم و آنرا ساکن کردم . ہر بال من

بار هفت شهر قوم لوط بود که از هفت کشوار بر گندم و بر یگ
بر بال نهاده نزدیک باشان بردم و تا صبح برای حکم خداوندی
انتظار کشیدم تا اینکه خدا برگرداندن آن حکم کرد. من این بار
را از شمشیر علی سنگین تر ندیدم. و این سنگینی تا اسرور هان
طور است. چون قلعه مسخر شد و زنان ایشان اسیر شدند، دران
میان صفیه دختر حاکم قلعه بود. پیش نبی کریم ﷺ آوردند.
بر چهره او اثر درماندگی سفر بود. نبی سبب او پرسید. گفت:
چون علی نزد قلعه رسید و آنرا بتک گرفت و نزد یک از بروج
رفت، آنرا جنبش داد. تمام حصار در حرکت آمد و هرچه بالای
آن بود پائین افتاد. من روی تخت خود نشسته بودم و هر که از
بالا فرود آمد بر تخت من رسید. نبی به صفیه گفت: چون علی
غضب ناک شد و حصار را جنبش داد، خدا هم غضناک شد.
تمام آسمانها را بذرزه افگند تا اینکه فرشتگان بیعنای شدند و بر روها
افتادند و شجاعت ربانی کفایت کرد. اما در باب خیر حکایت این
است که چهل کمن، وقت شب، در دفاع آن معاونت می کردند.
چون علی در قلعه وارد شد، از جهت کثرت استعمال سپر باز دست
او پرید. او دروازه را برگند و آنرا بجای سپر بکار برد و در دست
او بود که قلعه مفتوح شد.^(۱۴۶)

اینک این مردم و اینک عقاید شان. خدا ما را ازان در
پناه خود دارد. خدای بزرگ و برتر هرچه گفت حق گفت:
يضاهئون قول الذين كفروا من قبل . قاتلهم الله اني يؤفکرن“.
”قول ایشان بکفار هشینیان مشابه است. خدا هلاک کند آنرا
که چرا دروغ می باشد.

باب دوم

شیعه و قرآن

یک از اختلافات مهمی که میان اهل سنت و شیعه واقع شد درباره قرآن مجید است. همه اهل سنت مثل جمہور مسلمین ایمان دارند که قرآن مجید بر نبی محمد ما ﷺ نازل شد و این کتاب آخری است که از طرف خدا به کل مردم فرستاده شد و دران هیچ تغیر و تبدل نشده است و تا روز قیامت دران هیچ تغیر و تحریف ممکن نیست. این کلام میان دو کنار کتاب موجود است. خدا حفظ و صیانت آنرا از هر قسم تغیر و تحریف و کمی و بیشی بعهده خود گرفته است. بر عکس آن کتب قدیم سابق مثل صحف ابراهیم و موسی و زبور و انجیل و دیگر بعد از وفات رسول از کمی و بیشی محفوظ نیستند ولیکن از وقتیکه قرآن نازل شد، خدای پاک و بزرگ درباره او گفت:

”انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحفظون“.^(۱)

ما این ذکر را نازل کرده ایم و خود مان محافظ آن هستیم.

و نیز گفت:

۱- سوره الحجر : آیت ۹ .

”إن علينا جمعه وقرآنها، فإذا قرأناه فاتبع قرآنها، ثم إن علينا بيانها“.^(۲)

”بعهمه مامت جمع کردن و خواندن آن . چون ما آنرا خواندیم ، پیرو شو خواندنش را . هم بیان کردن آن نیز وظیفه مامت“.

و گفت :

”لَا يَأْتِيَ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدِيهِ وَلَا مِنْ خَلْقِهِ تُنَزَّلُ مِنْ حَكْمِ حَمْدٍ“.^(۳)
باطل از پس و پیش داخل خواهد شد ، خدای دانا و متوده آنرا نازل کرده .

بر حفظ و نگهداری قرآن ایمان نداشتند مجر بـ انکار قرآن و تعطیل شریعتی می باشد که رسول خدا ﷺ باخود آورد . چون در آیات قرآنی احتیال یافتد امکان تبدیل و تحریف دران پیدا شد . چون احتیال واقع شد اعتقاد و ایمان نیز باطل شد . ایمان باقین است نه باطن و احتیال .

همیشه بر این قرآن کریم که پیش مردم موجود است و از طرف خداوند متعال محفوظ است ، ایمان ندارند . ایشان مخالف تمام فرق و مذاهب اسلام می باشند و از تمام نصوص صحیح که در قرآن و سنت وارد شده ، انکار می ورزند . و از هر چیز که دال بر عقل و مشاهده است ، اعراض می کنند . باحق مکاہره می کنند و صواب را ترک می کویند .

۲- سورة القيامت : آیت ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ .

۳- سورة حم السجدة : آیت ۴۲ .

و همین لست اختلاف حقیقی اساسی میان اهل منت و شیعه
و تعبیر درست این است^(۴) که آدم نمی تواند مسلمان باشد حتی

۴- سید محمد الدین الخطیب در رساله خود "الخطوط العریضه" هرچه
گفته است، راست گفته، قرآنیکه می توانه برای احمد و یکالک ما
و ایشان صریح جامع باشد و قرآنیکه نزد ما و نزد مردم موجود
است، از روی اعتقاد شان تحریف شده و تبدیل یافته و ناقص است.
برای امثله ملاحظه کنید همین رساله به صفحات ۱۶، ۱۷،
لطف الله الصاف در کتاب خود "مع الخطیب فی خطوط العریضه"
از صفحات ۴۸ تا ۵۲ باشد انکار کرده که شیعه قرآن و تحریف
شده و تغییر یافته می دانند ولی برگفته خود سنده لیاورده:
اول- لطف الله صاف نمی توانسته است که از اصل هیarat‌های شیعه را انکار
کنند که خطیبه برای اثبات عقیده تحریف و تغییر قرآن از کتب
شیعه آورده است مثلاً نتوانسته است کتابه حاجی میرزا حسین بن
محمد تقی نوری طبرسی را انکار کنند که شیعه برقرار و متزلت و علو
مقام او اعتقاد دارند.

دوم - صاف در کتاب خود بعضی عبارات را نقل کرده که دلالت می کند
بر حقیقت شان در تحریف قرآن:

سوم - این شیع شیعه در آخر استدعا نموده که نباید این موضوع را
تشهیر کنید، زیرا که سندي پدست مستشرقین می آید که بگویند:
قرآنیکه مسلمانان بر حفظ و میاننه آن ادعاه دارند، نیز مثل توراه
و انجیل اختلافها دارد. قول او گویا اعترافه و اقرار این جرمیه
است و لیکن این مسأله واضح است و بحث مفصله می آید.

چهارم- صاف در مبحثی از قرآن هیچ مندی از دوازده امام نمی آرد که
دلالت کند بر اعتقاد عدم تحریف قرآن. حالانکه خطیب دو روایت
از این دو امام نقل کرده که دلالت بر همینه تحریف و تغییر قرآن
میکند. ای صاف. اکنون چندی از احادیث و روایات از کتابهای شما
می آریم تا عیج فک درباره همینه شیعه از قرآن نماند و شما انکار می
کنید از روی تئیه و فریب دادن مسلمانان.

ایمان داشته باشد که قرآنیکه رسول خدا علیه السلام تبلیغ کرده از حکم خدای عز و جل بوده است. انکار از قرآن گویی انکار از رسول است.

این است اصل متن از کتاب الکاف ف الاصول ، مصنفه کابینی که حدث بزرگ شیعه هاست و نزد ایشان مثل امام بخاری است که نزد مسلمانان است و این عبارت دلالت می کند بر عقیده ایشان درباره قرآن . هشام بن ابی عبدالله روایت می کند که او گفت : قرآنیکه جبرئیل به مهد آورد ، دارای هفده هزار آیت بوده .^(۴) در حالیکه معروف این است که عده آیات قرآن بالغ به شش هزار می باشد یا چندی بیشتر ازان - مفسر شیعه طبری در تفسیر خود تحت آیتی از سوره دهر می نویسد که عده کل آیات قرآنی شش هزار و دو صد و می و شش آیت می باشد .^(۵)

از بیان بالا متبدار می شود که شیعه می برابر قرآن دارد و این روایت کاف از ای نصیر نیز تائید می کند که گفت : من نزد ابی عبدالله رقم و گفتم : قربانت شوم ، من درباره مسأله ای سوال دارم ولی ممکن است کسی دیگر به حرفهای من اگوش دهد . ابو عبدالله پرده ای را که میان خانه خود و خانه دیگر بود ، بر کشید . او اندرون نگاه کرد و گفت : پرس از چیزی که می خواستید . گفتم : شیعه‌ها می گویند که رسول خدا علیه السلام به

۵- الکاف کتاب فضل القرآن ، باب النوادر ، ص ۶۴ ، ج ۲ ، طبع تهران ۱۳۸۱ .

۶- تفسیر مجمع البيان از طبری ، ص ۴۰۶ ، ج ۱ ، تهران ۱۳۷۴ .

علی بابی را نشان داد که ازان هزار باب کشوده می شد . گفت : رسول خدا علی را هزار باب نشان داد که از هر باب هزار باب کشوده می شد . گفتم : بخدا ، این علم است . او لحظه ای زمین را با انگشت کاوید و گفت : بتحقیق آن علم است - ای ابا یحیی نزد ما جامعه است . شایانی دانید که جامعه چیست ؟ - گفتم . فدایت شوم ، جامعه چیست ؟ گفت : صحیفه ایست طول او هفتاد ذرع به بیايش رسول خدا علی . از قلم شگافته نوشته شده و علی خود بدست راست نوشته و آن کتاب همه چیز درباره حلال و حرام دارد و آن هر چیز که مورد احتیاج مردم می باشد حتی دبت جراحات . ابوب عبدالله با دست سوی من اشاره کرد و گفت : ای ابا یحیی ، آیا اجازه می دهی ؟ گفتم . فدایت شوم ، بنده خدمت شما هست . هرچه خواهی کن . با دست بن اشارت کرد و گفت : حتی دبت انگشت ! گویا غضب آلود بود . گفتم . بخدا ، این علم ایست ؟ گفت . بی شک علم است و این تمام نیست . باز برای لحظه ای خاموش ماند و گفت . نزد ما جفر است و ایشان چه دانند که جفر چیست ؟ پرسیدم : جفر چیست . گفت : این ظرف آدم است که دران علم انبیاء و علم اوصیاء و علم علمای سابق بنی اسرائیل است . گفتم : این هم علم است . گفت . یقیناً علم است و این تمام نیست . باز برای لحظه ای خاموش ماند و گفت : نزد ما مصحف فاطمه است و ایشان چه دانند که مصحف فاطمه چیست ؟ پرسیدم : مصحف فاطمه چیست ؟ گفت : این مصحف است که مسیح برابر قرآن شما است - بخدا دران از قرآن شما حرف واحد نیست .^(۲)

۷- الکافی ، کتاب الحجۃ ، باب ذکر الصعینة والجذر والجامعه ومصحف فاطمه ، ص ۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ۲۴۹ ، ج ۱ ، طبع تهران :

صرف نظر ازین که این روایت نواقص و قصه‌های باطل و خرافات دارد، شامل عقاید شیعه است و درینجا بصراحت گفته که سه چهارم از قرآن موجود حذف و ساقط شده است. قرآن موجود، غیر از شیعه، برای مسلمانان شایان اعتقاد است.

وبعضی از شیعه که بظاهر از تحریف قرآن انکار می‌کنند فقط برای تغییر و فریب دادن مسلمانانست^۴ و گرنه چه می‌گویند درین دو روایت که مهد بن یعقوب الکلینی نقل کرده. و او بااصحه اس اینکه 'مهدی موهم' را بواساطت سفرا ملاقات کرده و کتاب الکاف را به‌توسط سفرا باو تقدیم کرده و او هستید و او لیز زمان 'غیاب کوچک' یافت؟

ایشان چه می‌گویند درین مساله و منصفان چه می‌فرمایند درین خصوص؟ ای سادات علما و فضلا، مجرم کیست یا اهل جنایت که است؟ آنکس که این جرم را ارتکاب کند، نیک و عار را کسب کند یا آنکس که نشان می‌دهد که جرم را ارتکاب کردنده یا فطیحت را کسب کردنده. و این روایات یکی با دولیست بلکه روایات کثیر و احادیث بسیار می‌باشد که دلالت می‌کند و باطلانع می‌وساند که قرآن نزد ایشان از تغیر و تبدل محفوظ نیست. قرآن موجود قرآن شیعه نیست بلکه قرآن ایشان محرف و مختلف است. صاحب بصاری الدرجات از علی بن مهد و او از قاسم بن مهد و او از سلیمان بن داؤد و او از یحیی بن ادیم و او از شریک و او از جابر روایت می‌کنند که ابو جعفر گفت: رسول خدا علیه السلام صحابه را در منی طلبید و گفت. ای مردم، من درمیان شما حرمات

خداؤندي را پس می گذارم يعني کتاب الله و خانواده من و کعبه و بيت الحرام . ابو جعفر گفت : ما کتاب الله را تحریف کردیم . کعبه را انهدام کردیم و خانواده را قتل کردیم و همه این امانات را بیاد دادیم .^(۴)

آیا چیزی افزون تر ازین هست ؟ بلى افزون تر و واضح تر هست که کلی니 در کلف روایت کرده : ابو الحسین موسی به علی ابن معید نوشت وقتیکه او در زندان بود : آن دین را قبول نه کن که از طائفه شما نیست . دین آنانرا دوست مدار که خاندان می باشند با خدا و رسول ﷺ و با امانات خیانت می کنند - آیا شما می دانید که با امانت چه خیانت کردند ؟ کتاب الله که با پیشان امانت گذارده شد ، تحریف کردند و تبدیل کردند .^(۵)

مثل ابن روایت روایتی است که کلیني نقل کرده از ابی بصیر و او از ابی عبدالله روایت کرده . من باو گفت .

قول خداوندیست :

”هذا كتبنا ينطق عليكم بالحق“ .

ابن است کتاب ما ، سخن می کند بر شما بحق . گفت : کتاب نهان نمی کند و ازونطق نمی آید بلکه رسول خدا ﷺ با کتاب ناطق است . خدای بزرگ گفت . ينطق (بصیغه مجهول) . گفت . فدایت شوم ، ما اینطور نمی خوانیم . گفت . بخدا جبرئیل بر

۸- بصائر الدرجات ، جزو الثامن ، باب السابع عشر ، طبع ایران

۸۱۲۸۵

۹- الکافی ، کتاب الروضة ، ص ۱۲۰ ، ج ۸ ، طبع تهران ، ص ۶۱ ، طبع هند .

مهد همین طور نازل کرد ایکن پس ازان در کتاب تحریف کردنده^(۱۰) . این بابویه القمی که شیعه آنرا صدوق می گویند، در کتاب خود روایت می کند از محمد بن عمر البغدادی و او از عبدالله بن بشر و او از اصلاح و او از ابی الزبیر و او از جابر نقل می کند: من رسول خدا علیه السلام را شنیدم که می گفت . روز قیامت مه چیز پعنی قرآن و مسجد و خانواده شکایت خواهد کرد . قرآن خواهد گفت : ای رب ، ایشان مرا تحریف کردنده و پاره پاره کردنده^(۱۱) .

تفسیر شیعی معروف به شیخ محسن الکاشی از مفسر کبیر که فرد شیعه یکی از مشایخ مفسرین است ، نقل می کند . و او در تفسیر از ابی جعفر روایت می کند که گفت : اگر در کتاب خداوندی چیزی افزون یا کم می شد ، خداحق ما را بر دانایان مخفی نمی داشت . چون قائم ما خواهد آمد ، قرآن او را تصدیق خواهد کرد .^(۱۲)

کیست که در قرآن تحریف و تغییر کرد ؟

صریح تر ازین روایتی است که طبرسی در کتاب خود "الاعتجاج" روایت کرده . این کتاب نزد تمام شیعه معتمد است . زیرا که دلالت می کند بر عقاید شیعه که درباره قرآن دارند مخصوصاً کینه ای که باصحاب بزرگ و مهاجر و انصار دارند .

۱۰- کتاب الروضة من الكافی ، مص . ۵۰ ، ج ۸ ، طبع تهران ، ص ۴۵ ، ج ۱ ، طبع هند .

۱۱- کتاب الخصال از این بابویه القمی ، مص . ۸۳ ، طبع ایران ۱۳۰۲ .

۱۲- تفسیر الصافی از محسن کاشی ، المقدمة السادسه ، ص ۱۰ ، طبع تهران .

این محدث شیعه از ابی ذر غفاری روایت می کند : چون رسول خدا علیه السلام وفات کرد ، علی قرآن را جمع کرد و پیش مهاجرین و انصار آورد و هر چه رسول خدا علیه السلام وصیت کرده بود ، تقدیم نمود . چون ابوبکر آنرا باز کرد ، بر صفحه اول سخنان فضیحات آمیز درباره مردم مندرج بود . عمر بر جست و گفت : ای علی ، آن چیز آورده اید که برای ما هیچ فائمه ندارد . علی آنرا گرفت و مخصوص شد . پس زید بن ثابت آمد که قاری قرآن بود . عمر با او گفت . علی قرآن را آورد که دران فضیحات های مهاجرین و انصار است . می خواهیم قرآنی را تالیف کنیم وازان آن پخش را ماقط کنیم که فضیحات و هتك مهاجرین و انصار دارد . پس زید آمد و گفت . از روی خواهش شما قرآنی را تألیف نموده ام و اگر علی آن قرآن را کشف کند که او تألیف کرده بود ، آیا هر چه شما بعمل آوردید ، باطل نمی شود ؟ عمر گفت . پس تدبیر چیست ؟ زید گفت . شما این را بهتر می دانید . عمر گفت : غیر ازین تدبیری نیست که او را بکشم و راحت باشیم و برای قتل او از دست خالد بن ولید تدبیری اندیشیدند و لیکن موفق نشدند . چون عمر خلیفه شد از علی پرسیدند . اگر این قرآن را پیش آنان ببردید ، با کمک همدیگر تحریف خواهند کرد . عمر گفت . ای ابا الحسن ، اگر تو همان قرآن را بیاوری که پیش ابی بکر آورده تا برآن اتفاق کنیم . گفت : افسوس ، مسأله این نیست من قرآن را پیش ابی بکر برم تا بر شما حجت باشد و روز قیامت مکویید که ما ازین بی خبر بودیم یا بگویید که پیش ما آن

قرآن نیامد که آنرا مس نمی کنند مگر مردم هاک و اوصیای فرزند من . عمر گفت : آیا برای اظهار آن وقت معلوم است ؟ علی گفت : چون از اولاد من (قائمه) بظهور خواهد آمد ، اظهار خواهد کرد و مردم برآن عمل خواهند کرد .^(۱۶)

منصف کجاست ؟ و عادل کجا ؟ قائلین حق و صدق کجا می باشند ؟ اگر عمر فاروق^(۱۷) این چنان بوده که اینان گمان می کنند ؟ هم از میان صحابه امین و راست باز و محافظ قرآن و سنت کیست ؟ چه می گویند داعیان اتحاد شیعه در بلاد اهل السنة وجه می گویند حامیان پرثور وحدت ملی ، آیا اتحاد و یکانگی ممکن است بر ترک گفتن عمر و اصحاب بزرگ ما ، امینان ابلاغ رسالت رسول امین و ناشران دعوت او و مجاهدین راه خدا و عاملین دین ؟

آیا هیچ کس از اهل سنت درباره علی و اولاد او این چنین اعتقاد دارد چنانکه شیعه درباره قائدین ملت یضا و خلفای راشده ثلاثة ابی بکر^(۱۸) و عمر^(۱۹) و عثمان^(۲۰) و دوستداران و اتباع آنها دارند ؟ معنای این تنبیه خداوندی چیست ؟ ایها المللمن ولا تنازعوا فتفشوا تذهب ریحکم (ای مسلمانان باهم نزاع نکنید . تقبل خواهید شد و باد شما از دست خواهد رفت .

آیا این قصد دارید که ما عقاید خود را ترک گوییم و از حفظ آن آبروی اسلاف خود اغماض کنیم که برادران شیعه پیش ازین ریخته اند و آن زخمها را فراموش کنیم که بر دلهای ما

وسیله است و خواهای ما را اذیت ناک کرده است.

آیا این است دعوت تقرب میان شیعه و اهل سنت! ما شما را گرامی می داریم . شما بنا اهانت می کنید . ما شما را تعظیم می کنیم . شما ما را ذلیل می کنید . ما خاموش می مانیم و شما دشنام می دهید . ما اسلاف شما را محترم می داریم و شما اسلاف ما را تحقیر می کنید . درباره بزرگان شما احتیاط می ورزیم . شما درباره اسلاف یاوه مرانی می کنید . درباره علی[ؑ] و اولاد او از سخن ناخوش اجتناب می کنیم و شما ابوبکر[ؓ] و عمر[ؓ] و عثمان[ؓ] و اولاد ایشان را دشنام می دهید . به بینید این قسم چه ناقص و ظالعانه است .

این چنین روایت جعلیست که طبری از آنها نقل کرده و روایت دیگریست از احمد بن محمد بن ابی نصر در بخاری شان یعنی «الکاف» که ابوالحسن پوشن ما مصیحی آورد و گفت : با بن نگاه کنید . من آنرا وا کردم و خواندم "لَمْ يَكُنَ الَّذِينَ كَفَرُوا... " و دیدم که اسما هفتاد کس از قویش با اسمای پدرشان درج است ؟ گفت : پیام فرمود که ابن قرآن را بن آرید .^(۱۴)

کمال الدین البحراني در شرح نهج البلاغه مطاعن شیعه بر عثمان بن عفان را نقل کرده . یکی از آنها ازین قرار است : او صدم را بر قرأت زید بن ثابت متفق کرد و دیگر قرآنها را بسوخت . و قرآنی را که بی شک 'منزل من الله' بود باطل گردانید .^(۱۵)

۱۴- الكاف في الأصول ، كتاب لفضل الترآن ، ص ۶۲۱ ، ج ۲ ، طبع تهران ، ص ۶۲ ، طبع الهند .

۱۵- شرح نهج البلاغه از مسمی البحراني ، ص ۱ ، ج ۱۱ ، طبع تهران .

سید نعمت الله الحسینی در کتاب خود 'الانوار' گفت: از احادیث بر می آید که فقط امیر المؤمنین قرآن را تألیف نمود که مطابق وحی بود.^(۱۶)

حدیث شیعی دیگر این روایت را تاکید می کند که محمد بن یعقوب کائیی از جابر الجعفی روایت کرده. شنیدم ابا جعفر را که می گفت: هر کس که از مردم ادعا می کند که او تمام قرآن را همچنان که نازل شده جمع آورد، دروغ گوست. فقط علی بن ابی طالب و بعد او ائمه آنرا همچنان جمع کردند و حفظ نمودند که نازل شده بود.^(۱۷)

مصحف ازد گوست

آن قرآن کجاست که خدا بر محمد علی^{علیه السلام} نازل کرد و علی بن ابی طالب آنرا جمع کرد و حفظ نمود؟ در جواب آن حدیث از سالم ابن مسلمه می آرند که کائیی روایت کرده است. او گفته: شخصی پیش ابی عبدالله کلماتی از قرآن خواند که معمولاً مردم آنطور نمی خوانند. ابو عبدالله گفت: ازین قرأت خود را باز دار و همان قرأت مردم را بخوان تا ظهور قائم (امام دوازدهم). چون قائم بهظور خواهد آمد و کتاب خداوندی را بطریق خود خواهد خواند و قرآن را بیرون خواهد آورد که علی نوشته است. بعد اضافه

۱۶- الانوار الشععانية في بيان معرفة النشأة الانسانية از سید نعمت الله الجزايری.

۱۷- الکاف فی الاصول ، کتاب الحجه ، باب إن لم يجمع القرآن كله إلا الأئمه ، ص ۲۲۸ ، ج ۱ ، طبع تهران .

کرد و گفت : چون علی از نوشتن فارغ شد و پیش مردم آورد و گفت : اینک کتاب اته چنانکه بر مهد نازل شده بود . من از دو لوح جمع آوری نمودم . گفتند : پیش ما مصحف جامع است و احتیاجی بقرآن شا نداریم . گفت : لیکن بخدا پس ازین روز شما هرگز آنرا خواهید دید . بتحقیق بر من واجب است که شما را آگاه کنم که من آنرا جمع کردم تا شما بخوانید .^(۱۶)

بهمن جهت شیعه عقیده دارند که مسجدی موعد در سرداراب داخل شد و مادام همین جاست . واین مصحف با اوست . او وقت خروج ازین سرداراب مصحف را نیز بیرون خواهد آورد ، چنانکه شیخ الشیعه ابو منصور احمد بن ابی طالب الطبرسی (م - ۵۸۸) در مقدمه کتاب خود «الاحتجاج علی اهل اللجاج» برای معرف روایات که دران آورده ، می گوید : اکثری از احادیث که درین کتاب آورده ام ، مستند می باشد و متفق علیه است و بدلا لعل عقلی صحیح است و میان مخالف و موافق ذر کتب سیر شهرت دارد .^(۱۷)

این طبرسی در کتاب خود بیان می کند : چون امام مسجدی موعد بظهور خواهد آمد ، سلاح رسول خدا علیه السلام و شمشیر ذوالفقار باخود داشته باشد (نمی دانم در زمانه راکت ها و بمها با این سلاح چه خواهد کرد ؟ خدا را بما اطلاع دهید) . پیش شما صحیفه ای می باشد که دران اسای شیعه مندرج است که تا روز قیامت بوده اند و نزد او جامعه باشد که طول او هفتاد ذرع است .

۱۸- الکاف فی الاصول ، کتاب الحجه ، باب إن لم يجع القرآن كله إلا إنتهمه ، ص ۶۳۳ ، ج ۲۰ ، طبع تهران .

۱۹- الاحتجاج از طبرسی ، مقدمه الكتاب .

و هر آن چیز را دارد که مورد احتیاج مردم است و نزد او جفری بزرگ و کوچک می باشد که دارای ہوست گومندیست که برآن تمام علوم درج است حتی 'دیت جراحات' و حتی یک جلد و نصف جلد و مه یکم جلد . . . و نزد او مصحف فاطمه نیز می باشد .^(۲۰)

هرچه کابینی روایت کرده است ، در 'کاف' نیز مثل این از عده اصحاب و از سهل بن زیاد و از محمد بن مليان و از ابی الحسن آورده شده است . او نقل کرده ، من باو گفتم : فدایت شوم ، ما آیات وا می شنویم که پیش ما نیست و از شما نشنیده ایم و این چنین خواندن نمی پسندیم . آیا خطأ کار هستیم ؟ گفت : خوانید چنانکه آموختیم . پس لو نزد شما خواهد آمد که شما را خواهد آموخت .^(۲۱)

مثل این روایت است که صید نعمت الله الحسینی الجزائری حدث شیعه شاگرد علامه محسن کاشی مؤلف تفسیر شیعی معروف به صافی نقل کرده . او در مقدمه کتاب خود 'الأنوار النهائية' فی معرفة نشأة الإنسانية' که در ماه رمضان سنہ ۸۹۰ ه پیاپیان وسانید ، درباره او می گوید که روایات را از ائمّه طاهرین . . . با از کتاب رواة گرفته ایم که نزد ما صحیح است ؟ زیرا که در کتب تاریخ اکثر مردم از تواریخ یهود نقل برداشته اند و اغلب آنها دروغهای مفسد و حکایات خشک دارد .^(۲۲)

این حدث الجزائری در کتاب خود می گوید : دو احادیث

۲۰- الاحتجاج على أهل اللجاج ، ص ۲۲۳ ، طبع ایران ، ۱۳۰۴ .

۲۱- الكاف في اصول ، باب ان القرآن برقع كما انزل ، ص ۶۱۹ ، ج ۲ ، طبع تهران ، ص ۶۶۴ طبع الهند .

۲۲- الأنوار از جزائری ، مقدمة الكتاب .

مذکور است که ائمه شیعه خود را حکم می دهند که در نماز و جای دیگر همین قرآن موجود را بخوانند و بر احکام آن عمل کنند تا ظهور صاحب الزمان که این قرآن را از دست مردم بالای آسمان خواهد برد و قرآنی را بروون خواهد آورد که امیر المؤمنین تألیف کرده است . او خواهد خواند و از روی احکام آن عمل خواهد کرد .^(۲۳)

این است عقیده شیعه که همه اسلامشان اتفاق دارند غیر از چندی که پیششان اعتباری ندارند و آنانکه ازین عقیده انکار می کنند بیش شان هدف دیگر است که آن در بحث می آردم .

نیز انکار ایشان مبتنی بر دلیل و برهان نیست ، زیرا که نمی توانند این احادیث شیعه را رد کنند چنانکه علامه شیعه حسین بن محمد تقي النوری طبرسی در کتاب خود «فصل الخطاب» فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب ، بیان می کند و از مید نعمت الله الجزائری نقل می کند . عده آن احادیث که دال بر تحریف قرآن است ، بیشتر از دو هزار است و گروهی از علماء مانند مفید و محقق داماد و علامه مجلسی وغیرهم ادعا دارند که این احادیث بحد تواتر رسیده است .^(۲۴) و او از جزائری نیز نقل کرده که اصحاب بر صحبت احادیث مستفیضه و متواتره اتفاق دارند که این دلالت می کند بر وقوع تحریف در قرآن .^(۲۵)

۲۳- الانوار از جزائری ، مقدمة الكتاب .

۲۴- فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب ، از نوری طبرسی ،

ص ۲۲۷ ، طبع ایران ، ۱۳۹۸ .

۲۵- فصل الخطاب ، ص ۳۰ .

تفسر شهیر محسن کاشی نیز مثل این گفته است : از تمام این احادیث که از طریق اهل بیت روایت شده ، بوضوح پیوست که قرآنیکه میان ما موجود است تماماً آن نیست که بر محمد ﷺ نازل شده بلکه خلاف آن است که نازل شده و تغییر یافته و تحریف شده است و بسیاری ازان حذف شده است و نیز بآن ترتیب نیست که منظور خدا و رسول ﷺ بوده .^(۲۴)

علی بن ابراهیم القمي قدیم ترین مفسرین شیعه است و نجاشی "صاحب رحال معروف" درباره او گفته که او ثقة و معتمد و صحیح المذهب است . او در تفسیر خود که در حقیقت این تفسیر صلادقین است . این مفسر در مقدمه تفسیر گفته که در قرآن ناسخ و منسوخ و محکم و مشابه و بعضی چیزها خلاف وحی خداوندی موجود است .^(۲۵)

عالم شیعه که بر تفسیر قمی تعلیقه ای نوشته درباره تحریف قرآن اقوال علماء آورده می گوید ، لیکن کلام ظاهر از علمای محدثین از متقدین و متاخرین مثل کلبی ، برق هیاشی ، نعما ، فرات بن ابراهیم ، احمد بن ابی طالب الطبری ، مجلسی ، سید الجزائری ، حر العاملی ، علامة الفتوی و سید البحرانی این است که در قرآن نقص افتاده است و ایشان برای اثبات مذهب خود ہایات و روایات تمسک می کنند که اغراض ازان ممکن نیست .^(۲۶)

این است روایات و احادیث که از ائمه شیعه (معصومین نزد

۲۶- تفسیر الصافی ، مقدمه السادسه .

۲۷- تفسیر القمی ، مقدمه الكتاب ، ص ۰ ، ج ۱ ، طبع ثجہ ۱۳۸۶ھ .

۲۸- مقدمه تفسیر القمی ، سید طیب الدوسی ، ص ۲۳ تا ۲۴ .

آنها) روایت شده و در کتب صحیح و معتمد آنها نقل شده و این است آرای کبار ایشان و روایات پیشار که عده آن بقول میرزا نوری بالغ به دو هزار است. پس ازین هیچ شکی نیست که شیعه اعتقاد دارند که آن قرآن کریم تحریف شده است که خدا آنرا برای مؤمنین و متنین هم بطور هدایت و رحمت نازل کرده و هم برای تفکر و تدبیر فرماده است. خدا درباره قرآن گفته:

”ذلک الكتاب لا ريب فيه“.^(۱۹)

این کتابیست که دران شکی نیست

و نیز گفت:

”لا يأني الباطل من بين يديه ولا من خلفه و تزيل من حكيم حميد“.^(۲۰)
و باطل از هم و پیش در نمی آید. نازل شده از خدای دانا و متوده:

”إنا نحن نزلنا الذكر وإنما له لحفظون“.^(۲۱)

بتحقیق ما این ذکر را نازل کردیم و نگاه دارندگان آن هستیم.

و نیز گفت:

”إنا علنا جمعه و قرآن فاذ قرآن فاتیح قرآن ثم إن علينا بیانه“.^(۲۲)
بی شک بر ماست جمع آوردن و خواندن آن. هم چون

۱۹- سورة البقرة، آیت ۱.

۲۰- سورة حم سجد: آیت ۴۲.

۲۱- سورة الحجر، آیت ۹.

۲۲- سورة الشیعه، آیت ۱۷، ۱۸، ۱۹.

خواندی آنرا هم بیرو شو خواندنش را و بتحقیق برماست بیان کردن او .

و نیز گفت :

”احکمت آیانه ثم فصلت من لدن حکیم خبیر“ .^(۳۳)
این گنایست که آیاتش حکم گردانیده شده ، پس تفصیل داده شده از طرف دانا و آگاه .

و نیز گفت :

”یابها الرسول بلغ ما انزل عليك من ربک“ .^(۳۴)
ای پیغمبر ! تبلیغ کن هرچه نازل کرده بتو از طرف پروردگار تو .

و نیز گفت :

”وما هو على الغب بضئين“ .^(۳۵)
و او در غیب بخیل نیست .

و نیز گفت :

”وقرآن فرقناه لنقرأه على الناس على مكث وزلنناه تنزيلا“ .^(۳۶)
و قرآن که جدا جدا کردیم تا آنرا بر مردم بخواهی بارام و نزله کردیم آهسته آهسته .

و نیز گفت :

۳۳- سورة هود ، آیت ۱ .

۳۴- سورة المائدہ ، آیت ۶۷ .

۳۵- سورة النکویر ، آیت ۲۴ .

۳۶- سورة بنی اسرائیل ، آیت ۱۰۶ .

”إن في ذلك لعنة لا ول الإبصار“.^(۳۷)

هر آئینه دران عبرتیست برای صاحبان نظر
و نیز گفت:

”أَفَلَا يَنذِرُونَ الْقُرْآنَ إِمْ عَلَى قُلُوبِ أَفْفَالِهَا؟“.^(۳۸)

آیا اپشان در قرآن تفکر نمی کنند یا بر دلها پیشان
قفل هاست.

خدای بزرگ حق گفته:

”إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلنَّٰٓيْ هِيَ أَقْوَمُ“.^(۳۹)

بتحقیق این قرآن هدایت می کنند باقیه که درست تراست.

مثالهای تعریف

بعد ازین که ما بشیوه رسانیدیم از کتب شیعه معتقد که ایشان عقیده دارند که قرآن مجید تعریف شده و تغیر یافته است. حالا برای خواننده و بحث کننده مثالها می آریم از کتب شیعه معتبر، از احادیث و تفسیر و فقه و عقاید تامندی دست دهد برای خوانندگان از شیعه که در قرآن تعریف و تغیر واقع شده و روایاتیکه آورده ایم از آنها معمومین است که نزد ایشان واجب اتباع و اطاعت هستند و از روی جرح و تعدیل بر ایشان اعتراضی نیست و ازین روایات است که علی بن ابراهیم القمي از پدر خود و او از حسین بن خالد درباره آیة الكرمی نقل کرده. ابو الحسن

۳۷- سوره آل عمران ، آیت ۱۳

۳۸- سوره بھد ، آیت ۲۴

۳۹- سوره بنی اسرائیل ، آیت ۹

موسى الرغما (یکی ازدوازده امام) آیة الکرمی را این طور خوانده.
”الله لا اله الا هو الحی القیوم - لا تأخذنہ سنه ولا نوم ،
لہ ما فی السموات و مَا فی الارض و مَا بینہما و مَا تھت التری ،
عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم“^(۴۰)

سطر آخر در قرآن مجید موجود نیست ولی ائمه شیعه اعتقاد دارند که این جزو آیة الکرمی است.

قمی این آیت را آورد : ”لہ معقبات من بین یدیه و من خلفه
یحفظونه من امر الله“ و گفت : ابن را بیش ای عبد الله خواندند
و او بخواننده گفت : آیا شما عرب هستید ؟ چه طور ”معقبات من
بین یدیه“ درست باشد ؟ زیرا که عقب در پشت می باشد . شخصی
برسید : فدایت شوم ، این چه طور شد ؟ گفت : این آیت ابن طور
نازل شد : لہ معقبات من خلفه و رقیب من بین یدیه یحفظون
بامر الله .^(۴۱)

اینجاست که ابو عبدالله جعفر (امام ششم) آن شخص را
سرزنش کرد که ”معقبات من بین یدیه و من خلفه“ خواند و
”من امر الله“ عوض ”بامر الله“ خواند . او گفت : آیا شما عرب
هستید ؟ این دلالتی است که ابو جعفر خود زبان عربی نمی دانست
از روی روایت قمی ، یا این کلمه عربی نیست که عرب معناش
نمی فهمند . عرب ”عقب“ را بدرو معنی بکار می برند . اول برای
ابن که عقب ذیگر می آید ، دوم ”برای آنکه بار دیگر می آید“

۴۰- تفسیر القمی ، ص ۸۴ ، ج ۱ ، تحت آیت الکرمی .

۴۱- ایضاً ، ص ۳۶۰ ، ج ۱ ، وهین طور است در تفسیر العیاشی
والصافی .

وعرب "عقب" را در معنای دومی بکار می بردند، چنانکه
لبید گفته:

حتی تهجر ف الروح ، وهاجه طلب العقب حقه المظلوم
يعنى باز دگر حمله کرد و بازآمد۔ ملامة بن جندل گفته است:

إذا لم يصب في أول الغزو عقبا

يعنى باز دگر جنگ کرد.^(۴۲) او نیز نمی داند که "من" در "من
ام الله" بمعنای "بام الله" بکار می رود چنانکه "من" بمعنای "با"
اکثر در لغت عرب مستعمل است.

قمی نیز تحت قول خداوندی: "واجعلنا للمتقين اماما" نقل
کرده: چون این آیت پیش ای عبد الله خوانده شد، گفت: ایشان
از خدا چیز بزرگ مسالت نمودند یعنی که ایشان را پیشوای
متقین کناد. ازو پرسیدند. ای ابن رسول، این چه طور می
شود. گفت: در اصل خدا این آیت را این طور نازل کرده:
"واجعل لنا من المتقين اماما".^(۴۳) کاشی بعد از نقل این روایت
اضافه کرد: "وف الجواب ما يقرب منه" (تفسیر الصاق). احمد بن
ابی طالب الطبری در کتابه خود "الاحتجاج" ذکرشن آورده
و کاشی نیز ازو نقل کرده: شخصی از زنادقه از علی بن ای طالب
سؤال کرد. او در جواب بعض آیات را تفسیر کرده گفت:
ایشان در کتاب ثبت می کنند آن چیز را که خدا نگفته است
تا کار بر خلیفه مشتبه مازند. و اضافه کنند بآنکه کراحت و فساد

٤٢- لسان العرب، ص ٦١٤، ٦١٥، ج ١، طبع بیروت ١٩٦٨ء.

٤٣- تفسیر القمی، ص ١٤٧، ج ٢، سورۃ الفرقان.

او ظاهر است ». باز گفت : و برای اظهار فساد شما قول خداوندیست : «فَإِنْ خَفْتُمْ أَنْ لَا تَقْسِطُوا فِي الْبَيْتَمِي فَانكحُوهُمَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ». که متناقان حذف کرده از قرآن ، ذکر آن پیش ازین گذشته و میان قول 'فِي الْبَيْتَمِي' و میان 'نكاح النِّسَاءِ' اکثری از سه یکم قرآن مشتمل است بر خطابات و قصه ها .^(۴۴)

کلیینی در صحیح خود الکاف از ابی تفسیر روایت کرده که او از ابی عبدالله نقل می کند که این آیت چنین نازل شده : "وَمَنْ يَطْعَمْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِي وِلَايَةٍ عَلَى وَالائِمَّةِ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيمًا"^(۴۵) هر کس می داند که "فِي وِلَايَةٍ عَلَى وَالائِمَّةِ بَعْدِهِ" از قرآن نیست . کلیینی در تفسیر خود تحت آیت "يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدُ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ" بیان می کند که نزد قرأت اهل بیت آیت ازین قرار است : "يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدُ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ".^(۴۶)

و این روایت غریب ترین همه روایات است که عبدالله بن منان از ابی عبدالله روایت کرده است درباره کلام خداوندی : "وَلَقَدْ عُوذَنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ كَلَامِ مَجْدِهِ وَعَلَى وَفَاطِمَةِ الْحَسِنِ وَالْحُسِنِ وَالائِمَّةِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ فَنَسِيَ" ، ما پیشتر ازین درباره مجده و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از اولاد آنها کلامات بآدم فرستادیم و لیکن او فراموش کرد . بخدا همین طور است که بر مجده عَلَيْهِ السَّلَامُ نازل شد .^(۴۷)

۴۴- الاحتجاج ، ص ۱۱۹ ، والصافي ، ص ۱۱ .

۴۵- الكاف العجة ، ص ۴۱۴ ، ج ۱ ، طبع تهران .

۴۶- تفسیر الکاف ، تحت آیت "يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ الْخَ" ، ص ۲۱۴ ، ج ۱ ، طبع تهران .

۴۷- الكاف في الأصول ، كتاب العجة ،باب مفید نکت و نتف من التنزيل في الولاية ، ص ۴۱۶ ، ج ۱ ، طبع تهران .

سوگند برب کعبه که این دروغ است.

قمی تحت آیت "إن تكون أمةٌ هى أربى من أمة" بیان می کند که جعفر بن محمد این آیت را چنان نقل کرده: "إن تكون أمةٌ هى ازکي من أنتنكم" مردم گفتند: ای این رسول، ما "هی اربی من امة" می خوانیم. گفت: وای بر "ما اربی" و به انداختن آنها بدست خود اشاره کرد.^(۴۸)

ابن است روایات زیادی که سوای صحاح شیعه در کتاب دیگر هست. بعضی از آنها را این شاء الله تحت عنوان دیگر خواهیم آورد.

چرا قائل تحریف هستد

در عقیده تحریف قرآن شیعه ها اغراض دارند و از آنها می باشد:

اهمیت امامت نزد شان

اول این که شیعه عقیده دارند که مسأله امامت شامل عقاید اساسی مت، منکر آن کافر می گردد و معتقد آن مسلم. و این عقیده مثل ایمان بخدا و رسول ﷺ است، چنانکه کلینی در «کاف» از ابی الحسن عطیار روایت می کند: من آباعبدالله وا شنیدم که می گفت: در اطاعت او صیام و وصل را شریک کنید.^(۴۹)

ازین روایت صریح تر و شدید تر نیز کلینی از ابی عبدالله روایت کرده: من او را شنیدم که می گفت: ما هستیم که خدا طاعت ما را فریضه قرار داده است. مردم برای شناسانی ما معنی می

۴۸- تفسیر القمی، ص ۳۸۹، ج ۱، این روایت کلشنی نهاد در تفسیر صافی روایت کرده.

۴۹- کتاب العجۃ من الکاف باب فرض طاعت الانہم، ص ۱۸۶، ج ۱، تهران.

کنند و از بی خبری خطأ کار می باشند . کسیکه ما را شناخت مومن شد و کسیکه نشناخت ، کافر شد و کسیکه مارا نشناخت ، راه را کم کرده است تا وقتیکه رجوع کند بآن هدایت که خدا بصورت اطاعت ما فریضه قرار داده است .^(۰)

از جابر روایت کنند که گفت : من ابا جعفر را شنیدم که می گفت : آنکه خدا را شناخت و امامت ما را از اهل بیت شناخت بتحقیق خدای بزرگ و برتر را می شناسد و عبادت او می کند و آنکس که خدای بزرگ و برتر را نمی شناسد و نه امامت ما را از اهل بیت می شناسد ، او حتماً غیر خدا را می شناسد و عبادت می کند و بخدا او راه گم کرده است .^(۱)

ایشان عقیده امامت را مثل نماز و زکاہ و روزه و حج قرر داده اند و اینک محدث شان کلینی در «کافی» خود از ابی حمزه و او از ابی جعفر روایت می کند که گفت : بنیاد اسلام بر پنج نهاده اند . نماز ، زکاہ ، روزه ، حج و ولایت . هیچ چیز را اعلام نشد مگر ولایت را در روز غدیر .^(۲)

نگاه کنید ہایسن عبارت «ولم بناد بشیء ما نودی بالولاية يوم الغدير» . مفهومش این است که ولایت از چهار اول مهم تر است . کلینی نیز در روایت دیگر که زراره از ابی جعفر نقل کرده تصریح نموده است که بنای اسلام بر پنج چیز نهاده اند : نماز ،

۰۰- کتاب الحجۃ من الکافی باب فرض طاعت الاممہ ص ۱۸۷ .
۰۱- ایضاً باب معرفته الامم ، ص ۱۸۱ ، ج ۱ ، طبع تهران .
۰۲- الکافی فی الاصول ، کتاب الایمان والکفر ، باب دعائیم الاسلام ، ص ۱۸ ، جلد دوم ، طبع تهران ، ص ۳۶۹ ، طبع هذا .

زکاة ، حج ، روزه و ولایت . زراره گفت : پرسیدم که کدام ازینها
انفضل تر است ؟ گفت : ولایت انفضل است .^(۵۳)

اینجا سؤالی در ذهن ایجاد می شود . اگر ولایت این مرتبه
و مقام دارد ، پس چه طور ممکن است که در قرآن درباره نماز
و روزه احکامی هست ولی درباره ولایت اثری پیدا نیست . در
صورتیکه بنتظر ایشان ولایت نه فقط رکن اسلام است بلکه بناء
و مدار اسلام است و بقول ایشان همین منظور میثاقیست که خدا
با انبیاء کرده است ، چنانکه مؤلف البصائر روایت کرده . حسن
بن علی بن النعیان از یحیی بن ابی زکریا بن عمرو الزبات نقل کرده .
من از پدرم و محمد بن معاویه از فیض بن ابی شیب و او از محمد
بن مسلم روایت کرده که گفت : من ابا جعفر را شنیدم که می
گفت که بی شک خدای بزرگ و برتر با انبیاء بر ولایت علی
عهد و پیمان بست .^(۵۴)

نمی بینید ! چه طور ممکن است که هیچ ذکری ازین میثاق
در قرآن مجید و فرقان حمید نباشد ؟ ایشان براین اقترا اکتفا
نکردند بلکه دروغ غافیهایها بیشتر ازین نیز دارند . می گویند : ولایت
 فقط میثاق نیست که با انبیاء بستند بلکه این امامتی بود که
بر آسمانها و زمین تقدیم نمودند . در «بصائر» نیز با استناد روایت
شده است . امیر المؤمنین گفت : خدا ولایتم را بر اهل زمین
تقدیم کرد . هر که اقرار کرد ، قریب تر شد و هر که انکار کرد

۵۳- الکاف فی الاصول ، ص ۱۸ ، ج ۲ ، طبع تهران ، ص ۳۶۸ ، ج ۱ ،
طبع هند .

۵۴- بصائر الدرجات ، باب ۹ ، ج ۲ ، طبع امیران ۵۱۲۸۵

دور تو شد . و عجیب العجائب این است (هناه بخدا) که یولس انکار کرد و خدا او را در شکم ماهی حبس کرد تا آنکه اقرار کرد .^(۵۵) این است امانت که خدای پاک برایش این قدر اهتمام کرد که هیچ نبی را نفرستاد مگر با ولایت چنانکه مؤلف «البصائر» نیز از محمد بن عبدالرحمن و او از ابی عبدالله روایت کرده که ولایت ما ولایت خدامست که او هرگز نبی را نفرستاد مگر با ولایت .^(۵۶) خدا ازین چهت این اهتمام را کرد تا هر مؤمن بر آن ایمان آرد ، حتی فرشتگان نیز در آسمان بر آن ایمان آوردنند . ایشان ایمان آوردنند چنانکه ادعای کنند و گفتن دارند . مؤلف «البصائر» آورده : احمد بن محمد بما نقل کرد و او از حسن بن علی بن فضال و او از محمد بن الفضیل و او از صباح الکتانی و او از ابی جعفر نقل کرد و گفت : بخدا در آسمان هفتاد نوع از فرشتگان می پاشند . اگر اهل زمین مجتمع شوند تا عده نوع را بشارند ، نتوانند شمرد ، ایشان بر ولایت ما ایمان دارند .^(۵۷)

آیا معقولیت دارد که چیزی باین اهمیت و حیثیت باشد و خدا آنرا در کلام خود بیان نکند ، مخصوصاً درین صورت که هیچ عبادت و اعتقاد درست نمی باشد مگر با داشتن آن عقیده . کلیینی همین چیز را از نفر صادق نقل می کند که او گفت : اسلام سه چاپیده .^(۵۸) دارد : نماز ، زکاة و ولایت . هر یکی بدون مصاحبت دیگر

۵۵- بهائی الدوچرات ، باب ۱۰ ، ج ۲ ، طبع ایران .

۵۶- ایضاً ، باب ۹ ، ج ۲ ، طبع ایران .

۵۷- ایضاً ، باب ۶ ، ج ۲ ، طبع ایران .

۵۸- سه چاپیده - اصل کلمه اذانی جمع ائمه است - پاره های منک که دیگر را بر آن می گذارند و عده آن لا اقل سه میباشد -

درست نمی شود .^(۶)

کلینی نیز از مهد بن فضل و او از ابی الحسن روایت کرده :
ولایت علی در تمام صحیح انبیاء و نیز در قرآن مکتوب است و خدا
رسولی را نمی فرموده الا با نبوت مهد و وصیت علی .^(۷)

چون این مشکلی واقع شد ، برای حل آن مجبور شدند . هم
گهان کردند که قرآن تحریف شده و تغییر یافته است . عده زیاد از
آیات و کلمات حذف شده است و صحابه بزرگ و اکابر امت اسلامی
از روی حسد باعلی و عناد با اولاد او برای باد دادن میراث رسول
حذف نموده اند .

مثالها

مهد بن یعقوب کلینی از جایز و او از ابی جعفر روایت می کند
که گفت : پرسیدم : چرا علی بن ابی طالب را امیر المؤمنین لقب
دادند ؟ گفت : "خدا خود این لقب را داده ، چنانکه در کتاب
خود گفته : "وَإِنَّ أَخْذَ رَبَّكَ مِنْ بَنِ آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذَرِيتُهُمْ
وَأَشَهَدُهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمُ الْمُتَّبِعُ بِرَبِّكُمْ وَإِنْ مَهْدَا رَسُولِي وَإِنْ عَلَيَا
امیر المؤمنین .^(۸) و همه کس می دانند که "آن مهد" رسول و آن
علیا امیر المؤمنین" در کلام خداوندی نیست و شیعه این تهمت
را گوارا کردند و برای اثبات عقیده ناسره و تاریک دروغی را
بر خدا هستند .

۹- الكاف في الاصول ، ص ۱۸ ، ج ۲ ، طبع تهران .

۶- كتاب العجقة من الكاف ، باب فيه نف و جوامع من الرواية في
الولایة ، ص ۴۳۷ ، ج ۱ ، طبع هند .

۶- ايضاً باب التوادر ، ص ۴۱۲ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۴۶۱ ،
طبع هند .

کاینی نیز از جابر روایت کرده که گفت : جبرئیل امین ابن چنین آیت را به مهد آورد . ”وَإِن كُنْتَ فِي رَيْبٍ مَا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَعَلَىٰ فَاتَّوَا هَسْوَرَةً مِّنْ مُّثْلِهِ“^(۴۳)

او از ابی بصیر و او از ابی عبدالله روایت کرده در بازه این قول خداوندی : سأل مسائل بعذاب واقع للكافرين بولاية على ، ليس له واقع ، تباز گفت : والله ، همین طور است که جبریل بر مهد نازل کرد ^{عليه السلام} ^(۴۴)

از ابی حمزه و او از ابی جعفر روایت کرد : جبرئیل ابن آیت را ابن طور آورد : فی اکثر الناس بولاية على إلا کفورا . باز گفت : جبرئیل این آیت را ازین قرار نازل کرد : ”وقل الحق مُنْ رَبِّكُمْ فِي وِلَايَةٍ عَلَىٰ فَمَنْ شَاءَ فَلِيَقُولُ مِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلِيَكُفُرْ . أَنَا اعْتَدْنَا لِلنَّاظِلِمِينَ أَلَّا يَمْهُدْ نَارًا“^(۴۵)

جابر از ابی جعفر روایت کرد که این آیت ابن طور نازل شد : ”وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يَوْعِظُونَ بِهِ فِي عَلَىٰ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ“^(۴۶) منخل از ابی عبدالله روایت کرد که جبرئیل این آیت را این طور بر مهد ^{عليه السلام} نازل کرد : ”يَا أَبَاهَا الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ أَمْنَوْا بِمَا نَزَّلْنَا فِي عَلَىٰ نُورًا مُّبِينًا“^(۴۷)

۶۲- کتاب الحجۃ من الكاف ، باب فيه نکت ونکت من التنزیل ، ص ۴۱۷ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۲۶۳ ، طبع هند .

۶۳- ایضاً ، باب فی نکت ، ص ۴۲۲ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۲۶۶ ، طبع هند .

۶۴- ایضاً ص ۴۲۵ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۲۶۸ ، طبع هند .

۶۵- ایضاً ص ۴۲۴ ، ج ۱ ، طبع تهران ص ۲۶۸ ، طبع هند .

۶۶- ایضاً ص ۴۱۷ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۲۶۴ ، طبع هند .

جاپر از ابی جعفر روایت کرد که جبریل این آیت را این طور بر بهد ~~علیه السلام~~ نازل کرد : "بَشِّحُوا أَشْرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي عَلَى بَغْيًا" .^(۶۷)

علی بن ابراهیم القمی در مقدمه تفسیر خود بعنوان "أنه طرأ على القرآن تغيير و تحريف" می گوید - اما درباره آنکه برخلاف وحی خداوندی وقوع نمی یابد مثلاً قول خداوندیست : "كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أَخْرَجْتُ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَايُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَؤْمِنُونَ بِاللَّهِ" . ابو عبدالله به قاری این آیت گفت : آیا خیرو امت قتل می کند امیر المؤمنین وحسین بن علی را ؟ ازو پرسیدند . ای این رسول این آیت چه طور نازل شد ؟ گفت : این طور : "إِنَّمَا خَيْرَ أُمَّةٍ أَخْرَجْتُ لِلنَّاسِ" وابن عبارت از قول خداوندی معروف است . "لكن الله يشهد بما انزل اليك في على" . وابن آیت چنین نازل شد . "يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ، بَلَغْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي عَلَى" .^(۶۸)

کاشی در تفسیر خود "صافی" از عیاشی نقل می کند که ابو عبدالله گفت : اگر قرآن را بخوانید هنوز طور که نازل شد ، می یابید که در آن نامهای ما برده شده است .^(۶۹)

کلیفی از حسین بن میاح روایت می کند از کسیکه باو اطلاع داد و گفت : شخصی نزد ابی عبدالله این آیت را خواند : "قل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون" . او گفت : این طور نیست بلکه **الْمَأْمُونُونَ** است ونحن **الْمَأْمُونُونَ** .^(۷۰)

۶۷- کتاب العجۃ من الکافی ، ص ۴۱۷ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۲۶۴ ، طبع هند .

۶۸- تفسیر القمی ، مقدمه المؤلف ، ص ۱۰ ، ج ۱ ، طبع نجف .

۶۹- تفسیر الصافی ، مقدمه الكتاب ، ص ۱۱ ، ج ۱ ، طبع تهران .

۷۰- کتاب العجۃ من الکافی ، ص ۴۲۴ ، ج ۱ ، طبع تهران .

کاینی نیز از ابی جعفر روایت می کند که گفت : جبرئیل
این آیت را این طور نازل کرد : "یا ایها الناس قل جاءكم الرسول
بالحق من ربکم ف ولایة علی . فامنوا خيرا لكم و ان تکفروا لولایة
علی فان الله ما في السموات والارض" .^(۷۱)

ابن روایت درباره ولایت و مثل آن در کتب حدیث و تفسیر
شان بتعداد زیاد موجود است . و اما درباره وصایة اینک کاینی از
معلی مرفوعاً روایت کرده . در سوره رحمٰن قول خداوندی ازین
قرار است : "فبای آلاء ربکما تکذیبان أباالنبوی ألم بالوصی" .^(۷۲) درین
خصوص روایات دیگر هم است .

خلاصه غرض ایشان از تحریف قرآن این است که مسئله
امامت و ولایت را بیوت رسانند که اساس دین شانست چنانکه از
رضا نقل کرده اند که او در خطبه ای گفت : امامت اساس اسلام
نامی است و فرعش بلند است . تمام نماز ، زکاۃ ، روزه و حج بالامام
است نه بغیر او .^(۷۳)

بنای این عقیده ناسره هرگز استوار نمی شود تا اینکه تحریف
و تغییر قرآن را ادعاه کنند .

دوم - غرض دیگر از عقیده تحریف قرآن این است که شیعه ها
فضیلت صحابه رسول و انکار می کنند ، چنانکه قرآن بر مقام بلند

۷۱- کتاب العجۃ من الکاف ، ص ۴۲۴ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۲۶۸ ،
طبع هند .

۷۲- الکاف فی الاصول ، باب ان النعمۃ الی ذکرها اللہ ، ص ۲۱۷ ،
ج ۱ ، طبع تهران .

۷۳- کتاب العجۃ من الکاف ، باب النوادر ، ص ۲۰۰ ، ج ۱ ، طبع تهران .

و مراتب عالی و درجات رفیع شان شاهد است . خدای بزرگ و برتر
اخلاق کریمانه مهاجرین و انصار را توصیف می کند . بشارت می دهد
ایشان را برای جنت که زیر آن نهرها جاریست . وعده می دهد
ایشان را مخصوصاً خلفای رسول الله راشدین ابوبکر^{رض} و عمر^{رض}
و عثمان^{رض} و علی^{رض} را که مستمکن کند ایشان را بر زمین و اعطاه
کند خلافت ربانی را برای بندگان خود و نشر کند دین اسلام
استوار را باطراف عالم از دست های مبارک ایشان و بلند کند پرچم
اسلام و مسلمانان را و بلند آوازه کند کلام خود را و شرف بخشاد اسم
بعضی ازانها را با ذکر اسم رسول خدا می^{علیه السلام} و نازل کند وقار
و طہانیت را بر رسول خدا و بر ایشان در کلام خود که تا ابد
پاینده می ماند چنانکه خدا در قرآن مجید که بر محمد می^{علیه السلام} نازل کرد
و تا قیامت بر حفظ آن ضانت کرد ، متابیش می کند مهاجرین
و انصار را و پرمن آنها ابوبکر^{رض} و عمر^{رض} و عثمان^{رض} و علی^{رض} و طلحه^{رض}
و زیر^{رض} و دیگرانرا . و می فرماید :

وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ
بِالْحَسَنَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضِيَ عَنْهُمْ، وَأَعْدَلُهُمْ جَنَّاتٍ نَّجَّارِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ، ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ .^(۷)

”سبقت داران اول از مهاجرین و انصار و آنانکه پیروی کردند
ایشان را بنیکوئی . خشنود شد خدا از ایشان و ایشان خشنود شدند
از و مهیا کرد برای ایشان بهشتها که می رود از زیرشان نهرها ،
می مانند در آن جاوید . این است کامیابی بزرگ“ .

ونیز گفت :

”والذين امنوا وهاجروا وجاحدوا في سبيل الله والذين آتوا ونصروا،
اولئك هم المؤمنون حقاً ، لهم مغفرة ورزق كريم“.^(۲۰)
آنانکه ایمان آوردنده و هجرت کردنده و در راه خدا جهاد کردند
و آنانکه پناه دادند و باری کردند ، ایشان براستی مومن هستند .
مر ایشانست آمزش و روزی خوب“ ،
فرمود :

”لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل ، اولئك اعظم
درجة من الذين أنفقوا من بعد وقاتلوا ، وكلا وعد الله الحسنى ، والله
بما تعلمون خير“.^(۲۱)
”هرابر نیست که مال صرف کرد پیش از فتح و کارزار نمود .
آنها بزرگترند در مرتبه از آنانکه بعد مال صرف کردند و گارزار
نمودند . همه را وعده داد خوبی را و خدا آگاه است پانچه می کنید“
و گفت :

فالذين آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا الزور الذى انزل معه
اولئك هم المثلحون“.^(۲۲)
”آنانکه ایمان آوردنده و تعظیم کردند او را و باری کردند او را
و پیروی کردند نور برآ که نازل شد با او ، ایشانند وستگاران“ .
وفرمود در باره صحابه رسول خدا کسه در حدیبیه بودند و

۷۵- سورة الانفال ، آیت ۷۴ .

۷۶- سورة الحديد ، آیت ۱۰ .

۷۷- سورة الاعراف ، آیت ۱۵۷ .

بر دست او یعنی کردند که تا مرگ نرا هش می باشند :

”إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يَبَايِعُونَ اللَّهَ، بَدَأَ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ“^(۷۸)
”آنانکه یعنی کردند با تو مثل آنکه با خدا یعنی کردند . دست خدا بالای ایشانست“ .

با ایشان بشارت جنت داد و گفت :

”لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا يَبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَلَمْ يَأْفِ
قُلُوبُهُمْ وَأَتَرَ السَّكِينَةُ عَلَيْهِمْ وَأَنَابَهُمْ فَتَحَاهُ قَرِيبًا“^(۷۹)
بتحقیق خوشنود شد خدا با مودهای و قدکه یعنی کردند با تو زیر درخت . پس می داند آنچه در دلهای ایشانست . پس فرو فرستاد منکون بر ایشان و پاداش داد ایشان را فتح نزدیک .
درباره محبابة راست باز و نکو کار گفت :

”سَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ، وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحْمَةً بَيْنَهُمْ
تَرَاهُمْ رَكُعاً سَجِداً يَبْتَغُونَ فَضْلَاً مِنَ اللَّهِ وَرَضْوَانَهُ، سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ
مِنْ أَثْرِ السَّجْدَةِ – إِنِّي أَنْ قَالَ – وَعْدُ اللَّهِ الَّذِينَ امْسَأَوا مِنْكُمْ
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَاجْرٌ عَظِيمٌ“^(۸۰)
محمد رسول خدامت و آنانکه با اویند ، بر کافران سخت گرانند .
با همدگر رحیمانند . بینی ایشانرا رکوع کنندگان و سجود گنندگان .
جویند فضل و خوشنودی از خدا . علامت شان آثار سجود است
در رویها ایشان . . . و عده داد خدا آنانرا که ایمان آورده و کارهای
شایسته کردند ، بر ایشانست آمرزش و اجر بزرگ .

۷۸- سورة الفتح ، آیت ۱۰ .

۷۹- سورة الفتح ، آیت ۱۸ .

۸۰- سورة الفتح ، آیت ۲۹ .

و فرمود :

”لِلْفَقَرَاءِ الْمُوَاجِرِينَ الَّذِينَ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَتَفَوَّنُ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرَضِيَا نَا وَيُنَصِّرُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ . أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ . وَالَّذِينَ تَبَوَّا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يَحْمِلُونَ مِنْ حَاجَرِ الْيَمِّ وَلَا يَعْدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةٌ إِنَّا أَوْتَاهُمْ وَيُوَثِّرُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانُ بِهِمْ خَصَاَّ . وَمَنْ يُوقَ شَحَ نَفْسَهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ“ .^(۸۱)

برای محتاجان مهاجر است ، آنانکه بیرون کرده شدند از دیارشان و اموالشان ، می جویند فضل و خوشنودی از خدا . پاری کنند خدا و رسولش را ، اینها راست گویانند . آنانکه جایگاه ساختند دار و ایمان وا قبل ازین ، دوست دارند آنکس را که مهاجرت نمود سوی ایشان و نمی یابند در میتمهای خود خواهشی از آنچه داده شدند ، بر خود مقدم نمی دارند اگرچه با ایشان احتیاج باشد و آنکه نگه داشته شود از بخیلی نفس خود ، پس آنها (میگارانند) .

و فرمود :

”وَلِكُنَ اللَّهُ حُبُّ الْيَمَنِ الْإِيمَانُ وَزِينَهُ فِي قُلُوبِكُمْ ، وَكَرِهُ الْكُفَّارُ وَالْفَسُوقُ وَالْعَيْانُ ، أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ، فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةٌ ، وَاللَّهُ عَلَيْهِ حِكْمَةٌ“ .^(۸۲)

ولیکن خدا محظوظ گردانید بشما ایمان را و آراسته گرد در دلهاش شها و ناخوش گردانید بشها کفر را و فرق را و نافرمانی را و ایشانند وشد یافتنگان ، فضل و نعمت است از خدا ، و خداست علیم و حکیم .

۸۱- سورة الحشر ، آیت ۸ ، ۹ .

۸۲- سورة الحجرات ، آیت ۷ ، ۸ .

در باب خلفای راشدین گفت:

”وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ اسْنَوا مِنْكُمْ وَعْلَوْا الصَّالِحَاتِ لِيُسْتَخْلِفُنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَا يُكَفِّرُنَّهُمْ لَهُمْ دِينُهُمُ الَّذِي أَرْتَغَنَى لَهُمْ وَلَا يُلَيِّنُهُمْ مِنْ بَعْدِ خُوفُهُمْ أَمْنًا“.^(۸۳)

وعده کرد خدا آنانرا از شما که ایمان آوردن و کارهای شایسته کردن، هر آئینه خلیفه خواهد کرد ایشان را در زمین چنانکه خلیفه سکردن آنانرا که بودند پیش از ایشان و هر آئینه ممکن خواهد کرد بر ایشان دین شان را که پسته شد برای شان و هر آئینه تبدیل خواهد کرد بعد از خوف شان ایمنی).

در باره بار رسول ﷺ گفت:

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذَا أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْهَمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزُنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ، فَانْزَلَ اللَّهُ مَسْكِبَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيْدِيهِ بِجُنُودِ لَمْ تَرُوهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ.^(۸۴)

(اگر یاری نکنید او را . پس یاری کرد خدا او را . وقتیکه کافران او را بیرون کردند ، وقتیکه در غار بودند ، او دویم از دو بود . وقتیکه او می گفت با یار خود ، غم غور ، خدا باماست . خدا بر او نازل کرد آرامش را و تقویت کرد باشکرهایکه تمی دیدید او را . عقوبت کرد کافران را که جزای کافران هیین است).

این آیات کریمه بم های اتمی ست برای شیعه و حامیان ایشان

۸۳- سوره النور ، آیت ۵۰ .

۸۴- سوره التوبه ، آیت ۴۰ .

در مقابل این آیات واضح و سر شکننده ممکن نبست که ابوبکر^{رض} و عمر^{رض} و عثمان^{رض} و برادران شان صحابه رسول را تکفیر کنند. پس می خواهند خلاص شوند ازین تنگنای با قول تغییر و تعریف قرآن و تأویل باطل که دل و عقل ازان متفرق می شود. حق این است که بنای عقیده ایشان استوار نیست مگر بتکفیر صحابه عموماً و خلافی راشدین ثلثانه و دیگران که با ایشان رفاقت کردند و مساعدت نمودند، مخصوصاً، و بهمین جهت می گویند. "bastanai سه بعد از لبی همه مردم مردود شدند. ابو جعفر یکی ازدوازه امام گفت، و مؤرخ بزرگ شیعه الکشی در کتاب رجال خود نقل کرده.^(۸۵)

کشی از حمدویه روایت کرده که ایوب بن نوح از پدید بن فضل و او از ای خالد القاط و او از حمران بما نقل کرد و گفت: من بای جعفر گفتم: در تعداد کم هستیم، اگر برای خوردن بزرگرد آئیم نمی توانیم او را تمام بخوریم. گفت: آیا شما را ازین عجیب تر آگاه کنم گفتم: بیل. گفت: مهاجرین و انصار همه رفتند ما سوای سه.^(۸۶)

و دیگر همچنین دروغها و افتراهای باطلمها

این را بآن چه نسبت؟ نزد ایشان جواب آن ممکن نیست مگر اینکه انکار کنند یا تأویل کنند. می گویند: این مردم در کلام خداوندی در مدح خود اضافه نمودند و ساقط نمودند آنچه در مذمت و تکفیر و تنبیه ایشان نازل شده. چنانکه کلینی از احمد بن

۸۵- رجال الکشی، ص ۱۲، نخت عنوان سلطان الفارسی: طبع کربلا، عراقی.

۸۶- رجال الکشی، ص ۱۷، ایضاً.

مهد بن ابی نصر روایت کرده : پیش ابوالحسن مصحفی را آوردند گفت : نگاه کنید . من آنرا باز کردم و «لم یکن الذين کفروا» خواندم و اسمای هفتاد کس از قریش را یافتم با اسمای پدران ایشان .^(۸۳)

پیشتر ازین روایت شیعی را متذکر شدیم . علی قرآن را پیش مهاجرین و انصار آورد . چون ابوبکر آنرا باز کرد ، در اول صفحه فضیحت مهاجرین و انصار درج بود . پس ابوبکر آنرا به علی پس داد و گفت : ما احتیاج باین نداریم .^(۸۴)

ملا مهد تقی الکشانی در کتاب خود بعنوان «هداية الطالبين» می‌نویسد : عثمان حکم کرد زید بن ثابت را که دوست خودش و دشمن علی بود ، بجمع کردن قرآن و او مناقب اهل بیت و مذمت دشمنان آن را از او انداخت و ابن قرآنی که حالا در میان مردم است و مشهور بقرآن عثمان است ، نسخه ایست که ازان برداشته اند .^(۸۵) یکی از کبار شیعه ملقیه بشیخ الاسلام و خاتمه المجتهدین ملا مهد باقر مجلسی می‌نویسد : بتحقیق منافقان خلافت علی را غصب نمودند و با خلیفه این چنین رفتار نمودند و خلیفه ثانی یعنی کتاب الله را پاره پاره کردند .^(۸۶)

او در کتاب دیگر صراحت می‌کند : عثمان از قرآن سه چیز

۸۷- الکاف فی الاصول ، کتاب فضل القرآن ، باب النوادر ، ص ۶۲۹ ، ج ۲ ، طبع تهران ، هن ۴۷۰ ، ج ۱ ، طبع هند .

۸۸- مقال اول را به بینید بر روایت طبری در احتجاج ، ص ۸۶ تا ۸۸ .

۸۹- هداية الطالبين ، ص ۳۶۸ ، طبع ایران ۵۱۲۸۲ .

۹۰- حیات القلوب ، باب حجه الوداع ، شماره ۴۹ ، ص ۶۸۱ ، ج ۱ ، طبع نواکشور (هند) .

را حذف کرد . مناقب امیر المؤمنین علی و اهل بیت و ذم قریش و خلفای ثلاثة مثل آیة "باليهتی لم اخنذ ابا بکر خلیلاً" .^(۱)

سوم - چون شیعه می خواستند از مرتبه والای صحابه رسول انکار کنند که خدا در کلام خود مدح و ستایشان کرده است .، بو خود قرار دادند تا چیزی ازین کلام مسیحیان را قبول نکنند که به سعی های صحابه مخصوصاً ابا بکر و عمر و عثمان محفوظ شده است . قرآن از حکم صدیق و اشارت فاروق جمع آوری شد و این کار بتکمیل رسید در عهد مبارک عثمان . و این فضیلت بزرگی را فائل آمدند . و ایشان از خدای متعال جزای عظیم خواهند یافت . چون شیعه دیدند که خدا قرآن از دست خلفای ثلاثة محفوظ کرده است و این اسامن حقیقی اسلام است و اینان با این فضیلت مخصوصیت یافته اند ، ایشان انتقام کشیدند و از کینه که دلمهای شان را خورد و از بغضی که خواهایشان را حرام کرده ، برای انهدام این اصل و اساس گوشیدند . میسم البحرانی در ذکرده طعن بر ذی النورین که شیعه بر این خلیفة را شد می گفتند ، بیان کرده : طعن هفتم : او قرآن را بقراءة زید بن ثابت جمع آوری نمود و دیگر مصاحف را بسوزانید و باطل گردانید آنرا که در بودن قرآن منزل شک نبود .^(۲) مقصود ایشان از تشنیع و تعریض خلفاء نیز این بود . می گفتند که چون اینان حق خلافت و امامت علی و اولاد او را غصب کردند و نصوص صریح در قرآن یافتند که بر ایشان طعن می کرد ، ایشان آنرا از قرآن ساقط گردند و حذف نمودند .، زیرا که آیات

۹۱- تذكرة الانہد ، ص ۶ (قلی) .

۹۲- شرح نهج البلاغت ، ص ۱ ، ج ۱۱ ایران .

بسیار برع حق خلافت علی و اولاد او دلالت می کرد (بگمان ایشان) . زیرا که ایشان نمی خواستند که آیتی در قرآن بماند که بر بداندیشی ایشان تنبیه می کنند . بهمن جمیت آیاتی را می آرند که از خود جعل کرده‌اند ، مثلاً که بی در «کفی» از ابی حمزه روایت کرده که او از ابی جعفر نقل کرد . جبرئیل ابن آیت را این طور آورد :

”إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا أَلِّيْلَ مُحَمَّدَ حَقَّهُمْ لَمْ يَكُنْ اللَّهُ لِيغْفِرُ لَهُمْ وَلَا يَغْفِرُ لَهُمْ ضَرِيقًا إِلَّا طَرِيقٌ جَهَنَّمُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبْدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا“^(۳)

او نیز از ابی حمزه روایت کرده که ابی جعفر گفت : جبرئیل امین آیت را این طور بر بهر سَلَّمَ نازل کرد :

”فَبَدَلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَلِّيْلَ مُحَمَّدَ حَقَّهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الذِّي قَبْلَهُمْ فَانْزَلَ عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا أَلِّيْلَ مُحَمَّدَ حَقَّهُمْ رِجْزًا مِّن السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُدُونَ“^(۴)

قمی تحت قول خدا ذکر کرده و از ابی عبدالله روایت کرد که این درباره معاوبه و بنی امیه و شرکاء و پیشوایان او نازل شده :

”ولو ترى إِذ الظالمون أَلِّيْلَ مُحَمَّدَ حَقَّهُمْ فِي غُمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسْطُوا إِبْدِيْلَهُمْ، اخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ إِلَيْوْمٍ تَجْزُونُ عَذَابَ

۹۳- کتاب نجۃ من الکافی ، باب فیه نکت و نتف ، ص ۲۴۴ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۲۷۸ ، طبع هند .

۹۴- ایضاً ، ص ۴۲۴ ، ج ۱ ، تهران ، ص ۲۶۷ ، طبع هند (سورۃ الانعام) .

الهون“.^(۹۰)

او در آخر سوره الشعراه گفت : بعد خدا آل مهد و شیعه
هدایت یافته را ذکر نموده و گفته :

”إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَأَنْصَرُوا
مِنْ بَعْدِ ظُلْمٍ“ .

بعد دشمنان او و ستم های ایشان را ذکر کرده و گفته :

”وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ قَلَمُوا آَلَ مُحَمَّدَ حَقَّهُمْ أَيْ مُنْقَلِبٍ يَنْقَلِبُونَ“.

خدا این طور نازل فرمود .^(۹۱)

کلمات ”آل پژیر جهنم“ درین روایات بر خدای متعال بهتان عظیم و یکی از دروغهای شیعه است . در آخر ما روایت طویل را می آزم که طبرسی در ”احتیاج“ نقل کرده و بگاه شیعه همه وجود را بیان کرده . پس طبرسی بیان می کند : ”یکی از زنادقه از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب چند سوال کرد و او در جواب گفت : در قرآن که مراد از منافقین ارباب جنایت می باشد ، فعل خدای متعال نیست بلکه فعل تغییر کنندگان است که قرآن را پاره پاره کرده و دنیا را با دین عوض گرفته و قصه های تغییر کنندگان را خود خدا چنان تعریف نموده امت :

الذين يكتبون الكتاب بآيد بهم ثم يقولون هذا من عند الله
ليشرعوا به ئماناً قليلاً .

”آذن که می نویسند کتاب را بدسته ایشان ، پس می گویند

۹۰- تفسیر التمی ، ص ۲۱۱ ، ج ۱ ، طبع بخط .

۹۱- تفسیر التمی ، ص ۱۲۵ ، ج ۲ ، آخر سوره الشعراه .

این از خدمت، بگیرند ازان بهای اندک را”。 و قول اوست: ”وَإِنْ
مِنْهُمْ لَفَرِيَّةٌ لِوَنْ السَّنَنَمْ بِالْكِتَابِ“.

”ازیشان چندی می باستند که می پیچند زبانهای خود را بکتاب“.

و قول اوست :

”أَذِبَّيْتُونَ مَا لَا يَرْضِي مِنَ الْقَوْلِ بَعْدَ فَقْدِ الرَّسُولِ . . .“

”وقتی که در شب تدبیر می کنند آنچه را نمی هستند از گفتار.
بعد از وفات رسول ﷺ، اینان باطل را اثبات می نمودند چنانکه
بعد مرگ موسی و عیسی، یهود و نصاری تورات و انجیل را تغییر
می کردند و کسان را از جایهایشان تحریف می کردند، چنانکه خدا
بقول خود تصدیق نموده :“

”بِرِيدُونَ أَنْ يَنْلَمُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ إِلَّا أَنْ يَمْ نُورَهُ“.

(می خواهند که نور خداوندی را باهنگی شان خاموش کنند
و ابا دارد خدا سگر آنکه تمام کنند نور خود را) یعنی اثبات می
کنند در کتاب آنچه خدا نگذته تا حق را درباره خلیفه پوشیده
دارند. خدا دلهمایشان را کور کرد تا اینکه در انجا گذاشتند آنرا
که دلانت می کرد به حدوث و تحریف که دران کرده بودند و آشکار
کرد مکر و فریب شان را و پنهان کرد آنچه آموخته بودند ازان.
وبهمن جهت خدا با ایشان گفت :

”لَمْ تُلْبِسُ الْحَقَّ بِالْبَاعْلَ“.

(پوشید حق را بیاعل). و درباره ایشان مثلی آورد بقول خود :

”فَلَمَّا زَرَدَ فِي ذَهَبٍ جَفَا، وَمَا مَا يَنْفَعُ النَّاسُ فَيُمْكَثُ فِي الْأَرْضِ“.

(پس اما کنف می رود انداخته شده و اما آنچه نفع می دهد مردم را
پس دیر می نماید در زمین). مراد از زرد اینجا کلام ملحدين است

که در قرآن درج نموده اند و آن وقت تحمیل متشر و باطل و معدوم می شود و آنچه نافع مردم است وحی حقیقی است که باطل نمی تواند از پس و پیش اندرونش داخل شود . دلها این را قبول می کنند و اینجا مراد از ارض محل علم و قرار است . از روی تقيه روا نمی دارند که ناسهای تبدیل کنندگان را بعنده یا نشان زنند آن آیات را که خود شان در کتاب افزوده اند و از خود ثبت نموده اند ، زیرا که این لازم بود برای تقویت دلائل بیدینان و گروها که از قبله ما انحراف ورزیده اند .

اما درباره ناشناختن معنای قول خداوندی :

”فَإِنْ خَفْتُمُ الْأَنْوَارَ فَلَا تَنْقِطُوا فِي الْبَيْتَمِ فَإِنَّكُمْ حِلْوَةٌ مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النَّاسِ“.

نكاح زنان عدل را درباره يتامی بمعظما نمی اندزاد و تمام زنان يتامی نمی باشند ، چنانکه پیشتر تذکر نمودیم . ایشان قائل هستند که میان ”فی اليتامی“ و نکاح النساء کلمه منافقین اسقاط شده و می گویند که غالب یک سوم قرآن شامل خطاب ها و قصص می باشد . این و مثیل آن دیگر بر اریاب فکرو نظر منکشف کرد اخبار منافقین را که دران بود . منکران دین و گروهای مخالف اسلام راهی یافتند برای کینه خلاف قرآن . اگر من شرح دهم آنچه ماقط شد و تحریف شد و تبدیل شد ، سخن بطول می کشد و ظاهر شود آنچه برای اظهار منتبت اولیاه و مذمت اعداء از روی تقيه مخفی داشتند . هرچه از نوع خطاب ذکر شده دال امت بر زشت و هیبتاک گردانیدن نبی و اولاد او . این عیبتاک گردانیدن و سرزنش کردن نبی موجود

است با وجودیکه خدا او را بر تمام انبیاء فضیلت داده است . بتحقیق خدای بزرگ و برتر برای هر نبی دشمنی از مشر کین ایجاد کرد ، چنانکه در کتاب خود گفته . طبق جلالت نبی ما نزد پروردگار دشمن او نیز در نفاق و دشمنی سخت محنت کشید و برای تکذیب نبوت او مشقت کرد و می کرد تا او را مبتلای مختیها کند و بشکند آنرا که او امتوار کرد و کوشش کرد و حیات نمود آن کس را بر کفر و عناد و نفاق و بیدپنی او برای ابطال دعوت و تغییر ملت و مخالفت میست . از تمام مکرهای او بدترین این بود که متفرق کنند مردم را از دوستی و محبت که او توصیه نمود . دور کنند و هاز کشد ایشان را ازو و انگیزد ایشان را برای عداوت شن و تغییر کنند کتاب را که باو فرماده شد و ماقط کنند ازان شرف بزرگان و کفر کافران و ذکر او که در ظلم و بغاوت و شرک موافقت کرد . خدا از کارهای شان آگاه است . همین جهت گفت :

”ان الذين يلحدون في آياتنا لا يخفون علينا“.

(آنانکه میل بباطل می کنند در آیات ما بر ما پوشیده است) .

و گفت :

”يريدون ان يدلوا كلام الله“.

(می خواهند کلام خداوندی را تبدیل کنند) . چون آگاه می باشند بر آنجه خدا از اسمای حق و باطل بیان نموده است و ظاهر کرده است عهد و پیمان را که شکسته اند ، گفته اند : ما را ازان هیچ فائده

نیست . ما ازو بی نیاز هستیم با چیزیکه نزد خود مان امت و چنانکه خدا گفت :

”فَبِذُوهُ وَرَاءَ ظَهْوَرِهِمْ وَاَشْتَرُوا بِهِ ثُمَّاً قَلِيلًا فَبِئْسٌ مَا يَشْتَرُونَ“ .
(پس آن‌اختند پس پشتیشان و عوض گرفتند بآن جهای انک و پس به است آنچه عوض سی گیرند) . پس برای دور کردن افطرار مسائل را داخل کردند که تأثیل آنها را تهی دانستند . از خونشان قرآن را جمع کردند و تأثیف و تضمین کردند که برآن متونهای کفرشان ایستاده است . منادی ایشان فرباد زد تا شرکس که چیزی از قرآن دارد ، بیارد . ایشان کار این نظم و تأثیف را به بعضی از موافقین خود مپرداشت که با اولیاء الله عداوت داشتند . ایشان به بسند خاطر خود تأثیف کردند که دال است بر حرف تمیز و افترایشان . آنان هرچه در موافقت ایشان بود ، ترک کردند و هر چه دال بر نفرت و کرامت او بود ، اشافه کردند . خدا می دانست که این صور بظهور خواهد آمد . او گفت :

”ذَلِكَ مِلْعُونٌ مِّنِ الْعِلْمِ“ .

(آنست منتهای رسیدن شان از دانش) . بوای اهل بصیرت عیوب و افترایه ایشان منکشف شد . او در کتاب خود بروز داد آن عیوب را که بیدینان به نبی منسوب کردند . بهمین جمیعت گفت :

”يَقُولُونَ مُنْكِرًا مِّنَ النَّوْءِ وَزُورًا“ .^(۱۷)

ایشان می گویند گفتار ذات‌سندیده و دروغی .

چهارم - شیخه بهمین اخراج مذکوره فائل به تحریف قرآن

می باشند ولی غرض دیگر هم دارند و این اباحت و عدم تقدیم با حکام است . در این حالی که تحریف و تغییر در قرآن با ابهات رسیده است ، عمل به فرامین الهی ممکن نیست و تمکن با اسرار و اجتناب از نواهی نیز ممکن نیست زیرا که در آیت و آدم و حرف احتمال تغییر و تحریف موجود است و از همین جهت از حدود شرعی خارج شدن و در پنهان این عقیده بمر بردن و نفع اندوختن آسان است و همین جهت اکثر شیعه اعتقاد دارند که ماد امیکه ایشان داخل مذهب شیعه می باشند ، مرتكب فمیق و فجور و عصیان نمی شوند . ایشان مسامع سوگواری حسین بن علی برپا می کنند و اصحاب جد او (رسول خدا عزیز) را دشمن می دهند . دیشان فقط حب علی و اولاد اوست و برای این احادیث و روایات را جعل کرده اند چنانکه کیفی در کافی نقل کرده است : یزید بن معاویه^(۴۸) از ابو جعفر روایت می کند که گفت : مساوی حب علی دینی نیست . شخصی نزد نبی کریم عزیز آمد و گفت : ای رسول خدا عزیز ، من نماز گزاران را دوست دارم و خود نماز نمی گزارم . من روزه داران را دوست دارم و خود روزه نمی دارم . رسول خدا عزیز گفت : شما با او هستید که دوست دارید .^(۴۹) و این است اسباب که ایشان را با این اقوال باطن کشیده است .

دلائل بر عدم تحریف قرآن و ابرادات شیعه هرآن

همه کسان می دانند که همه چیز که شیعه می آرند ، دروغ

۹۸- این یزید بن معاویه نوه ای سفیان نیست بلکه او نوه عباس صاحب علم است .

۹۹- کتاب الروضة من النكاث ف الفروع ، ج ۸ .

و افترا و بہتان است . مسیحان تماماً ، ماسوای شیعه اعتقاد دارند که نقطه نقطه ، حرکت حرکت و کامه کامه قرآن از تغییر و تبدیل و حذف و اسقاط محفوظ است . و انکار ازین گونی انکار از آفتاب است که طلوع شده باشد و آنکس که از طلوع آفتاب انکار می کند ، باید چشمها و ذهن خود را معالجه کند . دلایل بر حفظ و صیانت قرآن کریم از هر نوع تغییر و تحریف و حذف و اضافه براهینی است مبنی بر عقل و روایت متواتر که برآن هیچ ایرادی ممکن نیست .

دلیل قطعی درین خصوص خود قول خدای پاک و بزرگ است :

”لا ياتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه“.

(نمی آید باطل از پس و پیش) و :

”أنا نحن نزلنا الذكر وإنما له الحافظون“.

(ما این ذکر را نازل کردیم و بی شک خودمان محافظ آن می باشیم) این دو آیت صحیح است ، هیچ پیچیدگی و اشکالی ندارد و لیکن شیعه این آیات را روایت می کنند و لیکن تأویل می کنند که صریحاً باطل است .^(۱۰۰) عالم شیعی می گوید که قول خداوندی :

”لا ياتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه“.

دلالت می کند بخلاف ادعایشان در عدم تحریف قرآن و قول خداوندی :

”أنا نحن نزلنا الذكر وإنما له الحافظون“.

۱۰۰- نمی دانم لفظ الله عالی چه طور می گوید که شیعه در تحریف قرآن اعتقاد ندارند ، با وجودیکه گفتند آنچه نقل کردیم .

دلالت کند بر قرآنیست که نزد مامت و نزد ائمه محفوظ است و معنای لعاظفون ، احتمال معنای عالموں دارد . واینکه می گویند که قرآنیکه نزد مامت نیز از نقصان و زبادت محفوظ است ، مصداق این آیت نیست .^(۱۰۱)

و از همین نوع قولیست از عالم ایسرانی علی اصغر البرجردی که کتابی تألیف نمود در غمبد مهد شاه قاجار تا بتقاضای شیعه مسیحیان عقاید شیعی را بیان کند . او در آن کتاب گفتند : "لازم است که اعتقاد دارید که در قرآن اصلی هیچ تغیر و تحریف واقع نشده بلکه تحریفی واقع شده در قرآنی که منافقان تألیف نمودند و قرآن اصلی حقیقی نزد امام عصر (مهدی الموعود) موجود است . خدا ظهور آنرا بتعجیل آرد .^(۱۰۲)

عالم شیعی هندی گفت : معنای 'حفظ القرآن' در قول خداوندی حفظ آنست در لوح محفوظ چنانکه در کلام او آمده : "بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ" .^(۱۰۳) و ایشان درین خصوص نصوص بسیار دارند . هر کس که بستگی اندک بقرآن مجید دارد ، رکاکت این تاویلات فاسد و جوابهای باطل را می شناسد .

اول : اگر می گویند که قرآن محفوظ نزد امام است ولی از حفظ و میان آن چه فائده ! زیرا که از عدم موجود امام ، قرآن

۱۰۱- منبع الحیاة از نعمت الله العجزائی ، منقول از الاصفاف از ابوالحنی
علی الائی ، ص ۱۵ ، ضمیح مطبع ائمۃ عشری ۱۴۱۶ هـ .

۱۰۲- عقاوید الشیخه ، ص ۲۷ ، طبع ایران .

۱۰۳- موعظة تحریف القرآن ، از سید علی الحائری لاہوری ، مرتبه
سید مهدی رضی الشیعی (اردو) ، ص ۴۸ ، مطبع لاہور ۱۹۲۳ م .

از تحریف و تغییر غیر محفوظ می باشد گویا درین صورت هدایت کننده برای مؤمنان موجود نیست و برای اعتقادات و عبادات و معاملات و اجکام دیگر هیچ اعتهادی برآن نتوان کرد . نیز قرآن اساس و بنای اسلام است . آیا ممکن است اسلام بدون اساس باقی باشد و مردم مسئول اعماق خود شان نباشند زیرا که او موجود نیست که تراه نجات هدایت می کند و شریعت تعطیل می باشد تا وقتیکه دستورش وجود ندارد و بعد بعثت پنهان عیش قرآن هرگز نمی تواند ذکر للعالمین بشود بلکه ذکر می باشد بعد ظهور مهدی موهوم دران حالیکه جای و ساعت خروج و ظهور معلوم نیست .

دوم : کسیکه می گوید :

”أنه محفوظ في اللوح محفوظ“.

جوایش ایست . هیچ فضیلت قرآن را بر دیگری نمی باشد زیرا که توراه و انجیل و دیگر صحابیت نزد خدا در لوح محفوظ می باشند .

سوم : این آیت صراحت می کند که حفظ آن بعد از نزول می باشد ، چنانکه خدای بزرگ و برتر گفته :

”إنا نزلنا الذكر وإننا له الحافظون“.

بدیهی است که قبل از نزول وحی تحریف واقع نمی شود و لیکن شیوه ها از روی کینه ایشان به اسلام و مسلمانان و رؤسای شان ، پیروای این امتدال ندارند و به آقوال پناه می جویند که عتل را کچ می کند و فهم را بغارت می دهد .

چنانکه آنجامست دلایل نقی بسیار از قرآن و مفت که دال است بر عدم تحریف و تغییر در قرآن ، هم اینجامست دلایل غتی

بی شمار که از روی آن هر صاحب حق و شعور عدم تحریف را
قبول می کند، زیرا که از گروهی به گروهی منتقل شده است
 بواسطه تحریر و بواسطه مینه بسینه. و در این زمان نساد و والیاد
 میلیونها از مردم هستند که قرآن کریم کامل را در مینه ها محفوظ
 دارند و در تنه قلب حفظ کرده اند و مشاهده می کنند در تراویح
 رمضان که قراء و حفاظ قرآن با مردم نهاد می کنند و قرآن
 می خوانند و در دوران قرأت نقطه ای و حری و کامه ای را بخطا
 نمی خوانند و اگر کسی بخط می اند از مامعنین فوراً تصحیح می
 کند و بهمین معنی شاعی گفت: خدا برای حفظ قرآن این قدر
 اهتمام کرده است که اگر اخافه حری باش کرده شود هزارها
 کودکان می توانند آنرا اخراج کنند؛ گذشته از قرای بزرگ .^(۱۰۶)

درین خصوص سزاوار ذکر است که در استان پنجاب
(پاکستان) در شهرهای گجرات و جہلم هیچ قریه و دهکده نیست
 که در ان شخصی نباشد که قرآن از حفظ نداشته باشد و عده مکنه
 آن بالغ بیهار صد هزار است و این در زمان ما مت و در آن
 زمان خیر حتماً خوب تر ازین بوده است .

چرا منکر تحریف می باشند

آیا بعد ازین ممکن است که کسی گوید که شیوه در تحریف
 و تغیییں قرآن اعتقاد ندارند . بل . بعضی از اعیان شیعه که اخمار
 دارند که این قرآن را غیر محرف و غیر منیر و غیر مذوف می دانند
 و ازین است . بن علی بن ہابویه القعی ملقب به صدق (م ۴۳۸۱)

مؤلف کتاب "من لا يحضره الفقيه". واو در چهار قرن اول شخصی بوده است از شیعه که قائل بعدم تحریف قرآن است و گرنه تا قرن چهارم و بعد از گذشت نصف اول از این قرن نیز در شیعه متقدیین هیچ کس را نمی یابیم بشمول دوازده امام که گفته باشد یا اشاره کردۀ باشد بعدم تحریف قرآن . بر عکس آن صدھا نصوص واضح و صریح می یابیم در وقوع حذف و نقص و زیادت در قرآن .

آیا در جهان ، بلی در تمام عالم کسی هست از علماء و اکابر شیعه که این دعوت مبارزه را قبول کند و از کتب خود پایهات رساند که کسی از ایشان در چهار قرن اول بوده که قائل بعدم تحریف بود و اظهار آن کرد ؟ نخیر . هیچ کس نیست که دعوت مبارزه را قبول کند (۱۰۵)

مقصود این است که پنای عقیده شیعه که نهاده اند ، فقط بر دروغ استوار شده چنانکه پیشتر تذکر دادیم . ایشان مجبورند تا عقاید ضعیف را رواج دهند ، زیرا که ایشان برآن قرآن عقیده ندارند که اساس مذهب ایشان را منهدم می کند و گرنه معتقداتشان که در اسلام داخل نموده اند ، در هوا پراگفته بشود و رایگان بروند .

درین خصوص بتفصیل خواهیم گفت تا بر قاری و بحث کننده فاهر شود که بعد از گذشت قرن سوم و نصفی از چهارم در منبع

۱۰۵- حتی صاف در کتاب خود "مع الخطیب" اظهار ندارد که ایشان هاین قرآن اعتقاد دارند مگر اینکه هیارت این بایویه را نقل کرده است و نتوانسته است برای اثبات ادعاه یا در رد خطیب از قول متقدیین یا ائمه معصومین نمسک کند .

بعضی شیعه چرا تغییر رخ داد . از احادیث و روایات صحیح مستند و از اقوال مفسرین و علماء و آنها ایشان واضح است که ایشان اعتقاد دارند که قرآنیکه نزد مردم موجود است ، از کمی و بیشی خالی نیست و قرآن صحیح نزد مهدی موعود ایشان محفوظ است .

در قرن چهارم هجری محمد بن علی بن بابویه قمی در دنیا قدم نهاد و دید که مردم بر شیعه قهر می کنند و بر عقیده عدم تحفظ قرآن ازیشان نفرت می کنند و اعتراض می کنند که اگر قولشان درست است بر اسلام و دعوت آن عمل ممکن نیست و نیز تمسک بهذهب شیعه چگونه ممکن است زیرا که رسول خدا علیه السلام حکم داد بتمسک تقلیل بعنی قرآن و اهل بیت ، بزعم ایشان .^(۱۰۶) در حالیکه شما نمی توانید "نقل اکبر" بعنی قرآن را با ثبات رسانید ، چگونه می توانید ثقل اصغر ، را با ثبات رسانید و با وابسته باشد .

چون این تنقید را دید ، پناه جست باین قول "اعتقاد ما این است که قرآنیکه خدا بر محمد علیه السلام نازل کرد ، در دو کتاب کتاب محفوظ است و آنچه پیش مردم است ، بیشتر ازان نیست ، تا آنکس که کلمه 'اکثر من ذلك' بما نسبت می دهد ، دروغ گوست" .^(۱۰۷)

سید مرتضی ملقب به علم المهدی (م - ۴۳۶ھ) اتباع او کرد و مفسر شیعی ابو علی الطبرسی از او نقل کرد و گفت :

۱۰۶- معنای این حدیث و مرتبه آن در جای دیگر مفصلًا بیان کرده ایم.

۱۰۷- الاعتقادات از این بابویه انتمی ، باب الاعتقاد فی مبلغ القرآن ،

مردم بر بطلان این قول اتفاق دارند که در قرآن اضافه شد. و قومی از اصحاب ما روایت کرده که در قرآن کمی واقع شده و گروهی از فرته های عامه می گویند که در قرآن تغییر و کمی واقع شده ولیکن از روی مذهب اصحاب ما صحیح بر خلاف این است. و مرتضی درین خصوص باوکمک کرده.^(۱۰۸)

ابو جعفر طوسی (م - ۵۴۶^{هـ}) مثل این دو رفتار کرد و در تفسیر خود "التبیان" گفت: گفتنگو در کمی و بیشی قرآن مناسب ندارد. از نبی کریم ﷺ روایتی آمده که هیچ کس آنرا رد نکرده و آن ایست: من برای شما ثقلین پس می گذارم. اگر آنها را محکم بگیرید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب الله و خانواده من یعنی اهل بیت من و این دلالت می کند که آن در همه عصرها موجود بود، زیرا که جائز نیست که حکم به تمسمک بآن چیز گفند که تمسمک بآن ممکن نباشد.^(۱۰۹)

چهارم ایشان ابو علی الطبری مفسر شیعی (م - ۵۴۸^{هـ}) است که قول او در تفسیر "جمع البیان" گذشت.

فقط این چهار کس می باشند در قرن چهارم تا قرن ششم که قائل بعدم تحریف قرآن هستند. هیچ عالم از علمای شیعه نمی تواند بثبوت رساند که در سه قرن کسی دیگر باشد که بقولشان موافقت داشته باشد. عالم شیعی میرزا حسین تقی الدوری طبری (م - ۱۲۳۵^{هـ}) درین خصوص میگوید: تمام قرآن که بر رسول ما نازل شد و نزد

۱۰۸- تفسیر جمع البیان، ص ۵، ج ۱، طبع ایران ۱۴۲۸، ۱۰۹- التبیان، ص ۳، ج ۱، طبع نجف و تفسیر الصافی، ص ۱۵۰.

مردم در دو کنار کتاب موجود است، منزه از تغییر و نقصان است. صدوق و سید مرتضی و شیخ الطائفه (طوسی) (در تبیان) باین عقیده موافقت دارند و در قدماء هیچ کس بازان موافق نیست تا ابو علی طبرسی. مخالفت این عقیده فقط بتوسط این چهار بزرگ شناخته شد.^(۱۱۰)

این چهار کس نیز از تحریف انکار می‌کنند و اظهار این عقیده می‌کنند بر بنای احترام از صعن مردم و خلاص از ایرادات معتبرین و این مبنی است بر تقدیم و نقاق که اسمون دینشان است.^(۱۱۱) برای ایشان مزاوار نیست که از تحریف انکار کنند و مذهب شیعه منهدم کنند و مثل ریزهای خاک پراکنده شوند.

اول: روایاتی که از تحریف آگه می‌کنند، نزد شیعه روایات متواتر است چنانکه سید نعمت الله انجزائی^۱ محدث شیعه در کتاب خود "الأنوار" گفته و سید تقی النوری از او اقل کرده که مفهومش اینست: بتحقیق اصحاب بر صحبت آن روایات متواتر اتفاق دارند که دال است بر صراحت وقوع تحریف در قرآن.^(۱۱۲)

نیز ازو نقل کرده: روایاتیکه دال بر این عقیده است، افزون از دو صد حدیث می‌باشد و گروهی از علماء مثل مجید و محقق داماد و علامه مجلسی وغیرهم ادعای استئضه می‌کنند.

۱۱۰- فصل الخطاب، ص ۴۴، طبع ایران.

۱۱۱- بحث منفصل در جای دیگر می‌آید.

۱۱۲- فصل الخطاب فی الثبات تحریف کتاب رب الارباب از نوری طبرسی، ص ۳۰، طبع ایران.

بلکه شیخ (ابو جعفر الطووسی) در "تبیان" کثرت آنها بصراحت گفته، بلکه گروهی بر تواتر آنها ادعاه می‌کنند . . . او بیان خود را ادامه می‌دهد: پذانید این روایات از کتب معتبر منقولست که نزد اصحاب ما برای اثبات احکام شرعی و آثار نبوی معتمد می‌باشد.^(۱۳)

انکار این روایات مستلزم انکار آن روایات است که نزد ایشان مسأله امامت و خلافت را بلا فصل به علی و اولاد او باثبات می‌رساند، زیرا که این روایات بیشتر از روایات تحریف نیست. علامه شیعه ملا باقر مجلسی درین خصوص وضاحت کرده است بقول خود: بنظر من احادیث درین خصوص تواتر معنی دارد. از بر انداختن این همه، تماماً اعتقاد بر احادیث ازین میرود بلکه به گمان من احادیث در این خصوص کمتر از احادیث درباره امامت نیست. هس چه طور می‌توانند این را از روی حدیث باثبات رسانند.^(۱۴)

دوم: بنای مذهب شیعه بر اقوال و آرای ائمه می‌باشد و از اقوال و آرایشان باثبات وسانده این که ایشان قرآن موجود را کاملاً محفوظ نمی‌دانند باستثنای آن چهار کس که بظاهر انکار تحریف می‌کنند ولی از اقوال ائمه مندی و شهادتی نمی‌آرند و آنانکه بتحریف قائل‌اند، بنیاد عقیده خودشان را بر احادیث صحیح و معتمد می‌نهند که مروی از دوازده امام است.

سوم: هیچ یک ازین چهار کس که قائل بعدم تحریف‌اند،

۱۱۳- فصل الخطاب، ص ۲۲۷ .

۱۱۴- منقول از فصل الخطاب .

در زمانه دوازده امام نبوده است ولی متقدمین قائل و معتقد تحریف در زمانهای ائمه بوده اند. با ایشان مجالست و رفاقت داشته اند. پس ایشان تماز گزارده اند. کلام ایشان را شنیده و استفاده کرده اند.

چهارم: کتابهای که در آن اخبار و احادیث تحریف و تغییر روایت شده، نزد شیعه معتبر و معتمد می باشد. بعضی ازین کتب به ائمه معصومین تقدیم شد و ایشان رضایت خود شان را ابراز نمودند مثل الکافی از کلینی و تفسیر قمی و غیرها.

پنجم: یکی از عجائب ابن است که این چهار کس که بظاهر از تحریف انکار می کنند، در کتابهای خود، روایات و احادیث از ائمه وغیرهم می آرند که دال بر تحریف است و بر رواة و اسناد آنها اعتراض ندارند. مثلاً ابن بابویه قمی می گوید: آنکس که قول تعریف را بنا منسوب می کند، دروغ گومست. و لیکن او خود در "كتاب الخصال" حدیث مستند و متصل می آرد: محمد بن عمر الحافظ بغدادی معروف بمحصانی بنا روایت کرد و او از عبدالله بن بشیر و او از حسن بن یرقان المرادی و او از ابوهکر بن عیاش الاجلوع و او از ابی الزبیر و او از جابر نقل کرد و گفت: من رسول خدا ^{علیه السلام} را شنیدم که می گفت: در روز قیامت سه چیز می آید شکایت کنان: قرآن و مسجد و خانواده ما. قرآن خواهد گفت: ای رب، مرا سوختند و پاره پاره کردند.^(۱۱۵) ابو علی الطبری خود بشدت انکار تحریف می کند و خود در

۱۱۵- الخصال از ابن بابویه قمی، ص ۸۳، طبع ایران ۱۳۰۲.

تفسیر خود احادیث را می آرد و برآن اعتاد کند و آن دال است که تحریف واقع شده مثلاً در سورة النساء بر روایتی اعتاد می کند که از آیت النکاح ، کلمه "إلى أجل مسمى" ، حذف شده است . می گوید : از گروهی از میجابه یعنی ابی بن کعب ، عبدالله بن عبام ، عبدالله بن مسعود روایت می کند که ایشان آیت را این طور می خواندند :

"فَمَا أَسْتَمْعُ بِهِ مِنْهُ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمٍ فَأَتُوهُنَّ أَجْوَرَهُنَّ".

و نزد ایشان مراد این کلمات صریحاً "متعد" است .^(۱۶)

ازین نوع مثالهای نزد ایشان بسیار است و صریحاً دلالت می کند که بعضی از ایشان که از تحریف انکار می کنند بر بنای تقیه و نفاق است تا مسلمانان را فریب دهند . معروف است که در مذهب شیعه تقیه یعنی دروغ بظاهر از اصول دین بشمار می رود ،^(۱۷) چنانکه این با بوده القمی در رساله خود "الاعتقادات" شرح می دهد : تقیه واجب است و کسیکه آنرا ترك گفت ، گویا نماز را ترك گفت . دیگر می گوید : تقیه واجب است تا وقتیکه القائم بظهور آید و هر که پیش از خروج این را ترك کرد ، او از دین خداوندی و از دین امامیه خارج شدو او با خدا و رسول و ائمه مخالفت کرد . مردم درباره تفسیر آیت :

"إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَاكُمْ".

. ۱۶- مجمع البيان از طبرسی ، ص ۳۲ ، ج ۴ ، طبع تهران ۱۳۸۴ هـ .

. ۱۷- این بحث را مستناد در باب "شیعه و دروغ" ملاحظه کنید .

از صادق رضه ہر سیدند ، گفت : یعنی آنکه بر تقهیه بیشتر عمل کرد .^(۱۱۸)

ششم : اگر قول این چهار کس را قبول کنیم ، آن روایات باطل می شود که مبتنی است بر این که فقط علی بن ابی طالب قرآن را جمع آوری کرد و به صحابه تقدیم کرد و لیکن ایشان رد کردند و گفتند : ما پاًن احتیاج نداریم . و او گفت : بعد ازین شما این را نخواهید دید تا وقتیکه از اولاد من "قائم" بظهور آید . و همین نوع روایت است در "کافی" که از جابر و او از ابی جعفر آورده : هیچ کس نتواند ادعا کند که ما مساوی اوصیاه قرآن کامل را دارد .^(۱۱۹)

آن دروغیابیها نیز باطل می شود که می گویند : صحابه مخصوصاً خلفای ثلثه در قرآن داخل کردند هر چه دران نبود و خارج کردند هر چه دران بواده در صورتیکه اعتراف دارند که صحابه سعی های بسیار نمودند در جمع آوری آن و حفظ و صیانت آن بتوفيق و عنایت خداوندی .

این عقیده شان نیز فاسد شد که ایشان اعتقاد ندارند بر آن چیز که بطريق ائمه دوازده با ایشان نرسد و این پائیات رسیده که قرآنیکه نزد ما موجود است از مصحف عثمان ذی النورین رو نویس کرده شده و جمع آوری قرآن از صدیق آغاز شده و از ذی النورین پایان رسید .

۱۱۸- الاعتقادات از صدوق ، باب التقهیه ، طبع ایران ۱۲۸۰ .

۱۱۹- کتاب الحجه من المکافی ، باب لم یجمع القرآن کله غیر امیرالملوک منین

ص ۲۲۸ ، ج ۱ طبع تهران .

و بهمین جهت متقدمین خود را ازان گروه نمی آرند و متأخرین نیز آن را قبول نمی کنند بلکه رد می کنند و بهمین علت مفسر شیعی معروف به محسن کاشی در تفسیر خود صاف، بعد از ذکر دلایل سید مرتضی، می گوید: من می گویم چنانکه اسناد بسیاری است درباره رو نویسی کردن قرآن و حفظ آن بر دست مؤمنین، همچنان روایات بی شماری هست بر تغییر آن از دست منافقان و تبدیل کنندگان وصیت و تغییر کنندگان خلافت تا شامل قرآن گرداند آنچه متضاد رای و خواهش آنانست... و اینکه او آن قائل است که قرآن در عهد نبی مجموعاً مرتب شده، محتاج بشیوت است. جمع شدن آن چه طور ممکن بود، زیرا که در اوقات مختلف اندک اندک نازل شد تا آخر عمر با تمام رسید.^(۱۰)

پکی از بزرگان شیعه هندی قول سید مرتضی را رد کرده می گوید: بی شک اتباع حق لازم است و لیکن سید علم الهدی (مرتضی) معمول نیست که واجب الاتبع باشد. اگر هم پائبات رسد که او قائل است که قرآن هیچ عیبی ندارد، باز لازم اتباع نیست و دران هیچ خوبی نیست.^(۱۱)

کاشی عبارت طوسی را نقل کرده در رد او می نویسد: می گویم در هر عصر وجود قرآن بکفایت می کند. چنانکه خدا آنرا نازل کرد و محفوظ کرد نزد اهل آن و وجود یکه با آن محتاج بودم نزد ماست. و اگر باقی آن در دسترس ما نیست در دسترس

۱۲۰- تفسیر الصافی، ص ۱۴، ج ۱، مقدمة الكتاب.

۱۲۱- ضربة حیدریه، ص ۸۱، ج ۳، طبع هند.

امام نیست .^(۲۷)

هفتم : سابقاً تذکر دادیم که همه شیعه عقیده دارند که قرآن تحریف شده و تغییر یافته است ، باستثنای چهار کس که از تحریف انکار نمی کنند و آن هم برای اغراض . یکی از آنها جلوگیری طعن است ؛ زیرا که دیدند ایشان جواب اعتراضها ندارند که دشمنان اسلام بر مسلمانان کنند . شما بکدام چیز دعوت می کنید درحال که نزد شما آن چیز نیست ؟ و اهل سنت بر ایشان طعن کنند از عدم وجود نقل اکبر ، حدیث ثقلین را چه شد ؟ بعد از انکار شریعت اسلام چه طور ادعاء به اسلام می کنید ؟

برای ایشان هیچ فرار گاه نیست مگر اینکه آن عقیده را ترک گویند که نزد تمام شیعه امامیه متفق عليه است . ما می گوییم این هم بنتظاهر است ، زیرا که ایشان اصل عقیده را پنهان دارند و گرنه قدرتی ندارند که بر این عقیده بیهوده که مذهب شیعه دارد ثبات داشته باشند و ایشان را می خواهند ازین عقیده خلاص یابند بتحریف معنی ، زیرا که در معنای قرآن چنان تأویل می کنند که از روی عقل و نقل قابل قبول نیست . ابن سید جزائری بعد از ذکر اتفاق شیعه بر تحریف ، اعتراض می کنند : آری ، درین خصوص مرتضی و صدوق و شیخ طبرسی خلاف گفته اند و داوری نموده که هر چه درمیان دو کنار مصحف موجود است ، قرآنیست نازل شده و چیزی دیگر نیست و میانه آن تحریف و تبدیل واقع نشده ، ظاهر است که این بیان برای مصالح هیچار صدور یافته و یکی

از آنهاست جلوگیری طعن . بعد ازان بقول خود بیان می کند که
بر این صلح بوده است ، بسیاری از اکابر در مؤلفات خود شان
اخبار بسیاری روایت نموده اند که متضمن وقوع ابن امور در
قرآنست و وا نموده اند که بعضی از آیات چنین بود ، بعداً چنان
تفییر یافت .^(۱۴۳)

تعلّاً اینک مردم که در خصوص قرآن اظهار موافقت می کنند
با اهل متّ و خود شان در کتابها روایات می آورند که صراحت
بتحریف و تغییر می کند در قرآن . ما قبلّاً شرح داده ایم که
ابن بابویه قمی ملقب به صدوق ، یکی از چهار ، در یکی از کتابها
«الاعتقادات» از تحریف انکار می کند و در کتاب دیگری ثابت می
کند و همچنانست ابو علی الطبرسی بظاهر اعتقاد بعدم تحریف دارد
و لیکن در تفسیر خود برآن احادیث و روایات اعتقاد می کند که
حکای از تحریف است .

و شیعه خود شان درباره تفسیر شیخ طوسی ملقب به شیخ
الصلفه گفته اند : بر تأمل کننده مخفی نیست که او در کتاب
«التبیان» ، بالمخالفان به تلطیف و مدارا رفتار می کند و این روش
تاكید می کند که بنای این کتاب پیر تقيه نهاده است چنانکه
سید جلیل علی بن طاوس در کتاب خود «معد السعد» ذکر
کرده است .^(۱۴۴)

۲۳- الانوار از مید نعمت الله الجزاری ،
۴- فصل الخطاب في آئيات تحریف کتاب رب الارباب از نوری طبرسی ،

هشتم : این چهار کس سابق الذکر در قول خود از متقدمین و آنها معمومین استناد نکرده اند و همین جهت متأخرین این را قبول نمی کنند . و این است علماء و زعماً و کبار ایشان قولشان را درباره عدم تحریف و تغییر بشدت انکار می کنند . ملا خالیل الفزوینی شارح الصحيح الکف (م - ۱۰۸۹^۶) تحت حدیث :

”أَنَّ لِقُرْآنٍ سَبْعَةَ عَشْرَ الْفَ آيَةً“.

(قرآن هنده هزار آیت دارد) می گوید : احادیث صحیح که دال بر حذف بیشتری از قرآن است . عدد آن بحدی رسیده است که انکار ممکن نیست . بعد ازین احادیث که ذکر شان گذشت ، قرآن موجود را منزل دانستن مهمل نیست و بعد از اعلام یافتن از اعمال ابی بکر و عمر و عثمان ، استدلال ایشان که قرآن به وسط صحابه و مسلمین فبط و حفظ شده ، استدلال ضعیف است .^(۱۵)

تفسیر شیعی الکاشی در مقدمه تفسیر خود می گوید : از تمام این اخبار و روایات که از طریق اهل بیت نقل شده ، ظاهر است که قرآنیکه میان ما موجود است ، تماماً آن نیست که بر پنهان نازل شده بلکه آنست که خلاف وحی است و تحریف شده و تغییر یافته است و چیزهای بسیار ازان حذف شده است مثلاً ام على در اکثر موارد ، کلمه آل پنهان بارها و اسامی المذاقین در بعضی جا و چیزهای دیگر . و قرآن بآن ترتیب نیست که خواسته خدا بود . و قول ابراهیم همین است .^(۱۶)

۱۴۵ - الصافی ، شرح انکاف فی الاصول ، کتاب فضل انقرآن ، ص ۷۵ ، ج ۸ ، طبع نولکشور (هن) فارسی .

۱۴۶ - مقدمه تفسیر المصائب ، ص ۱۴ .

و نیز می گوید : اعتقاد مشایخ ما منصوصاً ثقة الاسلام مهد این یعقوب الکلینی طاب ثراه بر تحریف و تفاصیل قرآن اعتقاد داشت زیرا که او در کتاب خود «الکافی» درین خصوص روایات آورده و در قدر آن تعریض نکرده و در اول کتاب بر معتبر بودن این روایات اشاره نموده است . همچنین است استاد او علی بن ابراهیم القعی که تفسیرش مملو ازین بیانات است . و دران غلو نیز کرده و همچنانست شیخ احمد بن ابی طالب الطبرسی قدس سره در کتاب خود «الاحتجاج» بر طریق این دو رنمه است .^(۱۷)

قدس اردبیلی عالم بزرگ شیعی گفت : عثمان (خایله راشد) عبدالله بن مسعود را بقتل رساند . بعد ازان که قرآن را که او داشت بپیر گرفت و علی آن قرامت را ناپسندید که زید بن ثابت بر حکم او ترتیب و تأثیف نموده بود . بعضی گویند که عثمان هر مردان این حکم و زیاد بن سمره را که کاتبان وی بودند ، حکم داد که طبق خواسته خود از قرآن عبدالله نقل بردارند و حذف کنند هرچه می خواهند و باقی را بشویند .^(۱۸)

و خاتمة المجتهدين ملا محمد باقر مجلسی در کتاب خود گفته :
بتتحققی خدا نازل کرد در قرآن سورة النور بن را .^(۱۹) و این است
من آن :

۱۲۷ - ایضاً ص ۱۴ .

۱۲۸ - حدیقه انشیعه از اردبیلی ، ص ۱۱۸ و ۱۱۹ طبع ایران (فارسی) .

۱۲۹ - به ثبوت رسیده است که سورة النور بن که خطیب از کتاب شیعی «دبستان المذاهب» رو نوبتی کرده ، فقط ملا معمین کشیری مؤلف این کتاب درج نکرده است بلکه علامه شیعی مجلسی نیز →

”بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . . . يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِالنُّورِ
إِذْ لَنَا هَا عَلَيْكُمْ آيَاتٍ وَيَحْذِرُ إِنَّكُمْ عَذَابٌ يُومَ عَظِيمٍ ، نُورٌ أَنَّ بَعْضَهَا
مِنْ بَعْضٍ وَإِنَّا السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِعِهْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
فِي آيَاتٍ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَعْدِ آمَنُوا بِنَفْصِهِمْ
مِثْقَلُهُمْ وَمَا عاهَدُهُمُ الرَّسُولُ عَلَيْهِ يَقْتَدِفُونَ فِي الْجَحِيمِ . ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ
وَعَصُّوا لِوَصِيِّ الرَّسُولِ أَوْ أَئْلَمُ بِسَقْوَنَ مِنْ حَمِيمٍ“.

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . . . إِنَّ رَجُلًا كَفِيلًا بِإِيمَانِهِ أَوْ رُدَدِهِ
أَوْ دُرَدِهِ ، اِيشَانِ آيَاتِهِ رَا بِشَاهِ فَرِستَادِندَ تَا تَرِسانَدَ شَاهِ رَا ازْ عَذَابِ رُوزِ
عَظِيمٍ . بَعْضُهُمْ رَا بَعْضَهُمْ رَا نُورَ مَسِيِّ رَسَانَدَهُ وَمَنْ هَسْتَ شَنُونَدَهُ
وَآگَهُ . آنَانَكَهُ ازْ رویِ آيَاتِ باخْدا وَرَسُولِ اِيفَایِ عَهْدِ مَسِيِّ كَنَنَدَهُ
برَایِ شَانِ هَسْتَ بِاَغْهَمَهُ پَرِ نَعْمَتِ . وَآنَانَكَهُ كَفَرَ كَرِدَنَدَ بَعْدَ ازْ
آورَدَنِ إِيمَانِ وَنَفْضِ عَهْدِ نَمُودَنَدَ بَا رَسُولِ ، اِندَاخْتَهِ مَسِيِّ شَونَدَهُ
بِجَهَنَّمِ . بِرِ جَانَهَایِ خَوْدَ سَتمَ كَرِدَنَدَ وَازْ وَصِيِّ رَسُولِ نَافِرَمَانِيَ كَرِدَنَدَهُ .
آنَانَ هَسْتَنَدَ كَهُ خَواهَنَدَ نَوْشِيدَ آبَ گَرمَ ازْ جَهَنَّمِ) .

بعد ازان چندی از آیات را نقل کرد و گفت: این فجوار حروف

→ موافقت نموده و در کتاب خود ذکر کرده است. پس چه می گوید لطف الله صافی که این کتاب را به شیعه منسوب نمی کنند؟
پس آیا ”ذکرِهِ الائمه“ کتاب شیعی است یا کتاب سنی؟ و آیا
محلسی از اعيان شیعه است یا خیر؟ بیخبری باهن اندازه برای
چیست؟ غالی شیعه مثل سید علی الحائری وغیره بیش از یک
مرتبه در شبه قاره هاکستان و هندوستان این سوره را چاپ
کرده اند.

از آیات قرآن را ماقط کردند و خواندند هر طور که می خواستند.^(۱۳۰)
میرزا مهدی باقر الموسوی نوشت: عثیان، عبدالله بن مسعود را
قتل رساند تا ازو مصحف را بدست آوردند و از خواهش خود
تفیر و تبدل کردند و قرآن صحیح محفوظ باقی نماند.^(۱۳۱)

حاج کریم خان الکرمانی ملقب بمرشد انام در کتاب خود
می گوید: امام المهدي، بعد از ظهور، قرآن را تلاوت خواهد
کرد و مسلمانان خواهند گفت: بخدا ابن است قرآن حقیقی که بر مهد
~~عیتیقه~~ نازل شده و ایشان تحریف و تبدیل کردند.^(۱۳۲)

مجتبه‌ند شیعی هندی صید دلدار علی ملقب باپه الله فی العالمین
می گوید: از روی احادیث که بی شک قابل اعتقاد می باشد،
تحریف در قرآن موجود واقع شده نه فقط از لحاظ کمی و بیشی
حروف بلکه از لحاظ الفاظ و ترتیب آیات نیز.^(۱۳۳)

علم شیعه دیگر صراحت می کنند: این قرآن را خلیفه سوم
ترتیب داده، لذا شیعه باین احتیاج ندارند.^(۱۳۴)

هالم شیعه میرزا نوری طبرسی کتاب بزرگ مستقلی بعنوان
”فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب“ درین موضوع
۱۳۱- تذکرة الانتماء از مجلسی نقلاً من تحفة الشیعه نور بخش
التوکلی، ص ۳۱۸، ج ۱، ضبع لاہور.

۱۳۲- بصر انجواهر از موسوی، ص ۳۹۷، طبع ایران.

۱۳۳- ارشاد اعلوم، ص ۱۲۱، ج ۲، طبع ایران (فارسی).

۱۳۴- استصصاد الافعام، ص ۱۱، ج ۱، طبع ایران.

۱۳۵- ضربة حیدریه، ص ۷۵، ج ۲، مطبع نشان مرتضوی (هند)
فارسی.

تألیف کرده و چندی از عبارات ازین کتاب درج گردید ایم . او جای دیگر گفته : کم شدن سورة غیر ممکن نیست ، مثلاً سورة العقد و سورة الخلع (۱۳۰) و سورة الولاية (۱۳۶)

ما قبل ازین عبارات متقدمین و متأخرین را درج نموده ایم و بتکرار آن فائزه نیست . خلاصه کلام اینست که همه کسان از متقدمین و متأخرین متفقند که از روی روایات ائمه مصوّبین قرآن تحریف شده و تغییر یافته و حذف شده است و بهمین مناسبت حملت شیعه می گوید و قرایات متعدده را ذکر می کند که از تواتر وحی الهی مسلم است و تماماً توسط روح الامین نازل شده . از اخبار مشهور بدیکه متواتر باصرحت بائبات رسیده که از لحاظ کلمه و ریشه و اعراب در قرآن تحریف واقع شده باوجودیکه اصحاب ما بر صحت آن متفق اند و تصدیق می کنند . (۱۳۷)

۱۳۵- مید الخطیب در "خطوط العربیة" بیان کرده که شیعه اعتقاد دارند که و سورة الولاية ، در قرآن بود ، که حالاً ساقط شده . صافی در کتبیه خود "مع الخطیب" بشدت رد کرده و بدرشتنی گفته : در کلام او نگاه کنید این دروغ فاحش و اهترای آشکار را : نه در فصل الخطاب نه در صفحه ۱۸۰ و نه جای دیگر در کتاب از اول تا آخر ، ذکر این سوره جعلی منسوب به خدا موجود است . "ما جواب می دهیم باسلوب او : ای صافی ، از خدا چی نمیکنی ؟ نکر نمی کنی که بعضی از مردم می باشند که دروغ شما را با آنکه اینکه اند . ای صافی ، پرس از خدا . از مرگ خطیب علم که نمرد . در اهل مت صاحب استعدادی می باشند که عیوب و دروغهای شما را آشکار کنند و این است طبرسی که قادر است به تقصیان سورة الولاية از قرآن .

۱۳۶- فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب ، ص ۴۳ ، مطب ایران .

۱۳۷- الانوار النعائیہ فی بیان معرفة الشاة الانسانیة از مید الجزائری .

این حقیقت است که مخن مخفی می گویند تا در فهم نیابد و لیکن ایمان بصدای دهل و بیانگ بلند می گویند. آیا بعد ازین ممکن است که کسی بگوید شیعه ها اعتقاد دارند که در قرآن موجود هیچ نصان و زیادت نشده است.

چه عذر می آورد اگر کسی می گوید که روایاتی که آورده اند، صحیح است و در تعداد قلیل است. و این چنین روایات نزد اهل مت نیز موجود است.

آیا این مسئله بعض روایات است یا مسئله اعتقاد و ایمان است. اگر مسئله بعضی روایات است چرا از آنها شیعه و اکابر آن تصریحی درباره تحریف و نقصان قرآن نیست؟ و چرا رد کردند قول او را که قائل است بعدم تحریف اگرچه اعتقاد او از روی تقیه و نفاق و فربیب مسلمان است و این روایات نه ضعیف است و نه در تعداد کمتر است بل نزد شیعه بتواتر رسیده است و عده آن بر روایی بالغ به دو هزار است و غالباً آن در صحاح اربعه موجود است.

حقیقت اهل مت درباره قرآن

و اینکه می گویند این چنین روایات نزد اهل مت نیز موجود است، قول ساختگی ایشانست. حق این است که هیچ روایت صحیح در کتابهای معتمد اهل مت نیست که دلایل کند قرآنیکه رسول خدا علیه السلام وقت مرگ پیش مردم گذاشت، نقصان و زیادت داشت بلکه اکابر مسلمانان تصریح نموده اند کسیکه این چنین عقیده

دارد ، از مات استوار و روشن خارج می شود ، چنانکه ایشان آشکار کردند که شیعه قائل باین قول خبیث می باشند .

اینک امام ابن حزم الظاهیری ، در کتاب بزرگ خویش ”الفصل فی الملل والنحل“ می گوید : علایی قدیم و جدید امامیه می گویند که قرآن تبدیل شده . چیزیکه دران نبود ، اخانه کردند و بسیاری ازان را کم کردند و تغییر دادند . باز می گوید : ابن قول که قرآنیکه در دو لوح بود ، تبدیل شده است ، کفر صریح است و تکذیب رسول خداست .^(۱۴۸)

او نیز در رد ابن قول گفته : اگر کسی امروز کوشش کند که در شعر نابغه یا شعر زهیر کامه ای بیفزاید یا کم کند ، هرگز نتواند ، زیرا که خود را رسموا خواهد کرد و خلاف سخه های مستند خواهد رفت . این تبدیلی چه طور ممکن است در قرآن که نسخه های آن تا حدود اندلس ، بلاد بربور ، مسودان تا سند و کابل و خرامان و ترکیه و صنیلیه تا هند انتشار شده - پس یغدری روافض ظاهر است . او قبل ازین نوشتہ : چون عمر وفات کرد ، نزد مسلمانان مصر و عراق و شام و یمن لا اقل هزار قرآن بوده باشد . چون عثمان خلیفه شد و فتوح بیشتر دست داد ، در تعداد آن اضافه شد . اگر کسی برای شمار کردن قرآنها سعی می کرد کامیاب نمی شد .^(۱۴۹)

۱۴۸- الفصل من الملل والنحل ، از امام ابن حزم الظاهیری ، ص ۱۸۲ ، ج ۴ ، طبع بغداد .

۱۴۹- ایضاً ص ۸۰ ، ج ۲ ، طبع بغداد .

او همین است که در کتاب خود بعنوان «الاحکام» گفت: چون از براهین و معجزات آشکار شد که قرآن عهد خداوندیست بر ما، ما برآن ایمان داریم و احکام آن را بجا می‌آوریم. در نقل آن کمال صحت را نگهداشته ایم و هیچ جای شک نیست که قرآن همین است که در صحیفه مسطور است و در آفاقها مشهور است واجب الانتیاد و این قرآن اصلی است که بآن رجوع می‌کنیم و قرآنیست که دران ابن آیت موجود است:

”ما فرطنا في الكتاب من شيء“.

(تعصیر نکردیم در کتاب از چیزی) .^(۱۴۰)

اصولی شافعی معروف گفته: باب اول در کتاب بعنی قرآن این است که در دو کنار مصحف بتواتر بما منتقل شده است.^(۱۴۱) شارح برآن افزوده: سنت بتواتر نقل قرآن را ازین جهت باختصار نوشته تا برای تمام، ما سوای قرآن، وسیله احتراز فراهم سازد، زیرا که سایر کتب آسمانی و احادیث قدسیه نبویه و منسوخ التلاوت، هیچ یک ازانها درمیان دو کنار مصاحف نقل نشده است، زیرا که اسم قرآن در ذهن جمهور مردم و حتی مجدها معهود و معنوم است.^(۱۴۲)

اصولی حنفی گفت: کتاب قرآنیست که بر رسول خدا مبلغ لازل

۱۴۰- الاحکام فی اصول الاحکام، از حافظ ابن حزم الاندلسی الظاهري، ص ۹۵، ج ۱، طبع مصر.

۱۴۱- التوضیح فی الاصول، ص ۲۶، ج ۱، طبع مصر.

۱۴۲- التلوع، ص ۲۷، ج ۱، طبع مصر.

شده و در جزوها قلمبند شده وی شک و شبه بتواتر از نبی نقل
بنقل شده است.^(۱۴۳)

آمدی گفته: حقیقت کتاب اینست که هرچه در دو کنار
جزوهای منتقل شده است، بنقل متواتر شده است.^(۱۴۴)

سیوطی بعد از نقل اقوال ائمه در جمع و ترتیب قرآن باوقاف
گفته: قاضی ابو بکر در "الانتصار" گفته: ما عقیده داریم که جمله
قرآن که خدا نازل کرده و برای تسویه او حکم داده، چیزی
از آن منسون نشد و بعد از نزول چیزی ازان من نوع تلاوت نشده،
همین قرآنست که درین دو کنار موجود است بصورت مصحف
عثمان و چیزی ازان نقصان نشده و نه با آن زیاده شده است. و بغوی
در "شرح السنة" گفته: صحابه قرآن را در دو کنار کتاب جمع
کردند که خدا بر رسول ﷺ نازل کرد بدون آن که چیزی
از آن نقصان کنند یا با آن اضافه کنند.^(۱۴۵)

خازن در مقدمه تفسیر خود گفته: این بدلیل باثبتات رسیده
است که بتحقیق صحابه قرآن را جمع آوری کردند میان دو کنار
کتاب، چنانکه خدای بزرگ و برتر نازل کرده بدون اینکه چیزی
با آن اضافه شده یا چیزی ازان کم شده و قلمبند کردند چنانکه از
رسول خدا ﷺ خدا شنیدند بدون اینکه چیزی را تقدیم و تأخیر
کنند یا ترتیب دهند بر طریقی که از رسول خدا ﷺ نگرفته بودند.

۱۴۳- السنار فی الاصول، ص ۹، طبع هند.

۱۴۴- الاحکام از آمدی، ص ۲۲۸، ج ۱، طبع مصر.

۱۴۵- الاتقان از سیوطی، ص ۶۳، ج ۱، طبع حجازی قاهره ۱۳۶۸.

بی شک قرآن در لوح حفظ نوشته شده است بطريقی که اکنون در قرآنهای ما موجود است .^(۱۴۶)

القاضی در "شفاء" گفته : بدانید هر که از قرآن چیزی را کم کرد یا تصحیف کرد بخشی ازان یا جزوی ازان ، یا انکار کرد از آنی یا از حکمی یا خبری که دران بصراحت گفته شده است ، یا ثابت کرد آنچه نفی کرده است ، یا دانسته نفی کرد آنچه که دران ثابت کرده شده است ، یا از چیزی شکی آورد که دران درج است ، او از روی اجاع علماء کافر می گردد . خدای متعال فرموده :

"لا يأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَزَبَّلُ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ" .

(این کتابیست بزرگ که در نمی آید باطل بآن از پس و پیش ، نازل کرده است آن را خدای دانا و متوده .^(۱۴۷)

بخاری در صحیح خود باب آورده بعنوان :

"باب من قال لم يترك النبي الا ما بين الدفتين" .

(باب درباره آنکه گفت : نبی ﷺ چیزی را ترک نکرد سوای آنکه در کنار کتاب حفظ است) . تحت این باب این حدیث را درج نموده : این عباس در جواب شخصی گفت که سؤال کرده بود . آیا نبی ﷺ چیزی را ترک کردند ؟ گفت : سوای آنکه در دو

۱۴۶- تفسیر الخازن ، ص ۷ و ۸ ، المقدمه ، ج ۱ ، مطبعة الاستقامة ، قاهره ۱۹۵۵ م .

۱۴۷- الشفاء از فاضی عیاض .

کنار کتاب محفوظ است . وهین طور محمد بن علی بن ابی صالح
المعروف باین حنثیه گفته ^(۱۴۸) .

حالا ملاحظه فرمائید که بخاری ما چه روایت کرده و بخاری
ایشان چه روایت کرده و این است که ائمه اهل سنت گفته اند
و آنست که ائمه ایشان گفته اند .

اینجاست نصوص دیگر در این موضوع . امام زرکشی در
کتاب خود «البرهان» پس از ذکر قول القاضی در «الانتصار» می
گوید : این است دلیل صحت نقل قرآن و حفظ و صیانت از تغییر
و رفع طعن روافض درباره کمی و بیشی در آن که خدا گفته :

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الْذِكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ وَإِنَّا عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَقَرْأَنَّهُ .

(ما این ذکر را فرستاده ایم و خود ما محافظ آن می باشیم ، و بر عهده
ساخت جمع آوردن و خواندن آن) . تمام امت برین اتفاق دارد که
مراد ازین حفاظت این است که مردم مکاف شده اند که بران عمل
کنند و از وقوع غلط و آمیزشی نگهداری کنند و همین جهت
نقل قرآن بصحت و نگهداری نمودن بر امت قطعاً واجب است .^(۱۴۹)

مفسران اهل سنت تحت آیت «إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» بیان کرده
اند که قرآن از هر نوع تغییر و تحریف محفوظ است وهمه کس
الاشاذ برآن متفق اند . مثلاً خازن در تفسیر خود می گوید :
ذکر یکه بر محمد نازل کردیم ما خود نگهدارنده آن می باشیم

۱۴۸- صحيح البخاری ، کتاب فضائل القرآن .

۱۴۹- البرهان فی علوم القرآن ، ص ۱۲۷ ، ج ۲ ، طبع رومی ۱۹۵۷ م .

یعنی آن را از کمی و بیشی و تبدیلی و تحریری محفوظ می داریم و قرآن عظیم ازین تمام چیز محفوظ است . از جن و انس هیچ کس نتواند که حرف یا کلمه ای باان اضافه کند یا ازان چیزی کم کند و این مخصوص پرآن عظیم است ، بر خلاف تمام دیگر کتب نازل شده که دران کمی و بیشی و تغییر و تحریر واقع شده . چون خدای بزرگ و برتر حفظ این کتاب را بعهده خود گرفت تا ابد مصیون و مامون مانده از هر کمی و بیشی .^(۱۰۰)

نسفی تحت تفسیر ابن آیت گفته : تاکید اکید شد که قرآن ثابت و مالیم نازل شد و آن از شیاطین محفوظ است و خدا نگهدارنده آنست از کمی و بیشی و تحریر و تبدیل ، بر خلاف کتب مسابقه ، زیرا که حفظ آنها را بعهده خود نگرفت . علماء و روحانیون آنها را حفظ کردند . و از روی دروغ و تجاوز تحریر واقع شد لیکن حفاظت قرآن را با غیار نگذاشتند .^(۱۰۱)

امام ابن کثیر گفت : باز خدای متعال قرار داده که اوست که ذکر یعنی قرآن را بر او نازل کرد و او خود نگهدارنده آنست از تغییر و تبدیل .^(۱۰۲)

نخر رازی گفت : ما این ذکر را از تحریر و کمی و بیشی نگه خواهیم داشت و خدا در وصف فرآن گفته : باطل از پس و بیش دران راه نمی یابد و نیز گفتند :

۱۰۰- تفسیر الخازن ، ص ۸۹ ، ج ۳ .

۱۰۱- تفسیر الحدارک از نسفی ، ص ۱۸۹ ، هامش العاذن ، ج ۳ .

۱۰۲- تفسیر ابن کثیر ، ص ۳۷ ، ج ۲ ، طبع قاهره .

”لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً.“

(اگر این کتاب از غیر خدا می‌بود اختلافهای بسیار دران می‌پانید) ایراد گرفته اند که با وجود وعده خداوندی چرا صحابه برای جمع قرآن دو جزو ها اشتغال داشتند حالانکه تحت حفظ خداوندی هیچ ترس تلف نمود. جواب این است که این جمع کردن آذان بدی از اسباب حفاظت آنست. چون او حفظ کرد، لذا ایشان به پنجه خود گرفتند... اگر کسی برای تغییر حرف و نقطه آن حیله کرد، مردم می‌گفتند که دروغ گفته. اگر شیخ مهیبی در خواندن قرآن شلط کند یا در حرف از کتاب الله خطأ کند، بچه ها خواهند گفت: ”ای شیخ شلط کرده ای و درست این طور است“ و مقصود از قول خداوندی ”انا له لیحاظون“ همین است. بدانید برای هیچ کتاب از کتب این چنین حفاظت نکرده شده است. در هر کتاب تحریف و تصحیف و تغییر واقع شده اما در بعضی زیاد و در بعضی کمتر، ولی این کتاب از هر نوع تحریف محفوظ ماند. پاهمه تلاش های که ماجدان و یهودیان و مسیحیان برای فساد و ابطال آن کردند، محافظت این کتاب از معجزات بزرگ است.^(۱۰۲)

كتب شیعه برای اثبات تحریف

این بود عقیده اهل السنة و این بود اقوال علماء و اکابر شان ولی بر عکس آن اهل التشیع بر آوردن احادیث و روایات از ائمه مصصومین خود اکتفا نکردند بلکه در هر عبید کتابهای مستقلی تحت

عنوان "تغییر و تحریف در قرآن" ساخته اند و بگان خود تنها حقیقته خبیثه را نقل کرده اند و بدلا لیل و براهین بائبات رسانیده اند ، یکی از شیوخ شیعه معتمد احمد بن محمد بن خالد البرق ، "کتاب التحریف" را تصنیف کرده چنانکه صاحب رجال طومی در کتاب خود "الفهرست" و نجاشی در کتابهای خود ذکر آن آورده پدرش محمد بن خالد البرق "کتاب التنزیل والتغییر" را تأليف نموده چنانکه نجاشی ذکر کرده .

و شیخ ثقه علی بن الحسن بن فضال که از روی قولشان هرگز در بیان حدیث لغرضی نخورده و او درین خصوص منفرد است ، کتاب بعنوان "کتاب التنزیل من القرآن والتغییر" تأليف نموده . مهد بن الحسن الصیرف "کتاب التحریف والتبدیل" را تصنیف کرد ، چنانکه طومی در فهرست ذکر آورده .

احمد بن مهد بن سیار استاذ مفسر شیعی معروف بابن الماهیار "کتاب القراءات" را نوشته چنانکه در فهرست و رجال نجاشی مذکور است .

حسن بن سلیمان حلبی ، "کتاب التنزیل والتغییر" ، را تأليف نمود .

مفسر الشیعی مهد بن علی بن مروان الماهیار معروف بابن الحجام کتابی دارد بعنوان "قراءة امیر المؤمنین و قراءة اهل البيت" .

ابو طاهر عبدالواحد بن عمر القمی کتاب "قراءات امیر المؤمنین"

را تأليف نموده و اين شهر آشوب آن را در "معالم العلماء" ذكر نموده.

علي بن طاووس (شيخ جليل نزد ايشان) در کتاب خود "سعد السعود" کتابهای دیگر را درین موضوع ذکر کرده . بعضی از آنها ازین قرار است : "كتاب تفسير القرآن وتأويله و آنزيبله" و "قراءة الرسول و اهل البيت وكتاب "الرد على اهل التبديل" و "كتاب السباري".^(۱۰۴)

چنانچه متقدسين درین موضوع تأليف کرده اند ، همین طور متاخرین کتابها تأليف نموده اند . و ازینهاست کتاب معروف "فصل الخطاب في اثبات تحریف کتاب رب الارباب" از میرزا حسین بن تقی النوری طبرسی (م-۱۳۲۰^۵) و درین کتاب بحث مفصلی آمده در اثبات تحریف قرآن و بعضی از شیعه که نظریه اش را ناپسندیدند و اظهار رنجش کردند ، بر این کتاب رد نوشتهند . این طبرسی بعداً در جواب کتاب دیگر بعنوان "لرد بعض الشبهات عن فصل الخطاب" نوشت.^(۱۰۵)

۴-۱۵- منقول از کتاب "فصل الخطاب في اثبات کتاب رب الارباب" ، ص ۲۹

۱۵۰- آيا بعد ازین کسی را یازی گفت امت که نوری طبرسی در این کتاب از تحریف حرف نزد . بل بعکس آن باثبات رسانده که در قرآن تحریف و تبدیل نشد . کیست که صافی او را می خواهد ازین کلام فریب دهد ؟ آیا گمان می کنند که کسی دیگر "فصل الخطاب" تدارد ؟ یا می خواهد مجرمات دروغ گوید تا شنوندگان گمان کنند که این راست است - ای صافی ، ممکن نیست آنچه شما می خواهید آن بوجود آید . درمیان مردم کسانی ←

در شبہ فاره ها کستان و بھارت شیعہ در اثبات این عقیده باطل کتابها تألیف نمودند. یکی از علای شیعه میرزا احمد دھلوی کتابی بعنوان "تصحیف کاتبین و نقص آیات کتاب مبین" نوشته و یکی کتاب دیگر است "شوبت حیدریه" بنام از سید محمد مجتبی لکنفری و همین نوع کتابهای دیگر است که در زبانهای فارسی و عربی و اردو تألیف شده است.

نیز اکثری از مؤلفین شیعه در کتابهای خرد ابواب بدته اند برای بیان این عقیده که همه تن اتفاق دارند، ازین میان می باشند استاد کوفی علی بن ابراهیم القمي و دوام محدث اکبر محمد بن یعقوب الکوفی و مید محمد الکاظمی در کتاب خرش "شرح الوازنه" بی اورده بعنوان "أَنَّهُ نَهَا يَجْمِعُ الْقُرْآنَ كَذَّا إِلَّا إِذْنَهُ" و شیخ الصفار در کتاب خود "البصائر" باب آورده بعنوان "فِي الْإِنْهَى أَنْ عَذْهُمْ جَمِيعُ الْقُرْآنِ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ وَوْلَ أَنْهَى" و سعد بن عبد الله در کتاب خود "نَامِعُ الْقُرْآنَ وَ مَسْوِهِ" باب آورده بعنوان "باب التحریف فِي الْآیَاتِ".

هچ کتاب از کتابهای ایشان در حدیث و تفسیر و عقاید و فقه و اصول خالی از نکوهش فرقه عظیم نیست. ما از اهل تشیع آن کسان را که ازین اعتقاد انگز می کنند، دعوت می کنیم و می پرسیم: ما دام که شما ادعاه می کنید که از کتاب

من باشند که دروغ و عربی هم را آشکار کنند. مادامیکه شما دروغ می گویید بشنوید، باصدای درشت می کویم که هرگز ممکن نمی شود که شما حقایق را برگردانید و سلام العقل را گول زنید. این کتاب نوری طبعی دستاوردیست مهمی که شامل عقاید شیعی از اول تا آخر یعنی که ایشان برای قرآن ایمان ندارند که در دو کفار جزو دهن موجود است. ما چندی از عبارات را در بحث آورده ایم و باقی را کذافته ایم و میان آنها و مواقف آنست که ما شرح داده ایم.

خدا چیزی نه کاسته شده، نه زیاد شده، است، پس اگر کسی این عقیده دارد، درباره او چه نظری دارد؟ آیا او را تکفیر می‌کنید؟ کسیکه واجب تکفیر شد، آیا شما فتوی می‌دهید که او از ملت حکم و روشن خارج شده؟ ائمه اهل مت و علماء، و شیوخ آنان همچنین فتوی می‌دهند. پس ما می‌پیشیم که تا پچه ازدرازه شما تقیه می‌کنید و مسلمانان را فریب می‌دهید.

درینجا هیچ شکی نیست چنانکه ما با باتات رساندیم در بحث خوییل که شیعه بدون استثناء، در همه عهدهای اسلامی، این اعتقاد داشته‌اند و تباخان این عقیده دارند و ازکر ایشان مبتذل بر صدق و راستی نیست بلکه فرانز از اغترابات مسلمانان و طعن کنندگان است یا ترسیم است از کشش راز نهضت و رسوائی امر مخفی.^(۱۰۶) و گرنه حق جلوه‌نما شده و حقیقت منکشش شده است. خداییست توفیق دهنده و رب جهانیان را بهمن گزاریم.

۶۰۰- و گرنه مید‌نفث آن‌هه صاف جرا میرزا حسین بن بهم تقی نوری طبرسی را ستایش می‌کند که به دلیری بعهده خود گرفته است که از شیعه این تهمت را رفع کند که ایشان بر تحریف قرآن عقیده ندارند. ما این چنین تضاد را در کلام ندیده ایم که صاف یک مرتبه این اغتراب را رفع می‌کند و بعد رد می‌کند و در مت بحث آن شخص را ستایش می‌کند که این عقیده فاسد دارد. و فقط عقیده ندارد بلکه بشیوه می‌رساند با دلایل درست و صریح و سر شکن نزد شیعه و درین موضوع کتابی فتحیم و کامل و شامل همه مهیا این مبحث می‌نویسد. آخر مدح و ستایش برای علی‌هزگ متقدمین که قائل به تحریف قرآن می‌ستند، برای چیست؟ و احترام و اکرام شان برای چه؟ مقرر است هر که از اساس دین انکار می‌کند، شایان تعقیم نیست، زیرا که منکر از ضروریات دین ذلیل و کوچک و حقیر باشد نزد اجماع مسلمانان نه که بر عکس آن.

باب سوم

شیعه و دروغ

شیعه مجسم کلمه دروغ است . شیعه و دروغ دو کلمه مترادف است لازم و ملزم - بنای این مذهب بر دروغ نهاده شد و آغاز آن از دروغ شده است .

چون شیعه مواد دروغ اند ، لذا آن را رنگ تقدس و تعظیم اعطای می کنند و اسم آن را تغییر داده کلمه تقیه برایش بکار می بردند و مراد شان این است که هرچه در باطن شان است بخلاف او اظهار کنند و هرچه مخفی دارند ، بر ضد آن اعلان کنند و تمسک باین عقیده اساس دین و اصل اصول شان می باشد ، حتی آن را به یکی از آنها معصومین (نژد شان) نسبت دادند ، چنانکه بخاری شان محمد بن یعقوب الکابینی روایت می کند : تقیه دین من است و دین آهای من است و آنکس که تقیه ندارد ، ایمان ندارد . این قول ابو جعفر است ، امام پنجم نزد زعم ایشان .^(۱)

۱- انکاف فی الاموال ، باب التقیة ، ص ۲۱۹ ، ج ۲ ، طبع ایران ،
ص ۴۸۴ ، ج ۱ ، طبع هند .

کهی نیز از ابی عمر الاجمی روایت می‌کند که ابو عبدالله
بن محبی گفت: یا ابا عمر، نه دهم دین در تقدیم است و کسیکه تقدیم
ندارد، دین ندارد.^(۲)

کهی بیشتر ازین روایات در «صحیح» خود درج گرده.
ابی بصیر گفت: ابو عبدالله فرموده: «تقدیم از دین خداوندیست.»
کفم: از دین خداوندی؟ گفت: بلی، بخدا از دین خداوندی.^(۳)

این است دیشان که بر آن استوار هستند و این است عقیده
شان که بر آن اعتقاد دارند و مقصود شان کتهن حق و اظهار
باطل است و برای آن این حدیث را جعل کرده‌اند. از سلیمان
این خالد روایت می‌کند که ابو عبدالله باو گفت: ای سلیمان! شما
بر دینی هستید که پوشیده داشتن آن افضل است. کسیکه آن را
اعازن کرد خدا او را ذلیل کرد.^(۴) در مقابل این قول خداوندی
وا ملاحظه کنید:

«بَا اِيَّاهَا الرَّسُولُ بِلْخَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ
فَمَا بَلَغَتْ رِسَالَتِهِ».^(۵)

(ای رسول عزیز بر سان آنچه نازل شده بتو از پروردگار تو و اگر
این نکردمی، پس تو نه رساندی رسالت خود را).

۱- ایضاً ص ۲۱۷، ج ۲، طبع ایران، ص ۴۸۲، ج ۱، طبع هند.

۲- ایضاً ص ۲۱۷، ج ۲، طبع ایران، ص ۴۸۳، ج ۱، طبع هند.

۳- ایضاً ص ۲۲۲، ج ۲، طبع ایران، ص ۴۸۵، ج ۱، طبع هند.

۴- سوره الشائعة: آیة ۹۷.

و خدا فرمود :

فاصدح بما تومر و اعرض عن المشركين^(۶).

(بس آشکار کن باقیه مأمور شده ای و روگردان از مشرکان).

و رسول خدا در حجه الوداع دین خود را اعلام کرده و سخن خود را اظهار نموده گفت :

”الا هل بلغت؟ قالوا . نعم . قال . اللهم اشهد . فلياسع الشاهد الغائب . فرب مبلغ اوعى من سامع“.^(۷)

(آیا پیام خداوندی را بشما رساندم؟ گفتند: آری. گفت: ای خدا. گواه باش شاهد خائیب را می رساند. بسیاری از آنان که پیام رساننده شدند از شنووندگان بیشتر نکه دارند می باشند.

رسول خدا علیه السلام گفت :

نصر الله امرأ سمعَ مَا شِئْ فَلَعْ كَمَا سمعَه . فرب مبلغ اوعى له من سامع.^(۸)

رسول خدا گفت: خدا او را خرم و شاد کند که شخصی از ما چیزی شنید و بدیگری رساند. بسیاری از آنان که پیام رساننده شدند، از شنووندگان بیشتر نگذارند می باشند.

۶- سورة الحجر : آية ۹۴ .

۷- منافق عليه .

۸- رواه الترمذی .

و نیز فرموده :

”بلغو عنی ولو آیة“.^(۹)

(از من ابلاغ کنید که آیتی هم باشد).

خدای پاک و بزرگ انبیاء و رسل را درین خصوص متابیش
نموده است :

الذین يبلغون رسالات الله ويختونه ولا يخسون احدا الا الله.^(۱۰)

(آنانکه می رسانند رسالت‌های خدا را و می ترسند او را و نمی ترسند
از کسی مکر خدا را .

در مدح اصحاب رسول خدا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ نیز فرموده :

من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فنهم من قضى
نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا ، لبجزي الله الصادقين بصدقهم
وبعذب الله المنافقين ان شاء او يتوب عليهم ، ان الله كان
غفورا رحيما .^(۱۱)

(از مؤمنان مردانی می باشند که رامت گردانیدند آنچه را
پیشان بستند با خدا بر آن . پس ازیشان کسی است که عرش تمام
شد و ازیشان کسی است که انتظار می کند . ولی در عهود شان
چیزی را تغییر ندادند تا پاداش دهد خدا راستان را براسی ایشان

۹- رواه البخاری .

۱۰- سورة الاحزاب : آیة ۲۹ .

۱۱- سورة الاحزاب : آیت ۲۳ ، ۲۴ .

و عقوبٍ كند منافقان را با هذيرد توبه ازیشان . بِ شک خدا آمر زنده و مهر بانست) .

و فرموده :

”ولَا يخافون لومة لامٍ“ .^(۱۲)

(نمی ترسند از سرزنش سرزنش کننده) .

و منافقان را بر دروغ شان نکوهش کرد :

”إِذَا جَاءَكُ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشَهِدُ أَنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّكَ

لَرَسُولٍ، وَاللَّهُ يَشَهِدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكاذِبُونَ“ .^(۱۳)

(چون منافقان آمدند سوی تو و گویند : گواهی می دهیم : توئی رسول خدا گفته و خدا می داند که تو فرمتاده او هستی و خدام گواهی می دهد که منافقان دروغ گویانند) .

و اوصافشان را بیان نمود :

”إِذَا نَهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَا وَإِذَا خَلُوا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا
إِنَا مَعَكُمْ، إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ“ .^(۱۴)

(چون ملاقات می کنند با مؤمنان ، می گویند ، ایمان آور دیم و هرگاه خلوت می کنند با شیطانها ایشان ، گویند . باشها هستیم . وما عض استهزا کنندگان می باشیم) .

۱۲- سورة المائدة : آية ۵۴ .

۱۳- سورة المنافقون : آية ۱ .

۱۴- سورة البقرة ، آیت ۱۴ .

بعداً جزای اعمال شان را نیز صراحت نمود :

”إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدِّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ يَجْدِلُهُمْ نَصِيرًا“.^(۱۵)
 (بتعقیق منافقان در طبعه زیر ترین هستند از آتش و هرگز
 سمی بابی یاوری برایشان) .

رسول خدا صلوات الله عليه وآله وسلام از دروغ گفتن نهی کرد و نکوهش نمود
 و حکم داد به راست گفتن و ستایش کرده ، چنانکه بخاری و مسلم
 روایت کرده :

عليکم بالصدق . فان الصدق يهدى إلى البروان البر يهدى إلى
 الجنة وما يزال الرجل يصدق ويتحرى الصدق حتى يكتب عند الله
 صديقنا وأياكم والكذب فان الكذب يهدى إلى الفجور وإن النجور
 يهدى إلى النار وما يزال الرجل يكذب ويتحرى الكذب حتى يكتب
 عند الله كذابا .^(۱۶)

(راست گفتن بر شما لازم است زیرا که راستی به نیکی راهمنون
 است و نیکی می برد به هشت و چون شخصی راست می گوید
 و راستی را شعار زندگی خود سازد ، خدا او را صدیق می شارد .
 باحدز باشید از دروغ . دروغ به فجور راهمنون است و فجور می
 برد به جهنم . شخصیکه دروغ می گوید و دروغ را شعار زندگی
 خود سازد ، خدا او را دروغ گو می شارد) .

۱۵- سورة النساء، آية ۴۰ .

۱۶- رواه البخاري و مسلم .

سفیان بن عبد الله الشنفی گفت :

سمعت رسول الله ﷺ يقول : كبرت خيانة ان تحدث اخاك
حدبنا هو لك به مصدق وانت به كاذب .^(۱۷)

(من رسول خدا ﷺ را شنیدم که گفت: این خیانت بزرگیست
که گر تو به برادرت سخنی بگویی . او ترا راست گو می داده ولی
توبه او دروغ می گویند .

تفیه دین و شریعت

اینک مسلمانان که از روی امر خداوندی و وصیت رسول
خدا ﷺ اعتقاد دارند و اینک شیعه که دروغ در معتقدات اساسی
ایشان وارد شده است .

و این است صدوق ایشان و شیخ محدث نہ بن علی بن
الحسین بن باجویه قمی در رساله معروف خود "الاعتقادات" می
گوید : "تفیه واجب است . هر که ترك کرد گویا نماز را ترك
کرد . تفیه واجب است و ترك گفتن جائز نیست تا بنگام خروج
القائم . هر آنکه پیش از خروج او را ترك گفت ، او از دین خدا
و دین امامیه خارج شد و او با خدا و رسول و آنمه خالفت کرد .
از صادق درباره قول خداوندی :

"إن أكرمكم عند الله إنكم" .

پرسیدند ، گفت : اتفکم یعنی بیشتر عمل می‌کند بر تقیه .^(۱۷)

چه طور ممکن است که این عقیده نزد ایشان از معتقدات اسامی نباشد ، زیرا که آن را با جعل به رسول خدا متعلق منسوب کرده‌اند که او گفت : مومن که تقیه ندارد مثل جسم است که سر ندارد .^(۱۸)

ایشان از امام معصوم اول (بنظر شان) علی بن ابی طالب روایت کرده اند که گفت : تقیه بهترین اعیل مومن است . او خود را و برادران خود را از فاحزان حفظ دارد .^(۱۹)

امام سوم حسین بن علی گفت : اگر تقیه نبودی ، دوست ما از دشمن تمیز نشید گویا دروغ معیار شناساندن شیعه است .^(۲۰)

امام چهارم علی بن حسین گفت : خدا تمام گاهای مومن را نواهد بخشید در دنیا و آخرت و او را پاک خواهد کرد مگر دو گناه را : یکی تقیه و دیگری ترک حقوق برادران .^(۲۱)

امام پنجم محمد بن علی بن حسین معروف باقر گفت : برای من از تقیه چیز بهتر نیست که خنک چشم دهند . بی شک تقیه سپر مومن است .^(۲۲)

۱۸- الاعتقادات ، فصل التقیة ، طبع ایران ، ۱۳۸۴ م .

۱۹- تفسیر العسكري ، ص ۱۶۶ ، طبع جعفری الهند .

۲۰- ایضاً .

۲۱- ایضاً .

۲۲- ایضاً ص ۱۶۴ .

۲۳- الکافی فی الاصول ، باب التقیة ، ص ۲۲ ، ج ۲ ، طبع ایران .

و گفته: بظاهر با ایشان مخالفت دارید و بباطن مخالفت کنید.^(۴)

۴- نمی داشم لطف الله صافی چه طور اعتراض می کند برو اهن عبارتی که سید محب الدین الخطیب در رساله خود با صدمت نوشته است: از موانع اول که در میان تتر بصفیع ما وایشان حائل است، تقیه است این عقیده دینی شان است. بنا ظاهر می کنند آنچه را که خلاش مخفی دارند و این طور بعضی از ساده دلان ما فریب می خورند از تظاهر تفاهم و تقارب که ایشان نشان می دهند ولی ایشان هرچه گویند نه در دل دارند، نه آرزو می کنند و نه آن را بعمل می آرند. (الخطوط العریضه، ص ۸، ۹، طبع ۶).

آیا میان این قول خطیب و روایت صحیح الکافی از امام شان، تفاوت است؟ او از قول خود چه مفہوم دارد. آیا آن کس خود را هدف تضیییک مردم نمی سازد که می گوید که شیعه هر چه از روی تقیه می گویند در عقاید خود از روی اقرار و اعتراف قبول نمی کنند، زیرا که در باطن مخفی دارند خلاف آن که ظاهر می کنند (میم الخطیب للصافی، ص ۲۶، طبع اول). بعد از آن که مردم از آغاز ائمه شیعه آشنا شدند کیست که اخجوکه مردم بشود. آیا عانی خیال می کنند که در دنیا سوای ایشان هیچ عالم نیست که از واژها و نهان کاریهای ایشان آگاه باشد یا صافی گمان می کند که تمام مردم، مثل شیخ مصری غافل اند که او می تواند شیعه را فریب دهد. صافی درباره او می گوید که او از خطیب دانا تر است. ای صافی. این ضروری نیست که شخصیکه به مراتب و مناسب نائل آید، عالم و دانا هم باشد. بسیاری از علماء بوده اند که مال و متعاع دنیا نداشتند ولی حق گفتند و باطل را ابلاغ نکردند. و پیری دلیل بصیرت و قیادت نیست.

و این قول صافی که تقیه نزد مسلمان نیز جائز است، افترای باطل و بهتان بزرگ است. اهل السنّة تقیه شیعی را هرگز جائز نمی دانند برای هیچ مسلحانی نه از خود شان و نه غیر شان. بهنه بخدا که ظاهر شان ضد باطن گردد و قولشان غیر اعتقاد شان شود و ایشان از زمانه های قدیم برای صدق و امانت و وفا معروف می باشند و چنانکه شیعه ها دین خود را ازین نضایل به

یگانه دارند و ائمه ایشان این را اعتراف نموده اند و در کتابهای خود بیان کرده اند. چنانکه کلینی از عبدالله بن یعقوب روایت می کند که من به ابو عبدالله گفتم : من با مردم مصاحب دارم و تعجب می کنم از مردم که شهارا دوست ندارند و فلان و فلان را دوست دارند که صاحب صدق و امانت و وفا می باشند ! مردم که شهارا دوست دارند ، صدق و امانت و وفا ندارند . ابو عبدالله شانه ها را راست کرد و بمن نگاه کرد گویا خشنناک است و گفت : او دین ندارد که قائل است بولایت که از خدا نیست ، (الکان) فی الاصول ، ص ۲۰۷ ، ج ۱ ، طبع هند) . ای صانع . بین که صابتًا نیز گفته شده است که افضل آنست که برآن دشمن نیز گواهی دهد .

اهل صفت مردمانی اند که احمد بن حنبل را گرامی دارند که برای حق صدا بلند کرد و مالک بن انس را که راستی را اعلام کرد و ابو حنیفه را که عقیده خود را اعلان کرد و این تیمیه وا که شمشیر بران بوده و این حزم وا که باعمل کشندۀ باطل بود و دیگر اشخاص را که تاریخ با قربانیها و دلیریها و جرأتها مملو است . در همان زمان ائمۀ شیعه بوده اند که (چنانکه از ایشان روایت می کنند با ایشان مذاوب می کنند) در غارها هفتاد بودند یا برقع پوشیده یا نقاب کشیده یا پنهان گیرنده به دروغ بودند . حالا آن اشخاص کجا هستند با آنان که درباره آنان جریب می گوید :

اولشک آبائی فجئنی بمثلهم إذا جمعتنا يا جرير المجامع

(اینک آبای من، بیارید مثل ایشان. ای جریر جمع آور نده، چون تو جمع آوری). اما درباره اتحاد و یکانی، این ممکن نیست اگر از یک جانب راسق باشد و از جانب دهکر دروغ . از یک طرف صمیمت و از طرف دیگر فریب . صمیمت و راستی از دو جانب آن وقت ممکن است که از تقویه تبرا کنید و گرنه حصول آن ممکن نیست .

اگرچه کار کودکانه هم باشد .^(۲۵)

از امام ششم جعفر بن باقر ملقب بصادق باکنیت ابو عبدالله روایت است که گفت : ای حبیب (راوی) بخدا ، در روی زمین نزد من پسندیده تر از تقیه نیست . کسیکه تقیه دارد ، خدا او را به مرتبه بلند می رساند و کسی را که تقیه نیست ، خدا او را ترک می کند .^(۲۶)

از امام هفتم موسی بن جعفر روایت است که او یکی از مریدان خود علی بن سوید نوشت : هر آنچه از جانب ما ابلاغ شده یا بنا نسبت داده شده است ، باطل مگو و اگر تو بر خد آن می شناسی پس تو نمی دانی که چه گفته ایم و بر چه صورت وضع نموده ایم . ایمان آور بهر چه بتوا اطلاع می دهم و افشا مکن آنچه به پنهان داشتن گفته ام .^(۲۷)

امام هشتم علی بن موسی گفت : هر که ورع ندارد ، دین ندارد و هر که تقیه ندارد ، ایمان ندارد . آنکس که بیشتر عمل می کند به تقیه نزد خدا مکرم تربیت می باشد . ازو سوال کردند . ای ابن رسول ، تا چه وقت ؟ گفت ؛ تا وقت معلوم و آنست وقت خروج امام ما . و هر که پیش از خروج امام تقیه را ترک گفت او از ما نیست .^(۲۸)

۲۵- الکاف فی الاصول ، ص ۲۲۰ ، ج ۲ ، طبع ایران .

۲۶- ایضاً ، ص ۲۱۷ ، طبع ایران .

۲۷- رجال الکشی ، ۳۵۶ ، تحت ترجمه علی بن سوید ، طبع کربلا (عراق) .

۲۸- کشف الغمہ از اردبیلی ، ص ۳۴۱ .

این است عقیده ایشان درباره دروغ و تقدیس و غلو درباره آن . آیا بعد ازین ممکن است که کسی بر ایشان اعتقاد کند و قول شان را راست داند، با تفاوت ایشان راه رود . حتماً عالم شیعی هندی مید امداد امام حق گفت چون این طور گفت : مذهب امامیه و مذهب اهل سنت دو چشمی ایست که به سمت های مخالف روانست و تا قیامت همین طور روان خواهد بود ، دور از یکدیگر . یا هم شدن آن ممکن نیست .^(۴)

حق با خطیب بود در عنوان رساله خود «خطوط عربیضه که بنای دین شیعه امامیه اثنا عشری را برآن نهاده اند و دشواری نزدیک آوردن میان آن و میان اصول اسلام در تمام مذهب و فرق آن» . اجماع دروغ و راستی و راست باز و دروغ کو چه طور ممکن است ؟ و دروغ کو آنکه دروغ را لازم و واجب داند و اکثر ایشان آنرا وسیله بزرگ قرب إلى الله می دانند .

تفیه بعض دروغ است

بعض از شیعه ها از تفیه انکار دارند و اظهار دارند که مراد ما از تفیه دروغ نیست بلکه مقصود ما چیزی را پنهان داشتن است برای حفظ نفس و جلوگیری از شر . بلکن حقیقت این است که درین باب نیز دروغ می گویند ، زیرا که مراد شان از تفیه چیز دیگر از دروغ و فریب و نفاق نیست . و اینک شواهد و براهین بر این قول :

محمد بن یعقوب الکائی در صحیح خود "الکافی فی الفروع" از ابی عبدالله روایت می کند: یکی از منافقین وفات کرد. حسین ابن علی بیرون رفت و با او پیاده می رفت. در راه با غلام او بر خورد. حسین باو گفت: ای فلان، کجا می روی؟ گفت: من از نماز جنازه ابن منافق فرار دارم. حسین باو گفت: شما جانب راست من استاده باشید. هر چه من می گویم، ش) نیز همین طور بگویید. چون ولی تکییر بخواهد، حسین گفت: الله اکبر، ای خدا - خدا. بر پنده خود هزار لعنت بفرست، یکجور، نه مختلف. ای خدا - پنده خود را در پنده‌گان خود بشاهار و او را به آتش جهنم واصل کن و او را عذاب شدید بچشان، زیرا که دشمنان شما را دوست می داشت و دوستان شما را دشمن می داشت و باهل بیت نبی بغض می داشت.^(۲۰)

مثل این دروغ را به رسول خدا نسبت دادند و افرازند
چون گفتند: از ابو عبدالله روایت است که گفت: چون عبدالله بن ابی بن سلول فوت شد، رسول خدا^{علیه السلام} برای جنازه وی آمد. عمر گفت: آیا خدا نهی نکرده که بر قبر او بایستید؟ گفت: افسوس، از گفته من چه مطلبی را می آرید! من گفتم: ای خدا، قبر او را با آتش برکن و او را بجهنم برسان. ابو عبدالله گفت: عمر آن چیز را ظاهر کرد که رسول خدا^{علیه السلام} نمی پسندید اظهار آن کند.^(۲۱)

ابن است عقیده شیعه درباره تقیه که رسول خدا^{علیه السلام} بمردم

۲۰- الکافی فی الفروع، کتاب الجنائز باب الصلاة علی الناصب، ص ۱۸۹.

ج ۲، طبع ایران و ص ۹۹، ج ۱، طبع هند.

۲۱- ایضاً ص ۱۸۸، ج ۲، طبع ایران و ص ۹۹، ج ۱، طبع هند.

فریب می دادند (پناه بخدا) ، یعنی او اظهار می داشت که او برای منافقی مغفرت می طلبید که خدا از استغفار او منع کرده بود و همین طور اظهار دارد که او بر ضد اوامر و نواهی عمل می کنند و اصحاب او طبق عمل او عمل نمی کنند ، زیرا که ایشان نمی دانند که رسول خدا علیه السلام آنان را در خلاف یا در حیات خود دعوت می کند . رسول بر شیخی لعنت می کند وقتیکه رفای او برای مرحمت او دعا می کنند . ظاهر او مخالف باطن بود ، وقتیکه (حسب روایت شان) عمر این چنین قصدی نداشت . (پناه بخدا . هزار مرتبه پناه بخدا) .

من از شما سوال می کنم . رسول خدا علیه السلام از چه ترسناک بودند که برای نماز جنازه عبدالله بن ابی مجبور شدند در انجام که اسلام قوی بود و ابن ابی از جهت ترس از اسلام و شوکت آن و جلب منفعت منافقت کرد و ابن تمثیل که شیعه درست کردند فقط برای انبات عقیده پلید شناست که رسول خدا علیه السلام بر تقدیم یا دروغ عمل می کرد چنانکه ائمه ایشان عمل می کرده اند این است تقدیم نزد شان - ادعا دارند که این است فقط برای پنهانی کار و حفظ نفس و نگهداری از شر . آیا کسی شک دارد درباره اینکه این عین نفاق و دروغ است . کافی در کتاب الروضة الکافی از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت : من بمنزل ابی عبدالله رقم . ابو حنیفه نیز حضور داشت . گفتم : فدایت شوم ، من خواب عجیب دیدم . چن گفت : ای ابن مسلم ، بیان کن هنگاهیکه یک عالمی مثل ابی حنیفه نزد خودمان داریم . گفتم : دیدم گویا در منزل خود

وارد شدم . همسر من آمد و گردوهای بسیار آورد و پیش من انداخت . من ازین خواب خیلی متعجب شدم . ابو حنیفه گفت : تو مردی باشی که مردم با شما خصوصت دارند و بخیلان می کوشند میرات زن شما را بتصرف بیارند . بعد از رفع بسیار بعنای خود خواهی رسید ، إن شاء الله . ابو عبدالله گفت : بخدا ، ابا حنیفه ، تو درست گفتی . گفت : باز ابو حنیفه بیرون رفت . من با او گفتم : فدایت شوم ، من تعبیر این ناصب را نپسندیدم . گفت : ای این مسلم . خدا ترا از بد مصنون دارد . تعبیر شان با تعبیر ما و تعبیر ما با تعبیر شان موافقت ندارد . تعبیر آن نیست که او کرد . گفتم : فدایت شوم ، اول شما گفتید که او درست گفت و بر آن موگند خوردید . حالا می گویید که او خطا کار است . گفت : بلی ، موگند خوردم که او با خطأ دو چار شد .^(۳۲) و این معروف است که ابو حنیفه صاحب قوت و شوکت نبود که مردم از و بترسند و شکست خورند بلکه پیش صاحبان حکم و جاه مبغوض بود و با ایشان کپنه داشت .

باز او از ابو عبدالله جعفر خواهش نکرد که او را متایش کند و نه مسائل از روایای خود ازو تعبیر پرسید بلکه ابو عبدالله خود او را متایش کرد و پند بن مسلم را متوجه کرد تا تعبیر خواب ازو پرسد . چون او جواب داد ، آن را درست گفت ، و موگند یاد کرد و لیکن بعد ازینکه او رفت ، او را خطا کار

قرارداد و خود را بری الذمه . این را چه می گویند ، غیر از نفاق اسمی ندارد .

همچین روایت نقل شده است از کابنی درباره آیت از قرآن عظیم . موسی بن ابی تمیم گفت : من پیش ابی عبدالله حضور داشتم . شخصی درباره آیت قرآنی برسید . باو اطلاعی داد . بعد شخصی دیگر وارد شد و از همان آیت سؤال کرد و او را بر ضد شخص اول اطلاعی داد . احساس کردم که کسی دلم را بکارد پاره می کند و بخاطر خود گفتم : که ابا قاتده که در شام است ، درباره واو و مشابه آن هرچیز خطاب نمی کند و اینجا می بینم که هر کس خطای فاحش می کند . درین اثنا کس دیگر وارد شد و از همین آیت سؤال کرد - او را بر ضد آنچه بمن و دوست من گفته بود ، گفت : (۲۳) بس خاموش ماندم ، دانستم که این تقدیه است . (۲۴)

کش می دانستم که داوران از مردم درین خصوص چه

۲۳- الف اله حافی چه می گوید که در کتاب خود گفته : آن شخص نباید هدف تشحییک مردم باشد که گوید "چون شیعه تقدیه می کنند ، عقاید شان را نباید هدایت و اعتراف کرد ، زیرا که باطن ایشان خلاف ظاهر است" (مع الخطیب فی خطوط العربیه ، ص ۳۶) .
ای صافی . هدف تشحییک که می باشد ؟ شیعه یا منتقدان شیعه ؟
اما حق با خطیب است که گفت : مانع اول در تقرب و دوستی و صمیمیت در میان ما و ایشان ، تقدیه می باشد . خطیب در قول خود صادق است و گرنه شیعه درباره این حدیث که در صحیح الکائی موجود است ، چه می گویند که امام خود جواهی مخالف می دهد درباره آیت از روی تقدیه .

۲۴- الکائی فی الاصول ، ص ۱۶۳ ، ج ۱ طبع هند .

می گویند ، این تقهیه از چه نوع است ؟ ازین تضاد و تناقض چه شریست که دفع می شود ؟ و کدام آتفی است که ازان بخوبت می یابند ؟ آیا آنکس که در مسائل دینی و دنیوی این چنین اعتقاد دارد ، شایان اعتقاد است ؟ آیا این چنین کس بر کتاب و متون ایمان دارد ؟

که می داند کدام وقت باید بر تقهیه عمل کرد و کدام وقت نه ؟ آیا این فساد دین و انهدام بنای دین و بازی کردن با آیات کتاب خداوندی نیست ؟

از روی عقیده شیعه اکثری از ائمه[ؑ] شیعه از جهت تقهیه حرام را حلال و حلال را حرام قرار می دهند . ایان بن تغلب ، یکی از رواة الکافی این چنین روایت می کند : من ابو عبدالله را شنیدم که می گفت : پدرم (پدر باقر) در زمان بنو امية فتوی داد که کشته باز و شاهین حلال است . آن وقت او تقهیه می کرد . من تقهیه نمی کنم و می گویم که هر که کشته شد حرام است .^(۳۰)

چه طور ممکن است که درباره چیزی می گویند حرام است ، بعد فتوی می دهید که حلال است ؟ ای بزرگان دین . آیا این دین و شریعت است ؟ آیا برای امام شما جائز است که چیزی که در معتقدات او حرام است ، برخلاف اوقتوی دهد ؟ از روی قول خود شان امامت و عصمت کجا رفت ؟

۳۰- المروع من الکافی ، باب مود البزاوة والصنور وغير ذلك ، ص ۴۰۸ ،
ج ۱ ، طبع ایران ، ص ۴۰۸ ، ج ۲ ، طبع هند .

و اینک قول خداوندی :

”فَلِمْ حَرَمْ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادَهُ مِنَ الطَّيَّابَاتِ وَالرِّزْقِ“.^(۲۶)
 (بگو که این زینت خدا را و پاکیزه های روزی را که
 حرام گردانید).

خدای پاک در نکوهش یهود و نصاری گفت :

”اَتَخْذِلُوا اَحْبَارَهُمْ وَرَهْبَانَهُمْ اَرْبَابَا مِنْ دُونِ اللَّهِ“.^(۲۷)
 (کرفتند علماء و روحانیون خداوندان خود جز از خدا).

و رسول صادق و امین این آیت را این طور تفسیر کرد :
 کانوا إِذَا أَحْلَوْا لَهُمْ شَيْئًا اسْتَحْلَلُوا وَإِذَا حَرَمُوا عَلَيْهِمْ شَيْئًا حَرَمُوهُ^(۲۸)
 (چون بر ایشان چیزی حلال می کنند، حلال می دانند و چون
 حرام قرار می دهند، حرام می دانند).

خدای پاک صراحة کرده که تحملیل و تحریم خاصه خداوندیست
 و حتی نبی کریم ﷺ درین امر اجازه ندارد، چنانکه گفته :

”يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لَمْ تَحْرِمْ مَا أَحْلَلَ اللَّهُ لَكَ“.^(۲۹)
 (ای رسول ﷺ . چرا حرام می کنی آچه را که حلال کرده است
 خدا برای تو).

۳۶- سورة الاعراف : آیت ۳۲ .

۳۷- سورة التوبه : آیت ۳۱ .

۳۸- رواه الترمذی و احمد و بیهقی در سنن شاه .

۳۹- سورة التحریم : آیت ۱ .

پس باقر کیست که حرام را حلال و حلال را حرام کند .
ابن اقتدار فقط به باقر نمی دهنده بلکه تمام ائمه ایشان اختیار دارند
که آنچه را که خدا حرام کرده است ، حلال کنند و آنچه را که
حلال کرده است ، حرام کنند .

و این امت محدث بزرگ ایشان ابو عمر و محمدالکشی در کتاب
خود از حمدویه روایت می کند که او از محمد بن الحسین و او از
حکم بن مسکین الشفی و او از ابو حمزه معقل العجلی و او از عبدالله
بن ابی یعفور نقل کرد : من بابی عبدالله (جعفر) گفت : بخدا ، اگر
تو انوار را دو نیم کنی و گویی که این حلال است و دیگر حرام .
قسم بخدا قبول خواهم کرد : بی شک آن را که حلال می گویی
حلال است ، و آن را که حرام می گویی حرام است . (آیا ابو عبدالله
این را ناپسندید و رد کرد ؟ نخیر . بلکه گفت : رحمک الله ،
رحمک الله .^(۴۰) خدا بر تو رحمت کناد .

ابن است اعتقاد شان که برایش مدح و ستایش می کنند
و بهمین جهت جعفر گفت : عبدالله بن یعفور شخصی است که برای
ما آن وظیفه را انجام داد که درباره ما واجب گردانیده شده است .^(۴۱)
و همین طور مردم را حکم می دهند که اینان را معبودان
خود سازید که آذن حلال کنند و حرام گویند . بهمین جهت امام
نهم ایشان نبی بن علی بن موسی صراحت کرد وقتیکه ازو درباره
اختلاف شیعه سؤال کردند : بتحقیق ائمه آنچه را می خواهند حلال
کنند و آنچه را می خواهند حرام می گویند . مستبد نیست اگر

۴۰- رجال الکشی ، ص ۲۱۵ ، طبع کربلا (عراق) .

۴۱- ایضاً روایت ابی محمد الشامی ، ص ۲۱۰ .

کسی این چنین عقیده دارد ، زیرا که او در امور آخرت دروغ نمی گوید و اگر کسی در امور حلال و حرام ایمان نمی دارد .
چگونه در مباحثات ایمان خواهد داشت ؟

باز کیست که باقر را مجبور کند که این چنین فتوی را دهد ؟ اما از کلام جعفر ظاهر است که پدرش برای رضای سلاطین اموی فتوی می داد ، زیرا که او گفته که او در زمان بنو امیه فتوی می داد . اگر این درست است ، درباره شیعه چه می گویند بعد ازان که بائبات رسیده امت که جابر از باقر و او از جعفر روایت کرده که رسول خدا ^{پیغمبر} آفت : هر که مسلمان را راضی کرد و خدا را ناراضی ، او از دین خداوندی خارج شد .^(۴۲)

آیا شیعه از برای ناخشنودی خداوند ، حرام را حلال قرار نمی دهد ؟

باز چه می گوید علی بن ابی طالب در خطبات خود (بخیال ایشان) : ایمان آنست که آدم صدق را بر دروغ ترجیح می دهد اگرچه در صدق ضرر آن باشد و در دروغ نفع آن .^(۴۳)
آیا کسی شک دارد که تقدیه دروغ نیست بلکه محض دروغ است .

مثالهای آن

مثالهای بسیار ازین قرار است : سلمه بن محزز روایت می کند

٤٢- التکف فی الاصل ، باب من اطاع المخلوق فی ممکنة الحال ، ص ۲۷۳ ، ج ۲ ، طبع ایران .

٤٣- نهج البلاغت ، ص ۱۲۹ ، ج ۲ ، طبع بیروت .

که من بابی عبدالله گفتم : مرد ارمی مرد و بن وصیت کرد - او از من پرسید . ارمانی چیست ؟ گفتم : نبطی کو هستانی مرد ، درباره ترکه و دختر خود بن وصیت کرد . بن گفت : او را نصفی بده . من زواره را ازان اطلاع دادم . او بن گفت : تقیه کرده . مال برای دختر است . بعد از چندی باو سرزدم و گفتم : خدا بتو خیر و بربگت دهد . رفقای من گهان کنند که تو با من تقیه کرده ای . گفت : نه . بمندا من با تو تقیه نکرده ام و ایکن من برای شما تقیه کرده ام . آیا کسی را باین آگاهی داده ای ؟ گفتم . نه . گفت : پس او را بقیه را هم بده .^(۴)

ملحوظه کنید . او سلمه بن حمزه را نصفی از مال داد . بعده از نصف ثانی محروم کرد . پس یکی ازین دو چاره نیست . اگر حق داشت که نصفی وا بگیرد ، حق با او بود و اگر حق نداشت پس چرا او اول اعطای کرد و اگر برای او حقی بود ، چرا مراجعته بور دوم کرد . باز امام از که ترسناک بود ؟ در حالیکه زراره بن اعین دوست و رفیق و مقلد او از کسی ترسناک نشد .

آیا کشی را جائز است که بر ضد فرموده خدا و رسول ﷺ در امور دین فتوی دهد از روی تقیه یا دروغ بتعییر صحیح . مسائل فرائض با جتهاد تعلق ندارد بلکه بشیوه می رسد به نصوص و اگر کسی نصوص را تغییر دهد با تحریف کند و بر ضد آن فتوی دهد ، آیا در مسائل دیگر شایان اعتبار هست ؟ همینجاست

٤- الفروع فی الکف ، باب میراث الولد ، ص ٨٦ ، ٨٧ ، ٧ ، ج ٢ ، طبع ایران ، ص ٤٨ ، ج ٣ ، طبع هند .

روایت دیگر که کلینی نیز در فروع روایت می‌گند از عبدالله بن محرز که با روایت اول مشابه است - من از ابو عبدالله پرسیدم درباره مردیکه بمن وصیت کرده و دختری ازو هم مانده . گفت: دختر را نصفی بده و نصف دیگر را بموالی بگزار . باز گشتم به رتفا . گفتند . نه بخدا ، برای موالی چیزی نیست . من باو باز گشتم و گفتم : رفقای ما گفتند که برای موالی چیزی نیست . تقیه کرده بودی ؟ گفت : نه بخدا ، من تقیه نکرده بودم و لیکن من ترسان بودم که از شما نصفی را بگیرند . اگر شما ترسان نبودید نصف دیگر را برای دختر می‌بردید . پس خدا از طرف شما ادا خواهد کرد .^(۴۰)

ازین دو روایت ظاهر است که شیعه دروغ را برای حفظ نفس جائز نمی‌شمارند بلکه بدون چیزی معتاد بدروغ می‌باشند . سؤال کنندگان عبدالله بن محرز و سلمه از اموی و عباسی نبودند بلکه شیعه مخلص و پاران امام معصوم بودند و جعفر صراحت کرده که او بر تقیه باطل فتوی نداد بلکه بر مصلحت و دروغ فتوی داد .

امّة شیعه صراحت نموده اند چنانکه ایشان گهان می‌گند
تقیه بعض دروغ هست چنانکه ابو نصیر از ابی عبدالله (جعفر) روایت
کرده : "تقیه از دین خداوندیست" - گفتم : از دین خدا ؟ گفت :
بخدا ، از دین خدا . چنانکه یوسف گفت :

ایها العیر انکم اسارقون والله ما کانوا سرقوا شيئاً .

(ای شتر بانان ، شما دنید هستید . بخدا ، ایشان هیچ ندزدیده بودند) .^(۴۶)

هرچه محدث کشی روایت کرده ازین روایت صریح تر است . او از حسین بن معاذ بن مسلم التحوی و او از ابی عبدالله (روایت کرد) . ابو عبدالله بن گفت : بن اطلاعی رسید که در جامع می نشینی و بمقدم فتوی می دهی . گفتم : بلى ، می خواهم که از شما سؤال کنم در مسأله ای قبل از بن که یرون بروید . در جامع می نشینم مردی می آید و از چیزی سؤال می کند چون برخلاف آن می شناسم ، من باو اطلاع می دهم آنچه ایشان می گویند . معاذ بن مسلم گفت : ابو عبدالله بن گفت : این طور می کن که من می کنم .^(۴۷)

اینک امام ، بقولشان بمقدم حکم می دهد که دروغ بگویند و فریب دهنده و بر آن ترغیب دهند . پس بجا آوری قول خدای بزرگ و برتر کیجاست ؟

انقاذه و كونوا مع الصادقين .^(۴۸)

۴۶- الكاف في الاصول ، ص ۲۱۷ ، ج ۲ ، طبع ایران .

۴۷- رجال الكشي ، ص ۲۱۸ . لطف الله صاف چگونه ادعا می کند .

”شیعه جواز تقیه را دیدند در ادواریکه مردم در شهرهای اسلامی تحت حکومت اسرایی حکام جایز بودند . آیا اینجا تحت چور و جبر هستید که به تقیه پناه می کنید . نه تقیه بلکه به دروغ صریح و قول باطل و این از کلام جبر بود که او مثل او نگفت که اول گفت یا مثل او نگفت که دیگر گفت :

شما با دوستان و رفیقان و شاگردان خاصه خود این رفتار می کنید .

با اتباع و مقلدان خود چه طور رفتار خواهید کرد و با غیار چه طور ؟

۴۸- سورة الزوبه : آیت ۱۱۹ .

(تقوی کنید از خدا و از راستگویان پاشید).

خدای ذیشان فرموده :

يا ابها الذين آمنوا انفوا الله وقولوا قولنا مديدا.^(۶۰)

(ای کسانیکه ایمان آورده اید، تقوی اختیار کنید و گوئید سخن استوار).

ولیکن مسأله بر عکس آنست. این مردم بر دروغ گفتن اکتفا نمی کنند بلکه بدروغ گفتن حکم می کنند. و این را وسیله قرب خداوندی بشمار می آرند و بنای دین خود برآن می نهند. کتب حدیث و تفسیر مشحون ازین قصه های دروغ و باطل است.

و اگر کسی در این باره شکایت می کند، خود را اطمینان می دهد که خلاف و تناقض و دروغ برای مصالحتی و غرضیست مثلاً کشی بیان می کند. ابوالحسین موسی الكاظم یکی از اتباع او که در زندان بود، نوشت : دعوت کن سوی راه خدا که برآن می رویم. کسیکه بشما رجوع کند او را جواب بد. تنگدی مکن و آل پهد را دوست دار و آنچه که از ما ابلاغ شده باشد یا منسوب بنا باشد، باطل مگوئید. و اگر شما خلاف^(۶۱) دین شنید در الحال که شما نمی دانید که چرا این طور گفته ایم و درجه صورت بیان نموده ایم).^(۶۲)

۶۰- سوره الاحزاب : آیت ۷۰ .
۶۱- رجال الکشی ، ص ۳۹۸ تخت ترجمه علی بن سوید الساقی ، طبع کربلا (عراق).

۶۲- خطیب مغفوه برقی بود جائیکه گفت : تقیه مانع تقرب ما و شیعه است چنانکه نمی دانیم که آبا ایشان راست گفتند با دروغ . خلوص داشتند با عذر خواستند .

ایشان بر این کار تحریک می‌کنند چنانکه از ابی عبدالله روایت شده که گفت: اگر کسی از شها سر ساعت فریضه نماز را ادا کرد و باز با آنان نماز تحيیت ادا کرد، خدا بر ایشان ییست و هیچ درجه نوشت. پس واغب باشد بآن.^(۹)

آیا این امر معقولیت دارد که شخصی کلام می‌شنود و مخالف نص قرآن و سنت. بعداً می‌گوید: این باطل نیست زیرا که یکی از ائمه آن را روایت کرده یا اینکه با اسم او ساخته شده است. این چنین نسبت مساله را برای قبول درست نمی‌نماید مگر اینکه مطابق قرآن و سنت باشد. بتحقیق اساس شریعت بر کتاب خدا و سنت رسول است که خالی از خلاف و تضاد است.

آیا ممکن است که یکی از عقلاً کلام متناقض و مخالف را خواند یا شنود، بعد پیگوید که همه این حسن و صواب است؛ باوجود یکه معلوم است که حق ییش از یکی نیست و اقوال و آرای گونا گون و مختلف علامات دروغیست.

در کتب شیعه هیچ مساله ای نیست که مخالف آن وجود نداشته باشد و همین طور هیچ راوی نیست که درباره او دو رای نباشد. یکی او را تقدیر و دیگر ضعیف قرار می‌دهد و ضعیف قرار دادن او کافی نیست بلکه او را به هشت ترین درکات می‌اندازند و او را ملعون ترین مردم می‌گویند.

رواۃ الشیعہ

په توین مثالها ازین رواۃ محمدث بزرگ شان زراره بن اعین که مصاحب ائمہ ثلاثه است (موسى و جعفر و باقر). شرح احوال نگارندگان شیعه در صفحه ای او را تمجید می کنند و در صفحه دیگر او را تذلیل می کنند. گاهی او را اهل جنت قرار می دهند و گاهی اهل جهنم. باری او را مخلص ترین مردم بشمار می آرند و تویی مخت ترین خصومت کننده می گویند. مثلاً کشی تحت ترجمة زراره بیان می کند. ابو عبدالله (جعفر) گفت : ای زراره . اسم شما در اسامی اهل جنت می باشد .^(۵۳) ابو عبدالله گفت : عزیز ترین مردم در زنده و مرده چهار کس می باشند : یزید بن معاویه ، زراره ، پهد بن مسلم و احوال .^(۵۴)

او نیز گفت : خدا بر زراره بن اعین رسم کند . اگر او و مثل او نمی بودند ، احادیث هدرم نابود می شد .^(۵۵)
و گفت ؟ و هیچ کس را نیافریم الا زراره ، ابو نصیر ، پهد این مسلم و یزید بن معاویه که احوال و احادیث ما را زنده می کنند . اگر اینان نمی بودند ، دیگری ابن چنین مسائل را استنباط نمی کرد . ایشان حفاظ دین و امنای هدرم می باشند بر مسائل حلال و حرام . و ایشان در دنیا و آخرت مبتد کنندگان می باشند .^(۵۶)

۵۳- رجال الکشی ، ص ۱۴۲ ، طبع کربلا (عراق) .

۵۴- ایضاً ص ۱۲۰ .

۵۵- ایضاً ص ۱۲۴ .

۵۶- ایضاً ص ۱۲۰ .

باز همین زراره است که جعفر خودش درباره او گفت :
 ابن حمزه از ابی عبدالله روایت می کند که من گفتم : آنانکه ایمان
 آوردند ، ایمان را بظلم آمیزش نمی دهند . گفت : خدا ما را و شما
 را ازین ظلم در پناه خود داراد . گفت آن چیست ؟ گفت : بخدا
 آنست که زراره و ابو حنیفه و امثال آن کردند . گفت : آیا ظلم
 مثل زناست ؟ گفت : زنا گناه است .^(۵۷)

همچنین روایت بسیار است . زیاد بن العلال از ابو عبدالله
 روایت می کند که گفت : لعن الله زراره ، لعن الله زراره . لعن الله
 زراره)^(۵۸) ، خدا بر زراره لعنت کناد لعنت کناد لعنت کناد .
 لیث المرادی گفت که ابا عبدالله را شنیدم که می گفت :
 زراره نمی بیرد الا گمراه و سرگردان .^(۵۹) علی القصیر روایت می کند
 که زراره بن اعین و ابو الجارود از علی ابی عبدالله اجازه خواستند .
 گفت : ای پسر ، بیار ایشان را توی . ایشان گوسماله سامری می
 باشند هم در حیات وهم درمات .^(۶۰)

این است زراره که اول درباره او گفت : اگر زراره نمی بود
 احادیث پدرم نابود می شد و اسم او از أسامی اهل جنت است .
 اول در روپروری او این می گوید لیکن در غیبت او چنین
 می گوید : این مسائل از آن آل عین است ، دین من و دین آبای
 من نیست .^(۶۱)

۵۷- (جالالکشن) ، ص ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، تحت ترجمه زراره .

۵۸- ایضاً ص ۱۳۳ .

۵۹- ایضاً ص ۱۳۴ .

۶۰- ایضاً ص ۱۳۵ .

۶۱- ایضاً ص ۱۳۶ .

جعفر ابوالحسن موسی امام هفتم درباره زراره گفت: بخدا، زراره
سماجر بخدا بود.^(۶۲) نیز از ابن ابی منصور الواصلی روایت شده که من
ابا الحسن را شنیدم که می گفت: زراره در امامت من شک نمود.
من از خدا برای بسفرت او دعا خواهم کرد.^(۶۳)

جد ابوالحسن ابو جعفر باقر درباره زراره گفت، هنگامیکه
از عطیات عال پرسیدند، گفت: هیچ مضایقه نیست. باز گفت:
زاره می خواست هشام (خلیفه) را باطلان رساند که من برای
سلطان حرام قرار داده ام.^(۶۴)

یعنی زراره مرد خائن و از جاسوسان خلفای اموی بوده ولیکن
پرسش یعنی ابوالحسن موسی او را متابش می کند با وجودیکه
پدرش ابا عبدالله درباره او گفته، وقتیکه یکی از شیعه ازو پرسید:
با زراره کی پیغام بستید! گفت: چند روز است که او را ندیده ام.
گفت: پروا مدار. اگر مرسیض شود عیادت مکن، و اگر بیزد
بر جنازه اش حضور مدار. متوجه شده پرمیدم: از زراره می گویید?
گفت: بله، زراره بدتر از یهود و نصاری است. زیرا که گفته:
خدا سوم از سه است.^(۶۵)

۶۲- رجال الکشی، ص ۱۳۹، تحقیق ترجمه زراره.

۶۳- ایضاً ص ۱۳۸.

۶۴- ایضاً ص ۱۴۰.

۶۵- ملاحظه کنید رجال الکشی، ص ۱۴۲، ترجمه زراره. نمی دانم
چه طور محشی کتاب رجال الکشی، سید احمد حسینی جرأت می کند
که گوید: "روایاتی که مؤلف این کتاب درباره زراره آورده از
دو نوع است. بعضی از آنها در مدح و ثنا و علو مرتبه او نزد
امام صادق و پدرش، تقدم او بر صحابه در علم معرفت و حفظ→

این است شان قطبی از اقطاب شیعه که مصاحبت سه امام را داشت و هر سه امام معصوم که بے واسطه وحی و الهام معن نمی گویند، درباره او اقوال مخالف دارند. ازین جهت خدای بزرگ و برتر درست گفته:

من اظلم من افتری علی الله کذبا.

(کیست مستکار تر از آنکه افترا کرد بر خدا دروغی را).
یا گفت:

”او حی ای و لم یوحی الیه شيء“.^(۳۳)

(وحی کرده شد بمن، وحی کرده نشد باو چیزی).
و فرمود:

”لو کان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً“.^(۳۴)

اجادیث اهل بیت از غیای و تنف می باشد و بعض از آنها برخلاف اینها می باشد و دلالت می کند که او مرد کذاب و وضعی و ریا کار و جعل کننده احادیث است. چه طور جرأت می کند که یگوید: نکوهش و تکذیب و تکفیر برای دفاع و محافظت و تقدیم گفته شد. این تمام اطلاعات که داده شد از روی تقیه است (حاشیه رجال الکشی، ص ۱۴۳، ۱۴۴).

آیا این تقیه یا دروغ یا فریب است! در روبروی شخصی چیزی می گویند و در غیبت او چیز دیگر می گویند و باز آنها از کدام چیز زراره توسان بودند؟ آیا از ملوک بنو ایمه یا بنو عباس بوده. او از شیعه ابی جعفر و ابی عبدالله و ابی الحسن بوده. پس چه چیز ایشان را مجبور می کند که این چنین کسی را تکفیر کنند در حالیکه چندی قبل او مدار و قطب احادیث شیعه بوده.

۶۶- سوره الانعام: آیت ۹۴.

۶۷- سوره النساء: آیت ۹۲.

(اگر این کتاب از غیر خدا می بود ، اختلافهای بسیاری را دران می یافتد) .

و فرمود :

بَخَادُعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدُعُونَ إِلَّا أَنفُسُهُمْ وَمَا يَشْرُونَ .^(۶۸)

(خدا را فریب می دهند و مؤمنان را و لیکن فریب می دهند مگر خود شان را در احوال که آگهی ندارند) .

و فرموده :

”وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آتُنَا وَإِذَا خَلُوا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا أَنَا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ“ .^(۶۹)

(چون ملاقات می کنند ، گویند: آیمان آوردم و هرگاه خلوت می کنند با شیطانهاشان گویند: ما با شما هستیم ، یکسان استهزا می کنیم) .

مثل این رواة دیگر هم می باشند لیکن با تمام آن همین روش را داشته اند ، مثلاً با مجده بن مسلم و ابی نصیر و حمران بن اعین و غیرهم از کبار شیعه و ائمه رواة آنها - بشارت می دهند ایشان را به جنت و از مخلص ترین بندگان بشمار می آرند و بار دیگر ایشان را نکوهش می کنند ، تکفیر می کنند و از آتش می ترسانند .

چرا قائل بتقیه می باشند

شیعه آن اسباب و علل را بیان نموده اند که از جمیت آن تقیه را اختیار کردند و پسندیدند و لیکن اینجا نیز اختلاف دارند چنانکه در امور دیگر اختلافها دارند . گروهی گفته اند : تقیه امر لازم است برای حفظ ذات و آبرو و مال .^(۷۰)

شیخ الطائفة طوسی در تفسیر خود "التبیان" گفت : تقیه از جمیت ترسی از جان واجب است . و نیز روایت است که تقیه جائز است و لیکن عیان کردن حق افضل است . باز گفت : از قصه مسیلمه ظاهر است که برای تقیه اجازت هست ولی حق آشکار گفتن فضیلت دارد .^(۷۱)

شیخ صدوق گفت : تقیه واجب است و ترك کردن آن تا ظهور قائم جائز نیست . کسیکه بیش از خروج ترك کرد ، از دین امامیه خارج شد و با خدا و رسول علیهم السلام و ائمه مخالفت کرد . از صادق ہر سیدند درباره قول خداوندی :

"آن اکرمک عنده الله انقام" .

گفت : آنکس که بر تقیه بیشتر عمل می کند .^(۷۲)

ما قول علی بن طائب را نقل کرده ایم که او گفت : تقیه افضل اعمال مومن است ، او بتوضیح آن جان خود و برادران را از فاجران حفظ می دارد .^(۷۳)

۷۰- کتب الشیعه .

۷۱- التبیان از طوسی ، تحت آیت ، لا يتحذ المؤمنون الکافرین اولیا .

۷۲- الاعتزادات از صدوق .

۷۳- تفسیر الحسکری ، ص ۱۹۳ .

گروهی دیگر گفتند : تقيه واجب است خواه برای حفظ نفسی
یا برای چیز دیگر . کلینی از زراره و او از ابی جعفر روایت کرده
که گفت : تقيه در هر ضرورت بکار آید و صاحب تقيه می داند که
چه وقت است که بآن عمل باید کرد .^(۷۴)

صیوق از جابر روایت کرد : گذتم ای رسول خدا طیعته ،
مردم می گویند که ابا طالب مرد و کافر بود . گفت : ای جابر ،
خدا غیب را می داند . شبی که من باشان گردش می کردم
و منتهای عرش رسیدم ، من چهار نور را دیدم ، بمن گفتند : این
عبدالمطلب است ، این عمومی شا ابی طالب و آن پدرت عبدالله
و آن پسر عمو جعفر بن ابی طالب است . گفتم : چگونه باین مرتبه
نائل شدند . گفت : از پنهان داشتن ایمان واظهار کفر خود
تا اینکه در آن حال جان دادند .^(۷۵)

گروهی گفت : تقيه جائز است برای دفاع نفس ، مفسر شیعه
طبرسی گفت : این آیت دلالت می کند که تقيه در حالت ترس
از جان جائز است .^(۷۶)

بعد از روایت حسن در باب قصه مسیلمه ، طوسی می گوید :
بهمین جهت برای تقيه اجازه هست ولی حق آشکار گفتن فضیلت
دارد .^(۷۷)

لطف الله صافی در کتاب خود «مع الخطیب» می گوید :

٧٤- انکنی فی الاصول ، باب التقيه .

٧٥- جامع الاخبار منقول از تنقیح المسائل ، ص ۱۴۰ .

٧٦- مجمع البيان ، تفسیر قول خدا إلا أن تتقوا منهم شفقة .

٧٧- التبيان از طوسی .

شیعه تقیه را جائز می شهارند و برآن عمل نموده اند در آن وقتیکه حکام و سلاطین جابر مثل معاویه و یزید و ولید و منصور بر شهرهای اسلامی غالب شدند .^(۷۸)

سید علی امام عالم شیعه هندی گفت : امامیه برای حفظ جان و مال تقیه را جائز میدانند .^(۷۹)

کلینی از زراره و او از ابی جعفر روایت می کند که گفت : من درباره سه چیز با کسی تقیه نمی کنم^(۸۰) : مشروب خوردن ، مسح موزه کردن و تمتع به حج کردن .^(۸۱)

این بابویه قمی در کتاب خود این چنین روایت را تقل کرده . امام گفت : درباره مشروب خوردن ، مسح موزه و کردن تمتع کردن حج ، با هیچ کس تقیه نمی کنم .^(۸۲)

حق اینست که شیعه در تمام امور تقیه را واجب می دانند برای حفظ جان باشد یا غیر آن ، بالکه صحیح آنست که اینان دروغ را عادت کرده اند و این را جائز می شوند و آن را اسم دیگر می گذارند ، و پس در فضیلت آن احادیث جعل می کنند .

ایشان نیز بتقیه احتیاج دارند و رجوع کنند بآن وقتیکه در

۷۸- مسح الخطیب فی خطوط العريضة ، ص ۳۹ .

۷۹- مصباح النّلام ، ص ۷۱ ، طبع هند (اردو) .

۸۰- لیکن هرش نیز در مشروب خوری تقیه می کرد .

۸۱- الکاف فی فروع ، باب مسح العف والاستصار ، ص ۳۹ ج ۱۱ طبع لکهنه (هند) .

۸۲- من لا يحضره الفقيه ، ص ۱۶۰ ج ۱ ، طبع هند .

اقوال و آرای ائمه تغایر و تضاد می بینند. چون بر ایشان اعتراض می کنند که ائمه ایشان از خطا و نسیان پاک هستند. پس چه طور در باب چیزی اختلافها دارند. باری آنرا جائز می گویند و بار دیگر آن را حرام می کنند. وقتی درباره چیزی رای می دهند. وقت دیگر خلاف قول اول می گویند و این اعتراضی است که فرد شان جوابی ندارد، ما سوای اینکه می گویند که ائمه چنین یا چنان از روی تقيه گفته اند. بعضی از شیعه های عادل این را اعتراض کرده اند.

مثالهای آن

ابو محمد الحسن انبوختی، یکی از سکبار شیعه در قرن سوم، روایت می کند از عمر بن ریاح که او از ابا جعفر درباره مسأله ای مسئوال کرد. او جوابی داد. باز او سال آینده آمد و از همان مسأله مسئوال کرد. ولی او جواب آن را خلاف جواب اول داد. او بای جعفر گفت: این جواب بر عکس آنست که سال گذشته درین مسأله داده بودی. گفت: آن جواب از جمیت تقيه بود. پس او در آن امر در امامت او شکی آورد. باز با یکی از اصحاب ابی جعفر بر خورد که محمد بن قیس نام داشت، باو گفت: من از ابی جعفر درباره مسأله ای مسئوال کردم. او جوابی داد. باز سال آینده از همین مسأله مسئوال کردم و خلاف جواب اول داد. ازو پرسیدم: چرا این طور کردی؟ گفت: این طور از تقيه کردم. خدا می داند که من در امتحنای خود صمیعی بودم و می خواستم که دین آموزم و برآن عمل کنم و هیچ جای تقيه نبوده. محمد بن قیس ازو

پرسید: آیا آنکسی که با او تقیه کرد، باشنا حضور داشت؟
 گفت: در مجلس او در یکی از این مسائل هیچ کس غیر از من موجود نبود لیکن جواب آن از روی فروتنی بود و آنچه سال گذشته جواب داده بود، در حافظه خود نداشت تا مثل آن جواب دهد.
 هم عمر بن ریاح از امامت او اباکرد و گفت: آن امام نیست که بهیج وجود در حالی از احوال فتوی باطل دهد. آن هم شایان امامت نیست که از روی تقیه فتوی می دهد غیر از روی حکم خداوندی ونه او که پرده فرو می گذارد با در را قفل می زند و امام را سزد که برای جهاد بیرون آبد و برای معروف امر کند و برای منکر نمی کند.^(۸۳)

کلینی از زراره بن اعین و او از ای جعفر (باقر) روایت می کند. من ازو درباره مسأله ای سؤال کردم. من جواب داد. هم شخص دیگر آمد، او هم درباره همان مسأله سؤال کرد. او خلاف آن جواب داد که بن داده بود. باز شخص دیگر آمد، او هم سؤال کرد، او جواب داد بخلاف آن که بن و رفیق من داده بود. چون هر دو کس رفتند. گفتم: ای ابن رسول الله، دو کسی آمدند از عراق از شیعه های شما. هر دو سؤال کردند در مسأله ای و شما هر دو را جواب مختلف دادید. گفت: ای زراره، این برای ما و شما بهتر است. گفتم: موگند به هر چهارم، این شیعه های شما بودند. اگر شما فرمودید که بر روی نیزه ها یا بر روی

۸۳- فرق الشیعه از نویختی، ص ۸۰، ۸۱، ۸۲، مطبی حیله ریه غلب
 (عراق) ۱۴۲۹ء.

آتش روند، می رفتند و حالا از شاپیرون رفتند با نظرهای مختلف.^(۸۴) کشی نیز این روایت را از پرسش جعفر امام ششم نقل کرده که گفت: ابو عبدالله بنیان بیان کرد، و او از مهد بن عمر نقل کرد: من خدمت ابی عبدالله رسیدم. گفت: چه طور زراره را ترک کردی؟ گفتم: او را ترک گفتم، زبرا که نماز عصر را بعد از غروب آفتاب ادا می کرد. گفت: باو پیغام من برسان، بگو که نماز را بگزار در او قاتیکه باران من می گزارند. پس من که سوختم. گفت: من این صحبت را بر زراره رساندم. گفت: من می دانم و خدا خوب تر می داند که شما باو دروغ نخواهید بست لیکن او را حکم کرد برای کاری، پس نپسندیدم که او را ترک گویم.^(۸۵) بهین جهت وقتیکه زراره در یک مسئله ای تضاد و تناقض جعفر بن مهد الباقر را دید، و آن مسئله تفسیر الاستطاعت بود، گفت: ابی عبدالله جعفر تفسیر استطاعت بن گفته از جائیکه علم و آگهی نداشت و این آقای شما در کلام رجال هیچ بصیرت ندارد.^(۸۶) کلینی مثل این روایت از شعیب بن یعقوب نقل کرده که او از ابی الحسن بن جعفر امام هفتم (نژد شان) پرسید درباره مردیکه با زن ازدواج کرد که شوهر داشت. گفت: زن را رجم کنند زیرا که مرد ازین امر آگاه نبود. من این مسئله را به ابی بصیر الرادی بیان کردم. او بن گفت: بخدا، جعفر زن را رجم می کند و مرد را تازیانه می زند. هس ازین دست

۸۴- الکاف فی الاصول، ص ۲۷، طبع هند.

۸۵- رجال الکشی، ص ۱۲۸

۸۶- ایضاً، ص ۱۳۳

بسینه خود زد و گفت: گان برم که آقای ما صاحب علم نیست.^(۸۷)

این است ابو بصیر که درباره او جعفر بن باقر گفت:
فروتنان را بشارت جنت بد. یزید بن معاویه، ابو بصیر، محمد
بن مسلم و زواره چهار کس نجیب بر حلال و حرام امنی خداوندی
می باشد. اگر ایشان نمی بودند، آثار نبوت منقطع و نابود
می شد.^(۸۸)

شیعه خود درباره این قسم تناقض و تضاد از طرف حسن
و حسین شکایت کرده اند. تو بختی این را شرح می دهد و می
گوید: چون حسین بقتل رسید، گروهی از اصحاب او آمدند و
گفتند: ما درباره فعل حسن و حسین اختلاف داشتیم. اگر فعل
حسن در برابر دعوت معاویه حق و واجب و درست بود، او باوجود
کثرت انصار و قدرت او بمحاربه او قیام نکرد و تسلیم وی شد.
پس حسین با قلت انصار و ضعف و کثرت اصحاب یزید با او جنگ
آزما شد و مقتول شد و اصحاب دیگر غیر حق و غیر واجب بقتل
رسیدند، حالانکه حسین بیشتر معذور بود که با یزید جنگ نکند
و صحیح و مشورت کند و حسن با معاویه در جنگ این قدر معذور
نباشد. و اگر فعل حسین حق و واجب و درست بود که با یزید
بن معاویه جنگ کرد و او و پسرش و اصحاب او بقتل رسیدند
و بازنشستن حسن از جنگ با معاویه باوجود عدد کثیر باطل است.
پس ایشان در امامت شان شک آوردن و ازیشان گستیند و در عوام

۸۷- رجال الکشی، ص ۱۵۴.

۸۸- ایضاً ترجمه ابو بصیر المرادی، ص ۱۵۲.

داخل شدند .^(۹۰ ، ۸۹)

عالیم شیعه هندی از ائمه خود نقل کرده در کتاب خود واسس الاصول ، می گوید : احادیث که از ائمه صریح است ، اختلافهای گوناگون دارد . هیچ حدیثی نیست که در مقابل آن منافق نداشته باشد . و هیچ چیزی نیست که در برابر آن تضادی نباشد و همین سبب گردید که بعضی از معتقدان از اعتقاد حق برگشتند چنانکه شیخ طوسی در آغاز «التحذیف والاستبصار» صراحت نموده است .^(۹۱)

سبب آخر برای تقیه این است که ائمه شیعه برای حکم داشتن شیعه بر تشویح با آرزو های باطل فریب می دهند . گلینی از علی بن یقطین روایت می کند که ابوالحسن بن علی گفت : شیعه ها از دو صد سال در آرزوها پروردۀ شده اند . یقطین به پسر خود علی بن یقطین گفت : احوال ما چه طور می باشد . هر چه بما گفته شد ، بوجود آمد . و هرچه بشما گفته شد ، بعمل نیامد . علی با او گفت : آنچه بنا و بشما گفته شد از یک مأخذ بود ، سوای اینکه امام شما حضور داشت و بشما اعطای شد و شد آنچنان که گفته شد . چون امام ما حضور ندارد ، بآرزو ها فریب داده شده ایم . اگر بنا گفته

۸۹- فرق الشیعه از نوبختی ، ص ۴۶ ، ۴۷ ، طبع بجف.

۹۰- شیعه خود را خواص می گویند و اهل سنة و مخالفین بدعت و کسر شان را عوام . مثل اینکه یهود خود را به رسان خدا و اهبابی او می گویند . و دیگران را امی . چون مصطلحات زیاد شد ، لذت قرب کنتر شد .

۹۱- اساس الاصول ، ص ۱۵ ، طبع هند .

شود که این بعد از دو صد سال یا مه صد سال بوجود خواهد آمد ، پس دلها سنگین می شد و عموم مردم از اسلام برگشته می شدند و لیکن ایشان گفتند : چقدر بزوری و چقدر بنزدیکی بعمل خواهد آمد برای تألیف قلوب مردم و قرب کشادگی .^(۹۰)

هر چه نوبختی در کتاب خود از ملیمان بن جریر نقل کرده ، صریح‌تر از انس است که او با صحاب خود گفت : بتحقیق الهمه شیعه برای شیعه دو عقیده را وضع کردند و همیشه با دروغ اظهار می گفتند . و آن دو عقیده قول 'بداء' و اجازة 'نقیه' است . حالا در خصوص بداء قول شان این است . چون ائمه ایشان خود را از روی علم حال و آینده و اخبار فردا جای انبیاء را بخود گرفته اند ، به شیعه خود می گویند که فردا یا در آینده چنان و چنین واقع خواهد شد . اگر آن چیز واقع شد درباره ایکه گفته بودند ، می گویند : بشنا نگفتم که این چنین واقع خواهد شد و حق داشتم که آگاهی داشته باشم که خدای بزرگ و برتر با انبیای خود مطلع مازد . میان ما و میان خدای بزرگ این چنین اسباب می باشند که مثل انبیاء از خدا آگاهی می یابیم چنانکه ایشان می یافتد . و اگر آن چیز واقع نمی شد بر طبق قول شان ، به شیعه خود می گویند : خدا درین کار بداء (نسیان) کرد . اما در باب نقیه : چون از موضوعات دین مسائل بی شمار از حلال و حرام پیش ائمه آوردند ، ایشان جواب دادند . شیعه جواب شان را حفظ کردند ، بقلم در آوردند و تدوین نمودند . ائمه ایشان جواب های زمان گذشته را

حفظ نکردند و مدت مدید گذشت . این مسائل در یک روز یا در یک ماه پرسیده نشد بلکه در سالهای و ماه های متفرقه و اوقات مختلف پرسیده شد . اتفاق چنان افتاد که جواب های مختلف و متضاد در مسأله ای و جواب های متفق در مسائل مختلف بدست شان افتاد . چون ایشان ازین آگاهی بافتند ، این اختلاف و آمیزشی در جواب ها را بر آنها پیش کردند . درباره آن پرسیدند و ازان تعجب کردند و گفتند : "این اختلاف از کجا پدید آمد" ؟

و این چه طور جائز است ؟ آنها ایشان گفتند : ما از جهت تقيه این جواب ها ميداريم . و هر آنچه جواب داديم بعده ما بود و هر چه خواستيم آن هم بعده ماست . ما مى دانستيم که اين برای صلاح و بقای شها و دست بریدن دشمنان شها بود . پس از ایشان ک دروغ آشکار مى شود و حق از باطل شناخته شود ؟ پس بنابرین قول گروهی از اصحاب ابی جعفر باين مسائل شدند و امامت جعفر را ترك کردند .^(۱۳)

برای قول تقيه احتياج ديگر هم بود و آن اينست که آنها ایشان صحابة رسول ﷺ را مدح و متأيش کرده از فضيلت و سبقت ایشان در امور خير به طبق فرموده قرآن ، اعتراف نموده و به خلافت و امامت اقرار کردند و على واهل بيت نبي بيعت شان را اعلن کرده و دختران آنان را تزویج کردند و روابط صميمی محکمي با ایشان داشتند . و از شيعه و عهده شان و بيان فساد شان اظهار يزاری

۹۶- فرق الشيعه از فو بحقی ، ص ۸۵ ، ۸۶ ، ۸۷ ، طبع ثمين .

نمودند. پس حیوت کنید و گرم شوید که حالا این مردم از صحابه رسول خدا پیر و دوستان آنان اظهار بیزاری می‌کنند و عداوت شدید نشان می‌دهند با وجودیکه با اهل بیت محبت و خلوص اظهار می‌کنند. چون این عیب و زشتی را ملاحظه کردند پس هیچ قول صمیمی را نمی‌بینند مگر این قول: هر چه ائمه ایشان گفته‌اند، برای تقویه بود و معذله ظاهر خود را پوشیده داشتند.

مدح صحابه

۱- اینک علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و خلیفة المسلمين چهارم و امام اول (نzd شان) صحابه را ستایش می‌کند. من صحابه نهد را دیده ام. هیچ کس از شما مثل آنان نیست. ایشان صبح می‌کردنند ژولیده مو و غبار آنود. و شبها در قیام و سجود بسر می‌بردند. غروب‌ها پیشانی‌ها را روی خاک می‌نهادند. از پاد روز قیامت بر شراره‌ها می‌ایستادند و پیشانی‌های شان بر اثر طول بمسجده مانند زانوهای بُز بود. از ذکر خدا اشکها در چشم شان جاری می‌شد و گریان‌ها تر می‌شد. از بیم عذاب و امید ثواب چنان می‌لرزیدند که درخت از باد صرصر.^(۱)

او گفت درباره شیخین، ابی بکر رض و عمر رض: بنظر من ایشان افضل ترین مردم هستند در اسلام و صمیمی ترین بخدا و رسول می‌باشند. خلیفه صدیق و خلیفه او فاروق، موگند بزنگی خود، مرتبه ایشان در اسلام بزرگ است. مرگ ایشان صدمه عظیم است باسلام.

خدا بر ایشان رحم کند و بر حسن اعمال شان جزا دهد .^(۶)

از امام ششم ابو عبدالله نیز روایت شده که او برای ولایت
ابی بکر و عمر حکم داده است . کلینی از ابی بصیر روایت کرده :
روزی نزد ابی عبدالله نشسته بودم که ام خالد آمد و ازو اجازه
خواست . ابو عبدالله گفت : فرصتی داری که کلامش را بشنوی ؟
گفتم : بله . پس او را اجازت داد . من من با او روی بوریا نشستم .
پس او درآمد و مثل زن بلیغ صحبت آغاز کرد . او از ابی عبدالله
درباره ابی بکر و عمر پرسید . گفت : با ایشان دوستی دارید .
گفت : من به پروردگار خود سوگند یاد می کنم . چون با او ملاقات
کردم تو برای ولایت شان حکم دادی . گفت : بله .^(۷)

بدرش مهد باقر نیز صدیق اکبر را متابیش کرده ، چنانکه
علی بن عیسی اردبیلی شیعه مشهور در کتاب خود "کشف الغمة
فی معرفة الانہة" روایت کرد . از امام جعفر پرسیدند : شمشیر
را زینت دادن جائز است ؟ گفت : بله . ابوبکر صدیق شمشیر
خود را با سیم تزئین نموده . سائل پرسید : آیا شما این طور می
گوئید ؟ امام از جای خود بر جست و گفت : بله . صدیق ، صدیق
بسیار خوبست . هر که او را صدیق نگوید ، پس خدا قول او را
در دنیا و آخرت راست نگفت .^(۸)

۹۵- شرح نهج البلاغة از میسم ، ص ۳۱ ، ج ۱ ، طبع تهران .

۹۶- کتاب الروضه از کلینی ، ص ۲۹ ، طبع هند .

۹۷- کشف الغمة فی معرفة الانہة از اردبیلی منتقل از تحفه اثنا عشریه

از شیخ عبدالعزیز دهلوی ، طبع دوم ، مصر ، ۱۳۷۸ .

همه کس می داند که بعد از نبوت مرتبه صدیق می باشد .
قرآن بر این شاهد است و در باره آن آیات بسیار است . از آن میان
یک ازین قرار است :

”فَوَلِّكُمْ مَعَ الدِّينِ أَنَّمَّا اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّنَ وَالصَّدِيقِينَ وَالشَّهِداءِ
وَالصَّالِحِينَ وَحَسْنَ أَوْلَىٰكُمْ رِفْقًا“^(۹۸) .

(پس ایشان با آنان باشند که بر ایشان احسان کرد خدا از پیغمبران
و صدیقان و شهیدان و صالحان و خوبند آنان جهت رفاقت) .

اعتراض خلافت خلفای واشده ثلاثة

۱- علی و اولاد او بر خلافت ابی بکر و عمر و عثمان اعتراف
نموده و اقرار کرده اند . علی وزیر و مشیر بوده ، چنانکه باثبتات
رسیده از روی مذهبی که در باب این بزرگان گفته اند . علی گفت :
خدا شهر های فلان (ابی بکر) در حفظ خود دارد .^(۹۹) او کجی
را راست کرد . مرض را معالجه کرد . سنت را حکم کرد . فتنه
را نفو نشاند . با لباس پاک ازین جهان رفت . عیش کم بود .
به نیکویی رسید و از شر برگذشت . اطاعت خداوندی را بجا آورد
و حت او را بکمال اتفاق ادا کرد .^(۱۰۰)

علی به عمر بن الخطاب گفت هنگامیکه او برای رفقن بمنگ

۹۸- سوره النساء : آیت ۶۹ .

۹۹- شارحین نهج البلاغه لاتفاق دارند که مراد از فلان ابوبکر است ،
بعضی گویند ، عمر است و ازین دو پیرون نمی روند ، و مطلوب
ما همین است .

۱۰۰- نهج البلاغه ، ص ۲۵۰ .

رومیان مشاورت کرد. "تو خود اگر بسوی این دشمن روانه شوی و در مقابله مغلوب شوی، برای مسلمانان غیر از شهر های دور دست پناهی^(۱۰۱) نمی ماند. بعد از تو مرجعی نیست که بآنجا مراجعت نمایند. پس مرد جنگ دیده و دلیری سوی ایشان بفرست به مرادی کسانیکه طاقت بلا و سختی داشته باشند و پند و نصیحت را پذیرند. پس اگر خدا ترا غالب کرد، همانست که میل داری و اگر واقعه دیگری پیش آید، تو یاور و پناه مسلمانان خواهی بود.^(۱۰۲)

ازین صریح تر این است که گفت، وقتیکه برای وقت خود بینگ اهل فارس با او مشورت کرد - فتح مندی و خواری در این امر بکثرت و قلت نیست و این دین خداوندیست که خدا غالب کرده و لشکریست که مهیا ساخته، و کمک نموده تا اینکه رسید بمرتبه ایکه باید برسد. آشکار گردید جانیکه باید آشکار شود. بوعده، ای از جانب خدا منتظریم و خدا وعده خود وفا کننده است و لشکر را یاری کننده. مقام سرپرست مملکت مثل رشته ایست که مهره ها را گرد می آرد و پیوند می نماید. پس اگر رشته بگسلد، مهره ها از هم جدا شده هرگز گردد و هرگز همه آن گرد نیامده است. اگرچه امروز عرب در تعداد کمترند و لیکن بسبب دین اسلام بسیارند. بجهت اجتماع غلبة دارند، تو میخ وسط آسیا باش

۱۰۱- کانقه : پناه گاه که آنجا پناه می گیرند.

۱۰۲- نهج البلاغت، ص ۱۹۳.

۱۰۳- الیم بالامر والقائم به، مراد ازین خلیفه است.

۱۰۴- انتظام : ملک که ذران مهره ها پیوند می نمایند.

و آسیا را بوسیله عرب بگردان . ایشان را بآتش جنگ بیاور خیر از خود . اگر تو ازین زمین بیرون روی ، عرب از اطراف و نواحی آمده عهد را شکنند تا آنچه که پشت سر گذاشته نزد تو از رفتن بکار زاد مsem تر می گردد . اگر ایرانی ها شهرا به یستند ، می گویند : این پیشوای عرب است . اگر سر او را ببرید ، آسودگی خواهید یافت . و آنچه از بسیاری عدد ایشان ذکر کردی ، آیا پیش ازین به بسیاری لشکر جنگ نمی کردیم بلکه بکمک و یاری خداوند می جنگیدیم .^(۱۰۸)

چون مردم گرد او جمع آمده از عثمان شکایت کردند ، علی نزد عثمان بن عفان آمده گفت : مردم پشت مر من می باشند و مرا میان تو و خود شان سفیر قرار داده اند . موگند بخدا ، نمی دانم بتو چه بگویم . نمی دانم چیزی که تو خود آن را نمی دانی ؟ ترا بکاری راه نمایم که آن واشنتمی ؟ تو میدانی آنچه ما می دانیم . در چیزی از تو پیشی نگرفته ایم که ترا بآن آگاه سازیم . در هیچ چیزی خلوت ننمودیم تا آن را بتورانیم . تو دیده ای چنانکه ما دیده ایم . تو شنیده ای چنانکه ما شنیده ایم . تو با بیغمبر مجالست نموده ای چنانکه مامجالست داشته ایم . این ابی تعالیه و این خطاب در درستکاری سزا وار تر از تو نبودند . در حالیکه تو از جهت خوبش رسول خدا ^ع از آنها نزدیک تری و بدامادی مرتبه ای یافته که این دو زیافتند .^(۱۰۹)

۱۰۸- نهج البلاغت ، ص ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، طبع بیروت .

۱۰۹- نهج البلاغت ، ص ۲۲۴ .

علی خلافت ثلاثة را مورد تحسین قرار داده گفت : همان مردم
بنی بیعت کردند و بر همان امور بیعت کردند که با ابوبکر و عمر
و عثمان بیعت کرده بودند . پس برای حاضر جائز تیست که کسی
را از خود گزیند و نه برای غائب که ود کند . برای مهاجرین
و انصار واجب است که مشورت کنند و بر شخص اتفاق کنند
او را امام نامزد کنند و لیکن این باید فقط برای خشنودی خدا
باشد . اگر کسی بر بنای طعن و بدعت از حکم ایشان خارج شد
او را پس گردانیده می شود بانجا که ازانجا خارج شد . اگر انکار
کند با او بجنگید بعلت این که بر راه غیر مسلمانان تبعیت نمود . خدا
او را بگردانید بانطرف که او روز گردانید .^(۱۰۷)

علی بن ابراهیم القمي مفسر بزرگ شیعه بصراحت توضیح کرد
که هیچ دشواری در فهم نیست . او در ضمن فرموده خدا :

”بَا اِيَّهَا النَّبِيُّ لَمْ تَحْرُمْ مَا أَحْلَلَ اللَّهُ لَكَ“.

بیان کرد که رسول خدا عزیزش روزی به حفصه گفت : می خواهم
بتو رازی بگویم . گفت : بلی . آن راز چیست ؟ گفت : بعد من
ابو بکر خلینه خواهد شد و بعد او پدر شما (عمر) . حفصه گفت :
ابن اطلاع از کجا گرفتید ؟ گفت : خدا بنی اطلاع داده است .^(۱۰۸)

از علی روایت سی کنند که چون بعد از قتل عثمان مردم می
خواستند که با او بیعت کنند ، گفت : مرا ترک کنید و دیگری

۱۰۷- ایضاً ص ۲۶۶، ۲۶۷.

۱۰۸- تفسیر القمي ، ص ۳۷۹ ، ج ۴ ، سورة التحریم ، مطبع لمجف ،

را پیدا کنید . اگر شما مرا ترک کنید ، پس من یکی باشم و سجن
شما را می شنوم و اطاعت می کنم . هر کرا شها والی امور خود
گردانید ، من وزیر شما می باشم بهتر از امیر .^(۱۰۹)

توزيعج ام کثوم با عمر بن خطاب

۳- باضلاع شما می رسانیم روابط محکمی که بین مه خلیفه
و علی بوده است . علی دختر خود از فاضة الزهراء را بعمر الفاروق
خلیفه الرسول الامین در ازدواج داد . ومحدث و مفسر و ائمه
(معصومین) شیعه این ازدواج را اعتراف می کنند . کاینی از معاویه
بن عمار و او از ابی عبدالله روایت می کند . من درباره زنی پرسیدم
که شوهرش فوت کرده بود . در خانه خود عده را نگهداشت
با چنانکه او خود خواست . گفت : بلکه چنانکه او خواست . چون
عمر فوت کرد ، علی به ام کثوم رفت و بخانه برد .^(۱۱۰)

ابو جعفر طوسی مثل این روایت را در کتاب خود "تهذیب
الاحکام فی باب عدة النساء" و نیز در کتاب الابصار ، (ص ۸۵ ،
ج ۲) آورده .

طوسی نیز از جعفر و او از پدر خود روایت می کند که
ام کثوم دختر علی و هرش زید بن عمر بن الخطاب هر دو در
یک ساعت مردند . نیز دامن کدام یک ازیشان پیش از دیگر
وفات یافت و هیچ یک ازیشان حق وراثت نیافت و همه کس

۱۰۹- نهج البلاغت ، ص ۱۳۶ .

۱۱۰- الکاف فی الفروع ، باب المتوفى عنہا زوجها المدخول به این تعتد
ص ۳۱۱ ج ۲ ، طبع هند .

بر ایشان نماز جنازه ادا کردند .^(۱۱۱)

کلینی با بی آورده باسم باب فی تزویج ام کثوم ، و تحت آن حدیثی آورده از زراره او از ابی عبدالله روایت کرده که او گفت درباره تزویج ام کثوم : این فرجیست که از ما غصب کرده شده است .^(۱۱۲)

محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی بیان می کند که اولاد فاطمه ازین قرار بود : ام کثوم ، حسن و حسین و محسن و زینب الکبری و ام کثوم که با عمر ازدواج کرد .^(۱۱۳)

شهید ثانی شیعه زین الدین العاملی می گوید . نبی دختر را بنکاح عثمان داد و دختر خود را با بی عاص داد و ایشان از بنو هاشم نبودند و همین طور علی دختر خود ام کثوم را بنکاح عمر داد . عبدالله بن عمرو بن عثمان ، فاطمه دختر حسین را و مصعب بن الزبیر خواهر او مکینه را بنکاح خود آوردند و ابن تمام از بنو هاشم نبودند .^(۱۱۴)

در ذم شیعه و لعنت برآن

۴- این است روش علی و اولاد ائمه معصومین (نzd شان) با اصحاب رسول ﷺ و خلفای شان ولی بر شیعه که منتسبان

۱۱۱- تهدیب الاحکام از طوسی ، ص ۳۸۰ ، ج ۲ ، کتاب المیراث ، طبع تهران .

۱۱۲- الکاف فی الفروع ، ص ۱۴۱ ، ج ۲ ، طبع هند .

۱۱۳- مناقب آل ابی طالب ، ص ۱۶۲ ، ج ۲ ، طبع بهبی (هند) .

۱۱۴- مسالک الانعام ، ج ۱ ، کتاب النکاح ، طبع ایران .

و پیروان و مدعیان محبت شان می باشند ، غضبناک می شوند و علاوه بر این مذمت می کنند . اینکه علی ، امام معصوم اول (بگمان ایشان) شیعه و رفاقت خود را ملامت می کند و دعای بد می کند و می گوید :

”سوگند بخدا ، گمان می کنم بهمین زودی ایشان بر شما مسلط می شوند باجتھاع خود که بر باطل دارند و از پراگندگی شما که بر حق بوده دارید و بامام خود نافرمانی می کنید و ایشان در راه باطل امام خود را اطاعت می کنند و ایشان امانت به مالک ادا می کنند و شما خیانت می کنید . ایشان در شهر ها اصلاح می نمایند و شما فساد می کنید . اگر یکی از شما را قدر چوبی بامانت گذاردم ، می ترسم بند آن را می برد . بار خدایا ، من از ایشان بیزارم . دل تنگ شده ام و ایشان هم از من ملول گشته اند . پس بهتر ازینان بمن عطا کن و بجای من بد تری را بآنها عوض ده . بار خدا یا ، دلهای ایشان را نابود کن چنانکه نمک در آب (۱۱۰)

بر ایشان نعمت ها می فرمستاد و می گفت : ای نامرد ها که آثار مردانگی در شما نیست . کسانی که عقل های شما مانند عقل های بچه ها و زنهای بی خرد است . ای کاش من شما را نمی دیدم و نمی شناختم . سوگند بخدا ، نتیجه آن پشیان و غم و اندوه است . خدا شما را بکشد که دل مرا بسیار چر کین کردید و سینه مرا از خشم آگندید و در هر نفس غم و اندوه بمن خوراندید و بسبب نافرمانی و بی اعتنای رای و تدبیرم را فاسد و تباہ ساختید تا اینکه

قریش گفتند . پسر ابی طالب مرد دلیری است و لیکن علم جنگ کردن ندارد .

خدا پدر شان را بیامزد . آیا هیچیک از ایشان بیشتر از من تماست داشته و ایستادی او بیشتر از من بوده . هنوز به بیست سالگی نرسیده بودم که آماده جنگ گردیدم . اکنون شصت سال از عمرم می گذرد لیکن رای ندارد کسیکه پیروی از احکامش نمی کنند .^(۱۶)

و نیز گفت : ای مردمی که بدن های شان یکجا و آزو های شان متشر است . سخنان شها منگهای سخت را نرم می گرداند و کار شها دشمنان را بطعم می اندازد . در مجالس می گویند چنین و چنان . چون وقت جنگیدن می آید ، می گویند : حیدر حیاد (ای جنگ از ما دور شو) . کسیکه شها را خواهد ، دعوت او را قبول نکردید . کسیکه برای شها رینگ کشید ، دل او راحت و آسایشی نیافت . بجهانه های شها از علالت و گمراحتی است . شها از من تاخیر می طلبید تا برای ادا کردن و ام بجهانه آرید . ذلیل و ترسنده نمی تواند از ظلم و ستمی مانع گردد و حق بدلست نمی آید مگر بتلاش و کوشش . کدام خانه را بعد از خانه خود باز می دارد ؟ و با کدام امام بعد از من بجنگ می روید ؟ بخدا ، فریب خورده آنست که او را فریب داده اید و کسیکه به کمک شها موافق شد ، موکنند بخدا ، کامیاب شد ب تیری که ب زوب تراست . کسیکه بکمک شها تیرمی اندازد پس به تیر سر شکسته بی پیکان تیر انداخته . موکنند بخدا ، صبح کردم در حالتیکه گفتار شها را باور ننموده هامداد شها طمع

ندازیم . دشمن را بکمک شما نمی ترسانم . چگونه است حال شما ؟
چیست داروی درد شما ؟ علاج شما چیست ؟ دشمنان مردمانی هستند
مثل شما . آیا مخن می گویند بی آگهی . غفلت دارید دور از
پریز گردی . طمع دارید غیر از حق .^(۱۷)

علی انصار معوید را متابیش می کنند و شیعه را ملامت
می کنند : و سوئنه بتن که جان من بدست اوست ، این گروه
بر شما غلبه خواهند نمود . زیرا که آنها از شما بحق مزا وار ترند
بیکن از جمیت عجده ایشانست سوی باطل امیش شان . و بتعویق
انداختن شما برای حق من . هر آئینه امت ها صبح می کنند شب
را در حائیکه از رؤسای خود ترمی دارند و من شب را صبح می کنم
در حائیکه از مت رعیت خود ترمی دارم . شما را برای جهاد
طلبیدم ، نرفتید . بشما گوشزد نمودم ، نشنیدید . نهان و آشکار
شما را دعوت کردم ، اجابت نکردید . پند دادم ، نهد بر قتید . شما
حاضر هستید مانند غیب . غلام هستید مانند ارباب . حکمتها بشما
می گویم ، فرار می کنید . شما را نصیحت می کنم ، پراگنده می
شوید . شما را بر جهاد باعیان ترغیب می کنم ، آخر مخن نرسیده
بودم که مانند فرزندان میبا شما را پراگنده می یشم . بیجالس خود
باز می گردید و مانند خود یک دیگر را گول می زنید .
هر صبح شما را راست می گردانم ، شب بسوی من باز می گردید
مانند پشت کوه کچ شده . پند دهنده عاجز شد و شنونده آن را
مشکل پذراشت .

ای کسانیکه بزن های شان حاضر و عقل های شان ناپید .
بسهب اختلاف آرای ایشان رؤسا گرفتار هستند . امیر شما خدا را
اطاعت می کنند و شما حکم او را بجا نمی آورید . رئیس اهل شام
نافرمانی خدا می کند و ایشان مطبع او هستند . بخدا ، دوست دارم
که با معاویه داد و ستد کنم ، دینار را برابر درهم . از من ده نفر
را بگیرد و یک نفر از ایشان را بدهد .

ای اهل کوفه ، از شما بسه چیز و دو چیز بغم و اندوه مبتلا
شده ام . اول اینکه گوش دارید و کر هستید . دوم اینکه گویا
هستید و گذکید . سوم ، با اینکه چشم دارید و کور هستید . در
هنگام جنگ در راستی چون مردان آزاده نیستید . در هنگام بلا
و میختی مش برادران معتبر نیستید . دست های شما خاک آلود .
ای کسانیکه مثل شتر های هستید که ساربانشان غائب است .
اگر از جانبی جمع می آید ، بجانب دیگر متفرق می شوید .
سوگند بخدا ، گن دارم که اگر جنگ میخت شود و آتش زدو
خورد شده گیرد ، از پسر ابی طالب جدا خواهد شد مانند جدا
شدن زن از پیه ای در شکم خود .^(۱۸)

و نیز گفت : سوگندی بخدا ، اگر امید شهادت نبودی هنگام
ملاقات با دشمن اگر مقصر باشد ، براسب موارد از شما دور می
شوم . چنانکه جنوب از شهاب دور هست . بسیار طعن زن و عیب
چین ، رو گرداننده ، مکر و حیله کننده در فزونی عدد شما با کمی
اجتمع دل های تان هیچ قائله نیست .^(۱۹)

۱۱۸- نوح البلاشت ، ص ۱۴۱ ، ۱۴۲ ۰

۱۱۹- ابتداء ، ص ۱۷۶ ۰

باز گفت : شما شایان اعتقاد نیستید که بآن تماسک جست .
نه مددگاران هستید که بشما پناه گیرم . در وقت نداشما آزاده
راست گو نیستید . وقت مشورت کردن برادران ثقه نمی باشید .^(۱۲۰)

باز اوصاف آن را تعریف می کند ، خدا را مباصی می گزارم
بر امری که لازم نموده و بر فعلی که مقدار فرموده و برای
آزمودن شما ، ای گروه ، چون فرمان دادم ، اطاعت نکردید . چون
دعوت کردم . نپذیرفتید . اگر مهلت دادم ، گزاف گفتید . اگر
جنگ پیش آید ، ضعف و مستی نشان می دهید . چون مردم بر امام
محجتمع شدند ، طعن زدید . اگر در میختی مبتلا شدید ، رو بگردانید .
دشمن شما بی پدر باشد . شما برای امداد منتظر چه هستید ؟ جهاد
بر شما فریضه ایست . مرگ یا خواری برای شماست . سوگند بخدا ،
اگر اجل من برسد ، البته خواهد رسید . میان من و شما جدائی
می افکند . من از هم نشینی شما بیزارم . اجر شما با خدمت .
آیا دینی نیست که شما را گرد آورد و غیرتی نیست که شما را آماده
سازد . آیا شگفت نیست که معاوبه ستمگران فرو مایه را می خواند
او را اطاعت می کنند بدون اینکه کمک و بخشش نمایند . شما را
دعوت می کنم در حالیکه وارثان اسلام و باقیانده مردم هستید ،
با کمک و بخشش ، از من پراکنده می شوید و با من مخالفت
می کنید .

اگر حکم خشنودی من می آید شما بطرف من نمی آید و خشنود
نمی شوید . نه بر ناراضی و رنجش من اجتماع نمائید . محبوب ترین

چیز که با او ملاقات کنم ، مرگ است . بتحقیق قرآن را بشنا درمن دادم و دلیل ها آوردم ، شها شناختید آن را که آشنا نیودید . چیزیکه ناگوار بود ، بشنا گوارا ماختم . اگر کور می بود ، می دید یا خفته می بود ، بیدار می شد ، آنانکه از خدا در جهالت فزدیک ترین می باشند ، پیشوای آنان معاویه و آموز گار شان این النابغه است .^(۱۲۱)

شیعه در نگاه ائمه غیر از علی

این است که امیر المؤمنین علی گفت و آنچه حسن و حسین و دیگر از ائمه معصومین (نژد شان) درباره شیعه گفت ، ازین قرار است : کلینی از ابی الحسن موسی روایت می کنند که گفت : اگر شیعه مرا از یک دیگر جدا کنید ، می باید ایشان را توصیف کنندگان و اگر ایشان را امتحان کنید ، می باید آنان را متذمین .^(۱۲۲)

ملا باقر مجتبی در مجلس المؤمنین بیان می کند . او از امام موسی کاظم روایت می کند که گفت : من هیچ کس را نه باقم که وصیتم را قبول کند و حکم را اطاعت کند سوای بهدالله بن یعقوب .^(۱۲۳)

کشی از پدر خود جعفر روایت می کنند که او نیز گفت : بخدا من هیچ کس را نیاقم یکه مرا اطاعت کند و قول مرا قبول کند سوای یک مرد یعنی عبدالله بن یعقوب .^(۱۲۴)

۱۲۱- نهج البلاغت ، ص ۲۵۸ ، ۲۵۹ .

۱۲۲- کتاب الروضۃ از کلینی ، ص ۱۰۷ .

۱۲۳- مجلس المؤمنین ، مجلس خامس ، ص ۱۴۴ ، تهران .

۱۲۴- رجال الکشی ، ص ۲۱۵ ، طبع کربلا (عراف) .

حسن بن علی درباره شیعه خود گفت : بخدا ، می بینم که معاویه با من خوب‌تر رفتار می کند ازین مردم که گهان دارند شیعه من هستند . اینان برای قتل من سعی کردند و مال مرا گرفتند . بخدا من با معاویه عهد می بندم تا خون من مصون و اهل من مامون باشد . این بهتر است که ایشان با من بجنگند و من اهل بیت را تلف کنم . بخدا ، اگر من با معاویه می جنگیدم آنان مرا از گردن می گرفتند حتی باو تسلیم شده جان بسلامت می بردند . بخدا ، اگر او صلح کنم و محترم شوم بهتر است که می جنگم و اسیر شوم . او بر من احسان می کند و این تا آخر زمان بر بنی هاشم خواهد بود . از معاویه و اولاد او بر زنده و مرده احسان خواهد بود .

و گفت : من اهل کوفه (شیعه و شیعه پدرش) را شناختم و آنان را آزمائش کردم و هر آنکه فاسد است ازو هیچ صلاح نیست . ازیشان هیچ امید وفا نیست . بر قول و فعل شان هیچ عهدی نیست . ایشان پرآگنده خاطر هستند . بما می گویند که دلها ایشان با ماست و لیکن شمشیر های شان بر مر ما کشیده است .

برادرش حسین به شیعه خود گفت : وقتیکه بر خلاف او جمع شدند بر هنای که او را مساعدت کنند ، بعد ازین که او را بکونه دعوت نمودند و با مسلم بن هقیل نایب او بیعت کرده بودند : ای مردم . هلا کت باشد بشما . اندوه و سختی و نگونساري بشما . هنگاهیکه باما فریاد زدید چون رنج دیده بودید و ما بفریاد شما رسیدیم ب آرامش . شمشیر یکه بدست خود داشتید ، بر ما کشیدید

و آن آتش را روشن کوچید که ما برای دشمنان شما و دشمنان خود بر افروخته بودیم - شما با دوستان خود بداندیشی و با دشمنان خود نکوئی کردید بدون عدل که میان شما انتشار داده شد هیچ امیدی از شان نداشتید . هیچ گناهی از ما نبود که شما داشید . پس چرا نباشد برای شما عذاب که شما ما را مجبور می کردید در اخراجی که شمشیر در نیام و دل در آرامش بود . و لیکن شما برای بیعت ما عجلت نمودید مانند پرنده تیز رو و هم جوم آوردید مثل هروانه ها . بعد ازان از حق خود^(۱۳۷) بیعت را شکستند . لعنت و دوری برای سرکشان این است^(۱۳۸) .

این چنین مثالها بسیار است و همین اسباب بوده که ایشان به قول تقيه پناه جستند . بی شک مدح صحابه (که رؤسای آنها ابوبکر و عمر و عثمان می باشند) و قدح صحابه پکجا نمکن نیست . همان طور ذم و لعنت شیعه با مدح شان جمع کردن ممکن نیست . چنانکه این قول شاهد است . «نشانهای دین از غیر شیعه ما مگیرید . اگر این چنین کردید گویا دین را از خائنان گرفتید که با خدا و رسول علیهم السلام در امانات خیانت کردند . بر ایشان لعنت

۱۴۷ - ای لطف الله . این شیعه های شما می باشند . این کسانند که شما می خواهید با اهل مت مقرب باشند . آنانکه با ائمه خود وفا نکردند ، در وفا داری خود صمیمی نبودند ، چه طور با اهل مت صمیمی باشند و مخفیان حق بگویند . پس چه می گوئید ای آتا - بر خطیب چرا ابراد می کیرید و این جماعة و حزب شما کدام است که برآن افتخار دارید . ای لطف الله ، خانواده شما چقدر بد عمل است .

۱۴۸ - کتاب الاحتیاج از طبرسی ، ص ۱۴۵ .

خدا و رسول عَزِيزٌ و لعنت فرشتگان و لعنت آبای معزز و نیکو
و لعنت از من و از حزب من هاشد تا روز قیامت .^(۲۹)

پس میان این و آن چه طور اجتماع ممکن است . ایشان می
گویند : ائمه تقیه می کنند . این تنها وسیله رهانیست از عیوب
گیریها . لیکن اگر کسی از ایشان می پرورد ، چه کس می داند
که تقیه آن است یا این ؟ حق و درمت کجاست ؟ دروغ و راستی
کجا ؟ و حق و باطل کجا ؟

”فَإِذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّالُّ فَإِنِّي تَصْرِفُونَ“

(بعد از حق گمراهیست که شما رواج می دهید .)

اقوال شیعه را ملاحظه کردید در مدح صحابه ابی بکر زده
و عمر رضی و عثمان رضی و بیعت شان و تزویج صحابه با دختران ایشان
و بیزاری شان از شیعه خود شان ، پس می پرسیم چه چیز ایشان
را بر تقیه محبور کرد ؟ آیا این اجبار از خوف جان بوده که
ایشان محبور شدند یا گفتن این چنین اقوال که مبنی بر حقایق
و واقعات است مثلاً بازماندگی شیعه از مساعدت ائمه و بری الذمه
شدن و باز کشیدگی ائمه از ایشان .

موازنہ کنید اصحاب شکست هشت و فاجر ایشان را با اصحاب
مخاص و نکوکار رسول و در نگه دارید که ایشان بر فضیلت
خلفای راشدین شهادت دادند و بر دست شان بیعت کردند و
نژد شان سمت وزیر و مشیر را قبول کردند . پس ایشان را که

۱۲۹ - رجال الکشی ، ص . ۱۰ ، باب فضل الرواة والحديث ، طبع کربلا
(عرب) .

محبور نرد و چه خوف بر ایشان مسلط بود که اقوال و اعماق خود را ترک گفتهند؟ اگر علی با همراه بغض می داشت هنگامیکه عمر درباره شرکت خود در جنگ فارس و روم از او مشورت کرد او داد، عمر مشورت می داد که او بشخص خود در جنگ شرکت کند تا بقتل رسد و علی و اهل بیت نبی راحت می شدند. ولی اینطور نشد، بر عکس علی شرکت عمر را بشخص خود ناپسندید و مانع آمد، و او را «اصل عرب» و «سلک مهره‌ها» بشمار آورد. ای بندگان خدا در وری کنید.

دز رد قول تفیه

استدلال ایشان در جواز تفیه در حال ترسی جان، از آیات قرآنی و احادیث و روایات جز از ریشه‌خندی نیست که عقلاء باان کنند.

ایشان باین آیات قرآنی استدلال می کنند:

”وَلَا نَلْقَوَا بِإِذْبَكْمَ الْنَّهَلَكَةَ“.

(خود را بدست خود بهلاکت میندازید).

”فَنَظَرَ نَظَرَةً فِي النَّجُومِ فَقَالَ أَنِي سَقِيمٌ“.

(پس نگریست نگریستنی در نجوم. پس گفت. بدرستیکه من بیارم).

”وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفُوهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ“.
(آمدند برادران یوسف. پس داخل شدند بر او. پس شناخت ایشان را و آنها بودند من او را ناشنا مسندگان)۹

”لَا يَتَخَذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ“.

(باید نگیرند مؤمنان ، کافران را دوست).

”وَ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌ بِالْإِيمَانِ“.

(جز اینکه جبر کرده شد و دلش اطمینان داشت بایمان).

و دیگر آیات و روایات مثل قصه ابی جندل و ابی ذر و ابی بکر وغیره . این همه استدلال باطل است ، زیرا که آیات و روایات در این موضوع هرگز دلالت نمیکند بر جواز دروغ و تقیه و اصرار بر آن . بلکه آیات و روایات صریحًا دلالت میکند که دروغ و تقیه شیعی در هیچ حال جائز نیست مثلاً قول خداوندیست :

”بِأَيْمَانِ الرَّسُولِ بَلَغَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رِبِّكُمْ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوهُ فَمَا بَلَغَتْ رِسَالَتُهُ وَاللَّهُ بِعِصْمَكُمْ مِنَ النَّاسِ“.^(۳۰)

(ای پیغمبر هرمان آنچه نازل شده بتو از هروردگارت و اگر نکردی ، نرساندی پیغامهای او . خدا نگهدارد ترا از مردمان).
وقول او :

”الَّذِينَ يَلْغِيُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشُونَهُ وَلَا يَخْشُونَ أَحَدًا إِلَّا إِنَّهُ“.^(۳۱)

(آنانکه میرسانند رسالتهای خدارا و می ترسند او را و نمی ترسند از کسی مگر خدا).

۱۴۰- سورة المائدہ : آیت ۶۷.

۱۴۱- سورة الاحزاب : آیت ۴۹.

”فاصدعاً بما تزمر واعرض عن المشركين“.^(۱۳۳)

(آشکار کن بآنچه مأمور شده ای و روگردان از مشرکان).

”وَكَيْنَ منْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِيعَنَ كَثِيرَ فَمَا وَهْنَوا لَمَّا أَصَابَهُمْ
فِي سَبِيلِ اللهِ وَمَا ضَعَفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ“.^(۱۳۴)

(بسیار از پیغمبری که کار زار کردند با او مپاهیان بسیار . پس
ستی نکردند مر آنچه رسید ایشان را در راه خدا و ضعیف نشدند
و فروتنی نکردند . خدا دوست دارد صابران را).

”وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَامِ“.^(۱۳۵)

(نمی ترسند از سرزنش سرزنش کننده).

”يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُوْنُوا مَعَ الصَّادِقِينَ“.^(۱۳۶)

(ای کسانیکه ایمان آوردید ، از خدا بترسید و باشید از
رامتگویان).

”يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قُولًا سَدِيدًا“.^(۱۳۷)

(ای کسانیکه ایمان آوردید ، از خدا بترسید و بکوئید قول
محکم و صواب).

و قول رسول خدامست :

۱۳۲ - سورة الحجر : آیت ۹۴ .

۱۳۳ - سورة آل عمران : آیت ۱۴۶ .

۱۳۴ - سورة العنكبوت : آیت ۴۵ .

۱۳۵ - سورة التوبه : آیت ۱۱۹ .

۱۳۶ - سورة الأحزاب : آیت ۷۰ .

وعليكم بالصدق.^(۱۳۷)

(راست گوی را شعار خود بسازید).

کبرت خیانه ان تحدث اخاك حدثنا فهو لك به مصدق
وانت به کاذب.^(۱۳۸)

(این خیانت بزرگیست که شما به برادر خود سخن بگویند او شهارا
داشت گو می پندارد ولی در اصل شما دروغ میگوئید).

قول على خ است :

آدم نمی تواند نیت ایمان را یابد تا اینکه دروغ را از هر
نوع هزل و جذور ک گوید.^(۱۳۹)

نیز از قول اوست :

ایمان این است که صدق را ترجیح بدھید اگرچه بضرر شما
باشد بر دروغ اگرچه بنفع شما باشد.^(۱۴۰)

اما اگر از آیاتی که استدلال می کنند ، چیزی بنتوت میرسد ،
این است که این آیات دلالت میکنند که توریه جائز است :
چنانکه در قصة ابراهیم که او باشان گفت : اني سقيم ، يعني من
بیزار هستم از عمل شما .

۱۳۷- رواه البخاري و مسلم .

۱۳۸- رواه ابو داؤد .

۱۳۹- المکاف في الاموال ، یا بـ الکذب .

۱۴۰- نهج البلاغة .

و اما در قصه یوسف نه توریه است نه تقیه ، زیرا که شناختن یوسف برادرانش را و نگفتن به برادران این امر را هیچ نوع دلالت بتقیه نمیکند .

معنای قول «الا من اکره» این نیست که مردم را درس کفر پدھید و بر حرام فتوی دهید و بر ضد حق تحریض کنید بلکه فقط این است که در حالت اضطرار و اجبار قول کفر بگویند در حالیکه شه نه باان اعتقاد دارید و نه باان عمل دارید .^(۱۴۱)

اما درباره قول خداوندی :

«لَا تَخُذِ الْمُؤْمِنَوْنَ كَافِرِ الْأَوْلَيَا».

در این آیت هیچ مسأله تقیه نیست و همین طور معنای

«لَا تَلْقَوَا بِاِيمَانِكُمْ إِلَى النَّهَايَةِ».

این است که مسلمانان بچیزی خل نکنند مبادا منجر بهلاک شوند . عله و ائمه و مفسرین شیعه همین معنی را کرده اند ،

۱۴۱ - خازن در تفسیر خود زیر این آیت : اجماع دارند بر این که کسیکه بر کفر محبوor کرده شود ، بر او جائز نیست که کلمه کفر را بتصریح گوید بلکه باید که با معارضه گوید تا دیگران را بشبه افکند که او کفر می گوید . اگر او بر تصریح محبوor کرده شود ، این برای او مباح است بشرطیته بر این اطمینان قلب دارد و بر کلمه کفر اینان ندارد . و اگر صبر کند حتی قتل شود ، این فعل مثل امر یاسر یا سمیه افضل است . ایشان متول شدند و کلمه کفر را از زبان نیاوردند . و اگر بالآخر بر عقریت صبر کرده بر او ملامت نیست (تفسیر خازن ، ص ۱۳۶ ، ج ۲) .

چنانکه در کتاب 'خلاصة المنج' و دیگر تفاسیر شیعه موجود است.

اما در قصه ابی جندل و ابی زر هیچ شائبه تقیه نیست. اما در قول ابوبکر ابن است چون کفار از ابوبکر پرسیدند درباره مردیکه در جلو بود.

ابوبکر گفت:

"رجل بهینی السیل".

(مردیست که بن راهنمای میکند).

در این جواب نیز هیچ علاقه‌ای به تقیه نیست. آیا رسول خدا برای خبر و راه جنت راهنمای نمیکند. دیگر این است چنانکه شاه عبدالعزیز دهلوی در تحفه گفته، تقیه بدون خوف نمی باشد و خوف دو نوع است. یعنی خوف جان و این از دو سبب باشند حضرات منطبق نمی شود. سبب اول اینکه مرگ طبیعی شان در اختیار شان است (بگمان شیعه) چنانکه کلینی در 'کاف' این مسأله را باثبات رسانده است.^(۱۴۲) و درباره آن بای بسته و تمام امامیه هآن اجماع دارند. سبب دوم اینکه ائمه از گذشته و آئندۀ باخبر هستند.^(۱۴۳) ایشان از مرگها و کیفیت مرگ و اوقات بالخصوص مرگ آگاهی دارند. هس قبل از وقت خوف جان ندارند و پس هیچ احتیاجی ندارند که در دین نفاق دارند و جمهور مسلمانان را فریب دهند.

۱۴۲- ذکر آن بتفصیل در باب و 'شیعه و سنه' گذشت.

۱۴۳- تفصیل آن در باب اول گذشت.

دوم خوف مشقت و ایذای بدنی و دشمنام و بدگویی و هتك
حرمت . بی شک تحمل این امور با صبر شیوه علیه بوده است .
ایشان در بجا آوری احکام الهی همیشه متتحمل بلا بوده اند .

و اگر در برابر مسلطین جایر قیام نموده اند . اهل بیت
نبوی را بیشتر مزاوار امت که برای فیروزی دین جد خود
متتحمل شدند باشند . اگر تقیه واجب می بود ، امام الائمه (علی)
چرا از بیعت خلیفه رسول نسیم ماه توقف میکرد ! در اول مرحله
او را از اذای واجب که مانع آمد ؟ (۱۴۴)

علی و اولاد او اهل تقیه نبودند زیرا که تقیه می باشد هنگامیکه
خوف جان و جلو داری از شر باشد . و ائمه شیعه بگمان ایشان ،
آنقدر قوت داشتند که دیگران را نداشتند ، چنانکه قبل از معتقدات شان
درباره ائمه بیان کرده ایم و چنانکه طبری نیز ذکر کرده :
عمر پا سلان دعوی کرد و می خواست او را ایندا رساند .
امیر المؤمنین بر او برجست و جامه او را بر گرفت و بپابکی
بر زمین زد . (۱۴۵)

راوندی بیان می کند که علی را اطلاع دادند که عمر درباره
شیعه تها حرف بد می گوید و علی در راه بساتین مدینه او را بر
خورد و علی در دست کنان داشت . گفت : ای عمر . من اطلاعی

۱۴۴- مختصر التیجنة الائمۃ عشریہ ، از شاه عبدالعزیز دهلوی ، باختصار
و تهذیب از سید محمود شکری الکلوسی ، بتحقيق و تعلیق از سید
محب الدین الخطیب ، طبع مطبعة السنفیه ، ۱۳۸۷ھ .

۱۴۵- الاحتجاج از طبری ، ص ۱۰ ، طبع ایران .

رسیله که شما در باره شیعه مرا حرف بدگفته اید. گفت : باز کشید از بن
کاری . گفت : این است برای شما و کسان را بر زمین زد و او ازدها
گردید مثل شتر دهان کشاده . او جانب عمر پیش رفت تا او را بلغد .
عمر فریاد زد . الله الله . ای ابا الحسن ، بعد ها در چیزی تجاوز
نمی کنم و تشريع و عجز نمود . علی دست بر ازدها زد و کسان
در حالت قبلی بر گشت . عمر منزل خود رفت ترسناک .^(۱۴۶)

این قول به علی منسوب است : بخدا اگر من تنها می بودم
و اینان بمقدار همه کائنات ، من هرگز ازیشان نه باکی می داشتم نه
می ترسیلم .^(۱۴۷)

این خاصه علی نیست بلکه تمام ائمه این شجاعت و قوه
و معجزات دارند که نصیب دیگران نیست . چنانکه از ابا الحسن
علی بن موسی ، امام هشتم (نژد شان) روایت شده که او گفت :
برای امام علامات است : او بیترین عالم و بهترین حاکم از مردم
می باشد و متى ترین و حليم ترین و شجاع ترین مردم می باشد .
او از جلو و از عقب می بیند . سایه او بر زمین نمی افتد . دعايش
مستجاب است . اگر دعاه کند ، کوه دو نیم می شود . نزد او
سلاح رسول خدا عزیز و شمشیر علی است .

کلینی روایت می کند که : امام نیز انواح و عصای موسی
و انگشتان سلیمان دارند . اسمی دارند که ازان تیر و نیزه بر او

۱۴۶- کتاب المخراج والجرابع از راوندی ، ص ۲۰ ، ۲۱ ، طبع یافی ،
(هند) ، ۱۳۰۱ هـ .

۱۴۷- نهج البلاغة ، خطبة علی .

مؤثر نیست . پس کسیکه این شان دارد ، او باید چرا تقیه کند و از که تقیه کند ؟

در آخر می برمیم که نزد شیعه تقیه یا بتعییر صحیح 'دروغ' تا چه وقت واجب می ماند ؟

اردیلی از حسین بن خالد روایت می کند که رضا گفت : هر که ورع ندارد ، دین ندارد و هر که تقیه ندارد ، ایمان ندارد . نزد خدا گرامی تربن مردم آنست که بیشتر از همه بر تقیه عمل می کند . ازو رسول میگویند : ای این رسول صلوات الله علیہ و آله و سلم ، تا چه وقت ؟ گفت : تا وقت معلوم یعنی تا روزی که قائم ما بظهور آید .^(۱۴۹) پس آنکه

۱۴۸ - الخصال از ابن بابویه القعی ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، طبع ایران .

۱۴۹ - مید لطف الله صاف بر تقیه عمل کرد چون گفت : شیعه تقیه را جائز دانستند و در ادوار بعمل آوردند که . امیران ستم کار و حکام

جاپر مثل معاویه و یزید بر شهر های اسلامی متسلط بودند .

ای صاف . این در زمان حال است . تقیه فقط در آن زمان نبود

بلکه در این زمان نیز در جربان است تا زمان ما و این دروغ از

شیعه شایع است . ای صاف ، تو نیز آن را بعمل آورده ای و کتابچه

شما هر از دروغ و باطل است . شما آن را این عمل می کنید

و تقیه می گویند : تقیه در ماضی بوده است آن نیست . چنانکه

اگه شما می گویند : تقیه در ماضی بوده و تا خروج قائم ادار خواهد

داشت ، که . او تا حال یuron نیامد و تا اهد هرگز یuron

خواهد آمد .

حالا بگو دامت گو کیست . تو یا آنها تو ؟ یا بالفاظ دیگر :

دروغ گو کیست تو یا آنها تو ؟

ملحنله گنید روایات و احادیث را که در مذهب شاست که شما

از آن آگاه نیستید با از جمیت شرم و خجانت اظهار نا آگهی کرده

اید ، زیرا که آن غایر می کند آنچه را که بهمان دارید و افشا می

کند آنچه مخفی دارید و رسوا می کند آنچه که بهمان دارید .

تقطیه را، قبل از خروج قائم ترک کرد، از مانعیست.^(۱۰۰)
 کلینی از علی بن حسین روایت کرده که گفت: بخدا، اگر
 کسی از ما قبل خروج قائم، بیرون خواهد آمد مثل چوزه است
 که از آشیانه خود بیرون آمد و پیش ازین که بال هایش را
 کشاد، بجهما او را می گیرند و می اندازند.^(۱۰۱)

ابن باهویه نوشت: تقطیه واجب است. ترک او تا ظهور
 قائم جائز نیست. پس کسیکه قبل خروج او ترک کرد، او از
 دین خدا و دین امامیه بیرون شد و با خدا و رسول علیه و آئمه
 مخالفت کرد.^(۱۰۲)

این است دین امامیه، دین شیعه اثنا عشریه، دین دروغ
 و سکر و فریب و از دروغ تا ابه نجات نیست. خدای بزرگ
 و برتر در کتاب خود برای ایشان و برای ما شرح داده:

”فَنِ اَضْلَمُ هُنَّ كَذَّابُ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّابٌ بِأَنْتَقَنَ اَذْ جَاءَ، اِلَّا سِ
 فِ جَهَنَّمَ مُثْرِي لِلْكَافِرِينَ وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدْقِ وَصَدَقَ بِهِ اُولَئِكُهُمُ الْمُقْتَونُ، لَمْ
 مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ، ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ، لَيَكْفُرَ اللَّهُ عِنْهُمْ أَسْوَا الَّذِي
 عَمِلُوا وَيَجزِيَهُمْ أَجْرُهُمْ بِاَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا اِبْعَدُ لَوْنَ، اِلَّا سِ اللَّهُ بَكَافِ عَبْدِهِ
 وَيَخْوِفُونَكُ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمِنْ يَخْدَالُ اللَّهَ فَمَالِهِ مِنْ هَادِ، وَمِنْ
 يَهُدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضْلِلٍ اِلَّا سِ اللَّهُ بِمَزِيزِ ذِي النَّعَامِ“.^(۱۰۳)

۱۰۰- کشف اللهم از اردبیلی، ص ۳۴۱.

۱۰۱- کتاب الروضة از کلینی.

۱۰۲- الاستفادات از ابن باهویه القمي.

۱۰۳- سوره الزمر: آیت ۲۶

(پس کیست ظالم تر ازانکه دروغ بست بر خدا و تکذیب
نمود راست را چون آمد. آیا نیست در دوزخ مقام می کافران را .
و آنکه آورد صدق را و تصدیق نمود آن را ، ایشانند پرهیزگران ،
مرا ایشان راست آنچه خواهند نزد پروردگار شان . آنست پاداش
نیکو کاران تا محو کند ازیشان بدترین آنچه کردند . پاداش دهد
ایشان را نزد شان بخوب ترین آنچه می کردند . آیا نیست خدا
کفایت کننده بنده را و می ترسانند ترا بازانکه از غیر او نیند .
و کسی را که اخلاق کرد خدا ، پس نیست هیچ هدایت کننده و کسی
را که هدایت کرد خدا ، پس نیست مر او را هیچ گمراه کننده .
آیا نیست خدا غالب و صاحب انتقام) .

خدا مولای بزرگ ما درست فرموده .

فَتَبَّعُوكَ مُؤْمِنٌ

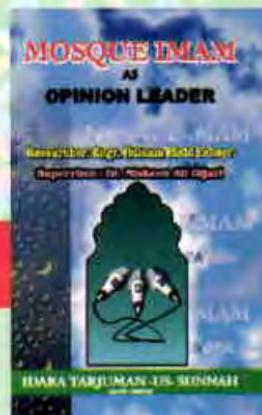
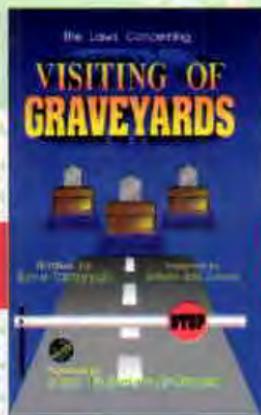
مصادر الكتاب

(٢٠) سنن النسائي	(١) القرآن الكريم
(٢١) مستدرك حاكم	(٢) تفسير ابن جرير الشبكي
(٢٢) مشكلة المصايب	(٣) تفسير جامع البيان لقرطبي
(٢٣) البرهان في عموم القرآن للذر كشي	(٤) تفسير ابن كثير
(٢٤) المواقف للشاطبي	(٥) تفسير ابن حجر العسقلاني
(٢٥) المشفاء للقاضي عياض	(٦) تفسير لباب النادل للخازن
(٢٦) الفصل في الملل والنحل لابن حزم الفطحي	(٧) تفسير مذabıح عبد لمرازي
(٢٧) الأحكام في أصول الأحكام لابن حزم الفطحي	(٨) المنسابسيوطى
(٢٨) الأحكام اللامية	(٩) تفسير الكشف لابن حمشرى
(٢٩) التوضيح في الأصول	(١٠) فتح المفهم للمشوكاني
(٣٠) التلويح على التوضيح	(١١) تفسير ابن عباس
(٣١) المنذر في الأصول	(١٢) صحيح البخاري
(٣٢) تاريخ المذاهب والأمم للطبرى	(١٣) صحيح مسلم
(٣٣) منتصر الخفة الائنى عشريه للشهاب عبدالعزيز	(١٤) سنن الترمذى
	(١٥) سنن أبي داود
	(١٦) سنن ابن ماجة
	(١٧) موطأ امام مالك
	(١٨) سنن احمد
	(١٩) سنن البهرى

- | | |
|-------------------------------|--|
| (٤٩) بصائر الدرجات لنصفنا | الدھلوي باختصار الشیخ
الآدومی |
| (٥٠) تهذیب الاحکام للطبوسی | (٣٤) لسان العرب لابن منثور
الافریقی |
| (٥١) کتاب الاحتیاج للطبرسی | (٣٥) قاریخ ادبیات ایران |
| (٥٢) کتاب الخصال لابن بابویہ | للدکتور براؤن |
| القمی | (٣٦) الخطوط المعرفیة للسید
محب الدین الخطیب |
| (٥٣) جامع الاخبار لابن بابویہ | كتاب الشیعة |
| القمی | (٣٧) تفسیر العسكري |
| (٥٤) الاعتقادات لابن بابویہ | (٣٨) تفسیر القمی |
| القمی | (٣٩) مجمع البیان للطبرسی |
| (٥٥) شرح نهج البلاغة للمسیم | (٤٠) تفسیر الصافی للحسن
النکانی |
| (٥٦) شرح نهج البلاغة لابن | (٤١) تفسیر العیاشی |
| ابی العدید | (٤٢) تفسیر التبیان للطبوسی |
| (٥٧) رجال الکشی | (٤٣) |
| (٥٨) الفهرست لنجاشی | مقبول قرآن تفسیر شیعی |
| (٥٩) فهرست الطبوسی | ف الاردية |
| (٦٠) تنقیح المقال للمامانی | (٤٤) نهج البلاغة |
| (٦١) مجلس المؤمنین للسترنی | (٤٥) الکاف فی الاصول للكابینی |
| (٦٢) فرق الشيعة للذویختی | (٤٦) الکاف فی الغرور للكابینی |
| (٦٣) تاریخ "روضه الصفا" | (٤٧) الصافی شرح الکاف فی |
| ف الفارسیة | الفارسیة |
| (٦٤) کتاب المخراج و الجراج | (٤٨) |
| لکراوندی | |
| (٦٥) کشف الغمة للزردھیلی | |
| (٦٦) من لا يحضر الفقیرة | |



Some out class B O O K S



IDARA TARJUMAN-US-SUNNAH